

ژوندون

پنجشنبه ۷ حمل ۱۳۵۴

شماره اول سال ۲۷

Ketabton.com



اختصاری از وقایع

مهم هفته

پنجشنبه ۲۹ حوت :

چهارشنبه ۶ حمل :

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از مسافرت های رسمی و دوستانه به کشور های هند، بنگله دیش و عراق مع الخیر به وطن مراجعت فرمودند.

* پل اسلام آباد با مصرف اضافه از ۷۹۰ هزار افغانی مورد استفاده قرار گرفت.

یکشنبه ۳ حمل :

علم روضه شاه ولایتآب به دعای ترقی و سعادت افغانستان، صحت رهبر بزرگما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بتاریخ اول حمل برافراشته شد.

* روز دهقان طی مراسمی خاصی قبل از ظهر روز دوم حمل در دامنه کوتل خیرخانه تجلیل شد.

* علم روضه شاه ولایتآب به دعای ترقی و سعادت افغانستان، صحت رهبر بزرگما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بتاریخ اول حمل برافراشته شد.

* روز دهقان طی مراسمی خاصی قبل از ظهر روز دوم حمل در دامنه کوتل خیرخانه تجلیل شد.

۱. اعلامیه مشترک افغانستان و عراق

بنابر دعوت ښاغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق ښاغلی محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان از تاریخ ۲۶-۲۹ حوت ۱۳۵۳ ز عراق بازدید رسمی بعمل آوردند.

مذاکرات وسیعی که مناسبات حسنه بین هر دو کشور دوست انکشافات در جهان عرب، در منطقه و در دنیا را احتوامیکرد بین شان صورت گرفت.

ښاغلی محمد داود رئیس دولت افغانستان ښاغلی صدام حسین نائب رئیس شورای عالی انقلابی رادراقا متگاه پذیرفتند. مذاکرات بین مامورین رسمی افغانستان و عراق در چهار چوب مباحثه بر روابط صمیمی که بین کشور هایشان در تمام ساحات موجود است صورت گرفت.

مهمان محترم و هیات که با ایشان همراه بود بابعضی از مظاهر ترقی و موفقیتها در عراق که توسط انقلاب تحت زعامت حزب سوسیالیستی عربی بعث انجام یافته است معرفت حاصل نمودند. ایشان مراتب تقدیر و قدر دانی خویش را از این موفقیت ها و کامیابی ها ابراز داشتند.

ښاغلی رئیس دولت افغانستان و هیات معیتی شان از اماکن مقدسه در بغداد و کربلا نیز دیدن نمودند. مامورین رسمی و مردم عراق از ایشان استقبال با حرارت و برادرانه بعمل آوردند.

مذاکرات در فضای صمیمیت و تفاهم مطابق به مناسبات دوستانه ای که خوشبختانه بین جمهوریت افغانستان و عراق موجود است به ترتیبی که موجب انکشاف این مناسبات بقیه در صفحه ۶۳

از بالا به پائین: ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام زیارت مرقد حضرت عباس

ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه در میدان هوایی کابل با سفیر گبیر عربستان سعودی وداع کردند.

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه اعتماد نامه سفیر گبیر ایتا لیا مقام کابل را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند.





حبیبه جلیل معلمه صاحب مفکوره

نور و اسپین و آخرین

بهار حر کت است.

اولین سر مقاله ژوندون

کیسینجر گام بگام به منزل نرسید

دهنه غوری

شب نیم و نسیم

آریستان او وایزوت

طیارات آریانا

امین افغا نیور سره مر که

شاعر انساندوست

قدم به قدم با ژوندون

قهر مان شطرنج

لاله های دشت

هین کلر نا بینای بینادل

صدیق کشور جهت حصول اهداف
وصول بمقا صد عا لیه بهتر ساختن
زندگی و تأمین رفاه و آسایش
اکثریت مردم در جستجوی اندیشه
های نوی میشوند اندیشه هاییکه
تعمیم مفکوره های مترقی
رئو و تنظیم تلا شها و مساعی
صادقانه و توأم با ایثار و از خود
گذری محروک و مایه آ نست ژوندون
نیز افتخار دارد با مساعدت همکاران
نویسنده گان و دانشمندان درین زمینه
و جایب خود را ایفا و بانجام خد ماتی
توفیق یابد که مظهر اعتلای سطح
شعرا و سبویه ثقافت ژوندون باشد
و همراهی با منویات عا لیه نظام
مترقی و بسیار آرزو مند ما و با تلفیق
این همه، خدمت بمردم را میسر
سازد.

اکنون که با چنین مرامی نخستین
شماره سال نو را بخوانند گمان
گرامی تقدیم میکنیم، فکر تو فیک
ورستکاری درین آرزو مندی ها،
تکلیف و تلا شهای ما را سنگین تر
می سازد، امید داریم همانطور یکه
مردم ما و نظام ما با عقیده رو شن
و ایمان بحقایق جهت و وصول به
اهداف بزرگ خد متگذا ری مؤثر
و مفید بو طن و ممکن ساختن تحولات
و رفورمهای اساسی و مشمر قدم بقدم
به پیروزی و کامکاری نا یل
می آید ما هم جزء این کار وان بوده
گذشتن از دشواری ها را، آرزوهای
وطنپر ستانه سهل سازد تا در پایان
سال و در آغاز سال دیگر در قضاوت
مردم خویش از ناحیه خدمات انجام
یافته در صفحات ژوندون، کفیه
بختیاری و خد متگذا ری صادقانه
و صمیمانه ژوندون سنگین تر باشد.
درین راه و درین امید واری «تو حید
نظر و عمل، شکستن قید هایی که
مساعی و احساس را فشرده، اطمینان
به سلامت تلا شهای هم دیگر در
رسیدن به هدف بزرگی که در پیش
داریم بما نیرو می بخشد.» این نیرو
از آنجا منبع میگیرد که «عامل
اساسی انقلاب ما یک عشق سو زان
و مقدس به سر بلندی و سعادت مردم
ماست».

سال نو را برای هموطنان، برای
کشور محبوب خویش، برای و طن
پرستان و فرزندان صدیق و صالح
کشور و جهت تعمیم مفکوره های
مترقی و بلند مایه و سر انجام
برای ژوندون سال مو فقیتهای
چشمگیر و پیروزی های بزرگ
و بزرگتر از خداوند توانا، تمنا
میکنم.

سپیک ژوندون

«از بیانات رئیس دولت»

ما همچنان که به توفیق خدانیازمندیم به تأیید مردم خود احتیاج داریم،
عامل اساسی انقلاب ما یک عشق سو زان و مقدس و یک قربانی بی مثال سر بلندی
و سعادت مردم ماست.

در ایفای وجایب و مسوولیت ها
و مکلفیت های ثقافتی اطلا عاتی
و مطبوعات خود تو فیک یافته است
مرور بر گذشته و مطالعه صفحاتی
که تدوین گردیده و مجموعه هاییکه
رقایه شده است آسان می سازد.
بهر حال اکنون که در آغاز یک
بهار دیگر ژوندون در خدمت
هموطنان قرار میگیرد خوشبختیم که
با پیروی از مفکوره های مترقی و ایده
آلهای مقدس نظام جمهوری سعی
ژوندون بیشتر در طریقی معطوف
است که خدمت به اکثریت مردم،
و حکایت از زندگی آنان و منعکس
ساختن تمنیات و نیاز مندی های
آنان را نمودار می سازد.

باین آرزو مندی و مرام، همان
طوریکه فرد، فرد کشور ما، مؤسسات
متنوع اجتماعی ما و سر انجام مردم ما
سال نورا با تمنا ها و آرزو های نو
استقبال و تا سیسات ملی و فرزندان

هر سال با بهار طبیعت، بهار نو
خدمات نشراتی ژوندون همراه میاید.
از آنروزیکه ژوندون در افق مطبوعات
کشور طلوع نمود تا اکنون که
ربع قرن میگذرد ژوندون
موازی با تغییرات و تحولاتیکه در
مراحل مختلف در زندگانی اجتماعی
ما رو نما گردیده خدماتی را دنبال
نموده است خدمت ماتی را که از لحاظ
صوری اگر تابع هر فکر و نظر و یا
هر میل و تمنایی بوده مگر از نظر
معنی به اهدافی متوجه بوده که از
یک نشریه در ساحه خدمت بمردم
و کوشش در راه تنویر فکر و تأمین
مطالب خوانندگی و سرگرم کننده
برای ساعات تفریح و فراغت مردم
و برای پرورش اندیشه های نو
و همراهی با مفکوره های نو توقع
برده می شود.

فهم این مطلب را که ژوندون طی
سالهای عمر رفته خود تا چه حدی

نور و افسین و آخرین

نوشته ع. ک. رها

آن نوررفت و او تنها ماند، لحظاتی بعد خود را در پایان کوه حرایافت و نخستین آیات الهی که فرشته وحی بدو رسانده بود در دلش پرفروغ تر از ماه و مهر آسمان می درخشید. «بخوان بنام خداوند یکه خلق کرد ...»

محمد از طرف پروردگار ماموریت یافت تا بشر گمراه آنروز را از تاریکی باطل پرستی از نیایش اصنام نجات بدهد و بشاهراه یکتا پرستی و وحدانیت رهنمون شود، خداوند حکیم خواسته بود چراغ هدایت الهی بدست محمد یتیم در سرزمین گرم و سوزان عرب روشن گردد و راه حق و شریعت رستگاری هارا فرا راه بشر فرو افتاده در گرداب جهل و ضلالت، منور گرداند، عدالت و تقوی، انسانیت و مکارم اخلاق بر ظلم و شقاق، فتنه نفس و انحراف از حقایق غلبه بیابد تا حقیقت خلقت انسان معدوم نگردد و مبهم نماند.

لذا محمد آمد و قرآن بر او نازل شد کتابیکه فرقان بین حق و باطل است ...

محمد بر گزیده و رسول الله شد با صفا تیکه بر گزیده و رسول خدا را شاید او نانش را به گرسنگان و جامه اش را به برهنه گان میداد، بر قوی میتاخت و بمستمند وضعیف رحیم بود، بر دشمنان کینه نداشت و در حق آنان از عدالت برون، حکمی نمیکرد، درس او استواری اخلاق و مکارم و فضایل آدمیت را محور بود ... با همه بندگان خدا امیر بان بود و بنیاد تبعیض و امتیاز، تفریق و انتخاب را میان مومنین بر انداخته بود، مروت و مدارا و احسان و خیر خواهی دیگران در اندیشه بزرگ او می درخشید ... باین درخشندگی

میداد ... با چنین مناعت و بلندی و باشماعت و بزرگی یک روح فاخر، فاخر بر همه کس و بر همه چیز، به چهل سالگی رسید ماه شب هفدهم رمضان در گریبان صبح بی حرکت افتاده بود بر کوه حرا، آشنای صمیمی محمد و زمین های اطراف مکه تا دور دست ها، دیبای شیرین رنگی افتاده بود، سکوت و آرامش سنگینی بر زمین و زمان ریخته و محمد در ابهت چنین ساعاتی می اندیشید که یکبار هوا از نور پر شد و زمین از فضا سبکتر به نظرش آمد، درین لحظات بود که خط فاصل میان دنیای کهنه و نو عرب روشن گردید، قبل از آنکه فجر بدمد و لبخند صبح بر چین صخره های آفتاب خورده کوههای مکه و بروی شن زار های سوخته و سیاه اطراف شهر پر تو افکند، موجودی را دید روشن تابناک با چشم های نافذ و سیمای ماکوتی، سیما یکه تازه محمد با آن آشنا می شد، لرزه بر وجود و توفانی در افکار او و در روح بزرگ او پدید آورد.

محمد هر اسان از او رو بر گشتاند ولی بهر سو باز، همان دو چشم رامیدید که نگاه با ابهت و جلالش را از او بر نمی دارد، فریاد بر آورد ... این کیست؟

این صدا با امواج هوا آمیخت و بر بال نسیم سحری نشست، همه جا را بلرزه آورد، هنوز نو سان و ارتعاش صدای محمد در فضا میدوید که آوازی به نرمی بر گگل و به طنین بالهای سبک پروانه ها جانش را نوازش داد:

محمد! تو رسول خدا هستی! این صدا را با آن صورت از همه سو دید و شنید ... محمد تو رسول خدا هستی و من جبرئیل که این بشارت رامیدهم!

مهبتاب رنگ پریده دوازدهم ربیع الاول در طلوع سپیده غرق شد، ستاره صبح چون گویی از چوگان خورشید رمیده پیشا پیشش در فضای پهناور می لغزید ... انوشیروان رقایقی قبل از نظاره ایوانهای شکسته و کنگره ویران قصر سلطنتی اش بر گشته، بزرگمهر حکیم در برابرش بود ... حادثه قصر و خواب دوشین او را تعبیر میکرد و می گفت: مردی از میان عرب ظهور کند و دینی بیاورد که همه عقاید و مذا هب پیشین را منسوخ سازد و رسالت او در حمایت قدرت الهی پیروز گردد در پایان آنشب، صبح تازه شگفته بود که محمد (ص) دنیا آمد، سوازی چابک، به مداین رسید و خبر داد که آشکده آذر بعد هزار سال عمر، جان داد و شعله هایش بر انداخت ... یهودی یثرب از فراز قلعه ای فریاد کرد «این ستاره احمد است، ستاره پیامبر جدید ...» و عربی هم که از شن زار های گرم بیابان به شهر وارد می شد، پیشا پیش اشتر خود می سرود:

«در شب مکه در خواب بودو ندید که آسمانش چه نور افشان و ستاره باران بود، ماه که آنهمه بالا بود چگونه پائین آمد، ستاره ها که آنهمه دور بودند چگونه تا بدخل خانه های مکه فرود آمدند.»

محمد یتیم با حلیمه در دامن صحرا رفت، آنجاییکه آسمانش پهناور، شب هایش پر ستاره و فضایش بی غبار است ... خیر و برکت با او در هر جا همراه میرفت ... فرزند آینه چار سال میان خیام قبیل بنو سعد ماند و مردم چادر نشین از وجود او فیض یافتند و آنوقت که به مکه برگشت در رفتار و گفتار و کردار از بزرگان قریش برتری نشان

پیام نبی غلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر ۱ عظم بمناسبت حلول سال نو که
شام ۲۹ حوت از راد یو افغانستان پرود کاست گردید

به توفیق خدا

نیازمندیم به تائید مردم خود احتیاج داریم

خواهران و برادران عزیز :

سال نوین را به همه هموطنان عزیز بزم خجسته و میمون می‌خواهم.

با ورود نو روز آفریدگار سال دیروز ما را بگذشته می‌سپارد و فردا را در معرض آزمون ما قرار می‌دهد.

ملتی که پنج هزار سال از بنیان اجتماعی آن می‌گذرد با تأسف امروز در حال آغاز است.

این آغاز به تپش قلوب حساس وطن خواهان ما به فعالیت عنصر واقع بین و بیدار مابه فداکاری ما به همت ما پیوستگی‌ها دارد. چنانکه سال گذشته ما جزیی از تاریخ ما گردید. امروز مانیز بتاریخ می‌پیوندد از روزیکه جهان ما در مرحله علم و تکنولوژی وارد شده است بسی لحظات گرانبها را از دست داده ایم.

ذکر غفلت‌های ما بسیار تلخ است رنج این تلخی را میتوان مردوار تلافی کرد زیرا تلافی و تدارك آنچه از دست داده ایم هنوز در دسترس خود ماست. ای بسا از موانع که ما خود ایجاد کرده ایم ایجاد فاصله میان دستگاه دولت‌ها و مردم عدم احساس ضرورت مبرم به همکاری عدم توجه به سیر کاروان مد نیت که ملل دیگر را باعث و تقدیم رهنمون‌سی کرده یاس بی اعتمادی شک و تردید این همه موانع است که در شاهراه فردی و اجتماعی مامایه رکود و انحطاط گردیده.

خواهران و برادران گرامی:

با اندك تأمل میتوانیم در د‌های خود را احساس کنیم و ملتفت گردیم که رسیدن بیک

فر دای امید بخش و درخشان وظایف ملی ما را تا چه اندازه سنگین گردانیده این وظایف سنگین است ولی انجام آن از همت جوانان و وطنخواه و فداکار، افراد پا عزم و با ایمان بعید نیست. دیگر آن فاصله میان دستگاه دولت و آرزوهای مردم ما وجود ندارد این را من بار بار بشما اطمینان داده‌ام که دولت از مردم و برای خدمت به مردم است.

معرفت کامل با این اطمینان اگر از يك جانب به اعمال مامورین صادق و از خود گذشته پیوستگی دارد از جانب دیگر به تشخیص و احساسات سلیم مردم نیز مربوط می‌باشد.

توحید نظر و عمل شکستن قید‌هایی که مساعی و احساسات را فشرده اطمینان به سلامت تلاشهای همدیگر در رسیدن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می‌بخشد.

ما در ساختن موادی که بنیان اجتماعی ما بران استوار است و پلان‌های عمرانی ما را تشکیل می‌دهد در ست است که به همکار ی دیگران ضرورت داریم اما آن نیروی خلاقه که بقا و موجودیت ملی مابه آن پایدار است در ایمان و اندیشه خود ما وجود دارد. این نیروی خلاقه را نمیتوان جز در شعوه خود ما سراغ کرد.

هموطنان گرامی! انقلاب ما وقتی بار آور و نتیجه بخش است که زنان و مردان ما متفقا بان همکار باشند.

ما همچنان که به توفیق خدا نیاز مندیم به تائید مردم خود احتیاج داریم.

عامل اساسی انقلاب مایک عشق سوزان و مقدس و يك

قربانی بی مثال بسر بلندی و سعادت مردم ماست.

احساس دردها، حرمانها، عقب ماندگی‌ها این عشق ما را سوزنده تر می‌گرداند.

با این احساس بوجود آمده ایم با این احساس زندگی میکنیم و با این احساس جان خواهیم داد.

در تلاش‌های ملی ناامیدی کفر اجتماعی است ما بایا س و ناامیدی مجادله خواهیم کرد. در این مجادله آنچه به ما نیرو می‌بخشد توفیق خدا خواهد بود و همکاری و قضا و تسلیم مردم ما. امسال بر فهای متراکم طبیعت را برای سر سبزی و آبادانی دهقانان زحمت کش و با همت ما آماده گردانیده

حیف است از این بهار قیاض و زندگی بخش مستفید نکرديم. راه سعی و عمل در روشنائی امید به فردا و عبرت از تاریخ آموزگار و تکان دهنده مابروی همه باز است، جهد باید کرد. جهدی که از زیر سقف مدرسه در برابر صفحه و کتاب تادامن کمساران دراستفاده از مظاهر طبیعت در هر لحظه و در هر جا وظایف ملی ما را در پیشگاه حس و نظر مامجسم می‌گردانند. بار دیگر سال نو را به هموطنان گرامی تهنیت می‌گویم از بارگاه خداوند بزرگ سال نورا بسر بلندی سعادت و سلامت هموطنان گرامی و افغانستان عزیز مقرر و می‌خواهم.

همچنان به امید موفقیت کامل عمیق ترین تریکات مردم افغانستان، رفقا و خودم را به مناسبت این سال نو به خواهران و برادران پښتونستانی و بلوچ ابراز میدارم.

در پهنای سال

۱۳۵۳

کشور مادر طی سالیکه گذشت، گام های سریعی بسوی تحول و انکشاف برداشت و در دفتر زمان خاطره فراموش ناشدنی بجای گذارد.

حال که تاریخ، صفحه تازه ای میشود، نظری به گذشته می اندازیم و بهر ست گونه واقعات و تحولات مهم اجتماعی را مرور میکنیم:

۱ - حمل :

پیام رهبر ملی ما، که بمناسبت سال نو بود، از طریق رادیو و روزنامه های کشور، نشر گردید.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم، درین پیام شان گفتند :

«تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت می تواند او را به هدف عالی اش برساند»

• • •

۴ - حمل :

سپین زر شرکت اعلام کرد که برای ۱۷۰ هزار جریب زمین، پنبه دانه بدوی توزیع مینماید با توزیع این مقدار پنبه دانه اضافه از سی هزار جریب زمین تحت، بدر بخته می آید.

• • •

۵ - حمل :

پروگرام انکشاف تجارت، پس از تصویب مجلس عالی، وزرا و منظوری رئیس دولت، به منصفه تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرام که به تاسی [خط مشی دولت جمهوری، که در بیانیه (خطاب به مردم) قایدملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

• • •

بقرارات فعالیت های تجارتنی، پس از تصویب مجلس وزراء و منظوری رئیس دولت نافذ گردید.

هدف ازین مقررات، هم آهنگ ساختن فعالیت های تجارتی با سایر پروگرام های اقتصادی دولت است.

• • •

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی سی انجمنی حوزه آسیای مرکزی و جنوبی، در ادینبورگ پوهنتون کابل افتتاح گردید.

سند فرمایش تخیکی پروژه سازی دستگاه تجرید سلفر و گاز طبیعی شیرخان، با سایر تاسیسات مربوط آن، بین جمهوریت افغانستان و اتحاد شوروی امضاء شد.

ژوندون



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگام مصافحه بااعضای انجمن تعلیمات عالی انجمنی



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه معین وزارت خارجه جمهوریت مردم هنگری را در قصر ریاست جمهوریت پذیرفته اند



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم قبل از عزیمت جانب مسکو در میدان بین المللی کابل مراتب احترام گارد تشریفات جمهوری را قبول و آنرا معاینه مینمایند .



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه ښاغلی عبدالرحمن جلال نماینده خاص صدراعظم مالیزیا را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت چهاربغداد ظهره حمل هیئت تعلیمات عالی انجیری یونسکو حوزه آسیای جنوبی و مرکزی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

• • •

به اساس تصویب شورای عالی قضا و - منظوری رئیس دولت به دومرحله محکمه ابتدایی اختصاصی پولیس و دیوان اختصاصی پولیس در چوکات محکمه عالی تمیز تشکیل و تاسیس گردید .

• • •

نمایندگی جمعیت افغانی سره میا شتدر هرات ، برای زرع دو صندوقه جریب زمین سیلاب زده ولسوالی غوریان ، بیش از پنج تن گندم را بدست زارعان آنجا گذاشت .

• • •

۸ - حمل :

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز ۷ حمل در مراسم نهال شانی که از طرف قوماندانی قول اردوی مرکزی ، بدر ساحه اراضی آن قوماندانی ، ترتیب یافته بود استراک ورزیدند .

• • •

۱۰ - حمل :

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری و به مقصد توسعه زراعت پخته ، شرکت کود کیمیاوی افغان قرار داد های قرضه ۲۱ هزارتن کود کیمیاوی را با شرکت های پخته عقد نمود .

• • •

۱۱ - حمل :

به اساس پیشنهاد وزارت معارف ، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت پوهنخی و ترنری در چوکات پوهنتون کابل احیاء گردید .

• • •

مرکز تربیوی وزارت فواید عامه ، توسط معین آن وزارت افتتاح گردید و همزمان با آن سیمیناری به مقصد توسعه معلومات مامورین و منسوبین حفظ و مراقبت شا هراه های آن وزارت دایر شد .

• • •

عمارت جدید تخنیک جنگلک ، ضمن مراسم خاصی افتتاح گردید ، این عمارت با صرف یکصد ملیون افغانی از بودجه دولت و سه و نیم ملیون روبل کمک بلاعوض مالی و تخنیکی اتحاد شوروی اعمار شده دارای شعب ترمیم آلات برقی ، ترمیم موتر و دستگاه خرا دی آهن می باشد .

۱۳ حمل :

مکتب موسیقی بد شیر شاه هیئت افتتاح گردید .

دوین مکتب سی شامگرد رسمی و ۸۵ نفر به سویه های مختلف مصروف فراگرفتن رموز موسیقی می باشند و هشت نفر استاد ورزیده موسیقی ، در آن تدریس می کنند .

شماره اول

۲۰- نور:

موافقت نامه تجاری و تاجاریت جمهوری افغانستان و جمهوری مردم چین و همچنین پروتوکول تبادل اموال بین دو کشور برای سال ۱۹۷۴ عقد گردید.

این پروتوکول را از طرف افغانستان معین وزارت تجارت و از جانب جمهوری مردم چین سفیر کبیر آن کشور امضاء نمودند.

* * *

۳- نور:

وزیر معادن و صنایع حین مراجعت از ولایت جوزجان اظهار نمود، که در ساحه جرقیق ولایت جوزجان یک منبع نفت، کشف شده است.

وی علاوه کرد که قبلاً در ساحه ۱ تگوت ولسوالی سرپل در حدود هفت میلیون تن نفت نیز کشف گردیده بود.

معبزالای دریای آمو، در منطقه کلفت که یک پروژه بزرگ است به سر رسید و مشکل صدور گاز، که در گذشته رونما میشد با اعمار این معبر رفع گردید.

معبر مذکور ششصد متر طول دارد.

* * *

۴- نور:

به اساس ریضه مجلس عالی وزرا و منظوری رئیس دولت جمهوری افغانستان، حمل و نقل اموال دوایر رسمی و تصدی های دولتی، به سلسله ریاست ترانسپورت عمومی صورت میگیرد.

* * *

کمیته مرکزی تحت ریاست بشا غلشی محمد داود رئیس دولتی و صدراعظم روز ۳۰ نور تشکیل جلسه داده، فیصله کرد تا برای تمام معلمان، ماموران، کارگران، اجیران و مستخدمین ولایات کشور نیز، گویون آرد سر از همین ماه توزیع شود.

* * *

۵- نور:

بشاغلی محمد داود رئیس دولتی و صدراعظم، ساعت دوازده ظهر بشا غلشی عبدالرحمن جلال نماینده مخصوص مالیزیا را در قصر گلخانه بحضور پذیرفتند.

طی این ملاقات بشا غلشی جلال بیام خاص صدراعظم مالیزیا رابه بشا غلشی رئیس دولت تقدیم نمود.

* * *

۷- نور:

بر اساس پیشنهاد وزارت صحت و تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولتی، ادویه جنریک، بدخل اماده، بعوض ادویه باثنت تجارتی، توزیع می گردد.

این تصمیم بمنظور گسترش و تامین بیشتر و بهتر خدمات صحتی، مطابق به لوزش های نظامی جمهوری و با دقت نظر داشت و تسهیالی مردم، در سیستم عرضه ادویه، اتخاذ شده است.

ادامه دارد

ژوئنون

۲۰- حمل:

عمارت سفارخانه سی بستر قلعه نو که با صرف پنج ملیون و پنجاه هزار افغانی تکمیل گردیده، افتتاح شد.

این سفارخانه مجیز باسبب داخله، جراحی اتاق عملیات، کلینیک دندان، لابرا تسوار و اکسریز می باشد.

* * *

۲۵- حمل:

موافقت نامه معادل سه صدو نودو هشت هزار دالر کمک بلا عوض ایالات متحده امریکا، برای پیشبرد امور ریاست اتحادیه مرکزی بین معین وزارت پلان و سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در کابل امضاء گردید.

* * *

۲۶- حمل:

به اساس امتحان گانکور پوهنتون ۱۷۳۱ محصل در پوهنخی های مختلف پوهنتون کابل جدیداً پذیرفته شدند.

* * *

یک فابریکه صابون بودری، به سرمایه ابتدایی پنج ملیون و ششصدو پانزده هزار افغانی، در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد.

بارویکار آمدن این فابریکه سالانه معادل سی ملیون افغانی اسعار، از دواک تولید صابون بودری ازخارج، صرفه جو میسر می گردد.

مرکز امداد اولیه جمعیت افغانی سره -

* * *

مباشت در شهر کندهار توسط والی آنجا افتتاح گردید.

این مرکز با صرف ششصد هزار افغانی به کمک های اتحادیه صلیب احمر بین المللی اعمار گردیده است.

۲۹- حمل:

رئیس دولت و صدراعظم مدیر روز نامه نیویارک چاپ راولپندی را اخیراً پذیرفته و در مصاحبه بی باوی گفتند:

(با حل یگانه اختلاف سیاسی قضیه پشتونستان، دیگر هیچ چیز مانع روابط حسته بین افغانستان و پاکستان نمی گردد.)

* * *

یک منبع ریاست استخراج و انتقال گاز گفت که از آغاز صدور گاز تاحال بیش از پانزده ملیارد و پنجاه و پنج ملیون متر مکعب گاز از شیرخان به اتحاد شوروی و فابریکات کودو برق مزار شریف، انتقال و صادر شده است.

* * *

۳۱- حمل:

بتاسی از پروگرام های دولت جمهوری و بمقصد تشویق و تقویه بنیه مالی زارعان لبلو، در قیمت خرید هر سورت لبلو، نژده فیصد افزایش به عمل آمده است.

* * *

۱- نور:

تعدیل مواد قانون اجراءات جزایی اماده اولالی ۱۴۴، بعد از تصویب مجلس عالی و وزرا و منظوری رئیس دولتی، نافذ گردید.



محترمه زینب داؤد خانم بشاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام قطع نمودن یک سالگرد مادران ممتاز سال



هنگامیکه بشاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و بشاغلی ایلوت سفیر کبیر ایالات متحده امریکا موافقتنامه را امضاء میکنند.

۱۴- حمل:

حکومت و مردم افغانستان را، ابراز کرده اند. ریاست بندروالی لغو شده و بعوض آن واحدهای برای اجرای امور بنادر حیرتان، شیرخان و تورغندی تاسیس گردید.

۱۶- حمل:

میلاد مسعود پیامبر بزرگ اسلام و هادی اعظم جهان بشریت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم، با انعقاد محافل کلام الله مجید، قرائت احادیث نبوی در سراسر کشور تجلیل گردید.

مجلس باشکوهی به این منظور، از طرف اداره عالی اوقاف در چمن باغ دلکشا ترتیب شده بود.

۱۵- حمل:

بر حسب پیشنهاد وزارت مالیه، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولتی تصدی های انحصار مواد نفتی و شکر و نمک گردیده و بعیت یک مؤسسه واحد، بنام ریاست انحصار دولتی، تشکیل گردید.

از طرف بشاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، تلگرام تعزیت به مناسبت وفات بشاغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه، عنوانی بشاغلی الن پوهن رئیس جمهور وقت آن کشور پیاریس مخابره گردیده و در آن مراتب تأثرات عمیق و تعزیت شخص خود و

بهار حرکت است؟

ارجمند شریف جان !

تو درین خزان زندگی من ازمن خواهشمندى که به مجله قشنگ تو بهاریه نوشته کنم ولی متأسفانه عینکی که به آن رنگ آمیزی بهار را میدیدم دیگر کنون ازپیش چشم من رفته است و هم خوشبختانه گلشن انزوای من درروشنی و تادریکی و رنگ و بوی خود دیگر پای بند نظام شمسی و گردش لیل و نهار نیست بلکه مربوط است به قلب و محور و منطقه افکار و خیالات و مایخولیا های خود من .

((چو حرص آسود چه روزه چه روزی))
«جودیده رفت چه روز و چه روزن»

خودی در جوانان و درامی که هنوز بسیار جوان اند بیشتر گرویده محیط طبیعی خود است ولی «خودی» رفته رفته بیشتر رنگ اجتماعی میگیرد و خصوصاً به دنیایی که حیات تماماً اجتماعی شده و فرد حتی در انزوای خود هم نمیتواند بدون فکرت اجتماعی زیست کند.

اگر فلاطون (خودی) و (خیر) را درآغوش دنیای فطرت میدید و یا اگر بیدل خودی را از تجلیات و مظاهر فطرت مشاهده میکرد این (خودی) عالی تری بود که بعد از خودی اجتماعی و بعد از فراغ از مجاهدات اجتماعی بو جود می آید و حتی بعضاً وسیله ایست برای حیات و خودی اجتماعی مکملتری.

شاعرانیکه بیشتر فریفته محیط طبیعی بوده اند کشش ها و رستاخیز های اجتماعی نزدشان بعین صحنه های بدیع طبیعی جلوه کرده و آن شاعر عرب نیزه هارا به خوشه ها تشبیه نموده است. خاقانی میگوید:

«کوس و غبار سیاه طوطی و صحرای هند»
«خنجر و خون سپید آینه و بعرچین»

ولی من چنین تغیل می کنم که بهار حرکتی است اجتماعی و جانب دیمو کراسی، نیاید کسی به این تغیل من خنده کند آنهایی که گرویده محیط طبیعی بوده هم به این عنوان بوده اند که محیط طبیعی را محیط اجتماعی می پنداشتند اگر فلاطون خیر را عبارت از خیر تمام کائنات میدانست این است که او تغیل کرده بود که تمام کائنات اجزاء مجتمع همدیگر اند و بهم ارتباط روحی دارند . تاگور در رساله (علاقه انسان به کائنات) میگوید ما از موجودات حول و حوش خود بیگانه نیستیم و نباید بایشان بی علاقه باشیم.

بهر صورت محیط طبیعی ما خواه محیط اجتماعی، ماهم باشد و یا نباشد درین شکی نیست که محیط طبیعی ما نمونه و امثال محیط اجتماعی ما است و ما باید قدم به قدم فطرت رفتار کنیم و فطرت همیشه سر مشق و فشار

شماره اول

این مضمون به مناسبت تجلیل از آغاز دومین سال نشراتی ژوندون در شماره اول حمل ۱۳۲۹ نشر گردیده است، آنوقت شاغلی شریف ازیر سمت مدیریت مسوول مجله را داشتند.

...

ارسطو در فصل نهم فاطیغور یاس «کنه گوری هاد مقلات خود» حرکت رابه شش نوع شناخته است.

(۱) حرکت از نیستی به هستی (یعنی کون)

(۲) حرکت از هستی به نیستی (یعنی فساد)

(۳) حرکت از هستی به هستی بیشتر (یعنی زیادت)

(۴) حرکت از هستی به هستی کمتر (یعنی نقصان)

(۵) حرکت از هستی باینجا به هستی به آنجا (یعنی انتقال)

(۶) حرکت از هستی باین طریق به هستی به آن طریق (یعنی استعاله)

گل از همه قشنگ تر است و سر ۱ بیشتر اجتماعی است. درخت از همه بزرگ تر است که حصه فردی خود را که بیخ باشد در خاک فرو برده و شاخهای پر میوه خود را که ظاهر اجتماعی او است بهمگان عرضه داشته است همه بهم آهنگ اند. یکی سرو آزاد است تا سایه کمتری داشته و آفتاب را از زیر حینی که نیازمند تابش اند باز ندارد. دیگری سرو سببی است تا بیشتر سایه افکنده و گیاهایی را که نمیتوانند نور تیز خورشید را برداشت کنند زیر سایه بال خو بگیرد، یکی بردیگری میوه و هر کدام به ضعف و بی دست و پای عصا و تکیه گاهی است و هر کدام به طفیلی های حیات مساعدت و پهلوی بندی بی ربایی دارد یتونی بواسطه بهم دایره اجتماعی خود را وسعت میدهد و دستارک بواسطه بارشوت، بعضی هالین وظیفه را بدوش صبا میگذارد و برخی هم بیای کبوتران پروانه این نشو و اجتماعی را نشر میکنند.

روزی که سیلاب طغیان میکند و بساط اجتماعی شان را تعدید مینماید ریشه هابیم دست داده سدی در مقابل طوفان ایجاد می نمایند و اگر نسیم شدت میوزد شاخه هادر هم رفته بهم تساند و بکنود سبزد صرصر را از چمن جلوگیری مینماید و هم اگر گاهی صاعقه بغوا همد بر خرم حیات شان آتشی زند کردن فرازان چمن قد علم کرده و واسطه وصل برق ابر و زمین گشته آن صاعقه را از بین میبرند و آن را در ابر منحل می نمایند اگر دست بی رحم درین مجمع شان دیواری میکشد ایشان از زیر دیوار ریشه مینمانند و هم از فوق دیوار سر می کشند تا اینکه بقوه نموی ریشه ها و به نقل و اصطکاک شاخه ها آن دیوار ظالمانه را از پای بیندازند زیرا قوه طبیعی اجتماع می هیچگاه نمی گذارد آن دیوار عارضی بقا یی داشته باشد و اگر اینهم نشود فوج بهسار باتیر های خوسه و سنان های سوسن و

شیبور های یتونی خیمه بهار آزادی خود را به آن سوی دیوار میزنند و نمیکذارند تا بلو یسی را که قلم موی قدرت در یک صفحه نقش نموده است تخته مشق خریطه و کروکی بیگانگان باغ گردد.

ایشان خودخواه محض نمی باشند و بلکه دامنه اجتماعی خود را آنقدر وسعت میدهند که از اجتماع نوعی خود پا بعرضه اجتماع جنسی می گذارند همه آبرو نمی آسانند تاجیزی بهاند و برای تشکیل ابر بهاری سرمایه باشد به پروانگان و بلبلان و مرنگانیکه دستاره و پیرایه بهار شان اند بغرا خد لی بدل میکنند و بلکه بعضی شان حیات خود را بعین ماده غلایی برخی دیگر تقدیم میکنند و یا در راه نردبانی دیگری از سرچان بر میخیزد.

و این یکی است از هزاران درسی که شاغر ما از سواد بهار خوانده است.

تشد درین درسگاه عبرت بفهم چندین رساله پیدا چون سواد می که کردم امشب اسیر اوراق لاله پیدا چه می شود جوانان ما در حالیکه از منظره زیبای بهار حسا معطوظ میگردند شعورا هم در آن فکری کنند و بدانند که دنیا صرف بی شعوری نیست بلکه در نتیجه علم و اراده قوی می بوجود آمده است اگر این تعبیرات ما بایشان خوشایند نیست فرقی نمی کنند خودشان ازین بهار برای خود تعبیری کنند ولی تعبیری که به حسیات شان سازگار باشد.

امروز دیگر آن دنیایی نیست که فرد بعین فرد زندگی کرده بتواند پس باید از خواب بیدار شود و معجمی داشته باشیم که هر کدام به آن علاقه جدی و متینی ببر و انیم و یایثار بان پیش آیم.

باید این بهار ما از بهار پارینه ما بهتر باشد، بهار طبیعی بعید قدرت خداوند است ولی بهار اجتماعی را خداوند بسعی و عمل و افکار و اخلاق ما مربوط ساخته است.

ما هنوز بسیار چیز هاداریم که به عدالت و مساوات و دیمو کراسی دنیای مرفی امروزه برسیم و این کاری است که مجاهدت های زیاد و فداکاری های بی دریی بکار دارد اگر انجام آن بسیار دیر بدست می آید ولی آغاز آن باید به سرعت بدست اجرا گذاشته شود.

ما باید همین قدر بدانیم که زمان و مکان بکمال مساعدت و تلفوج خود رسیده است و وقتی است که به سالیان دراز انتظار آنرا داشتیم و کنون اگر چه دیر آمده است درست آمده است و گمان نمیکنم در این بهار، کوچکترین

بقیه در صفحه ۴۱

سر مقاله نخستین شمارۀ ژوندون حمل ۱۳۲۸

وجوانان به کمال افتخار دست به کار تهیه و ترتیب و نشر این مجله بزنیم و آنرا به خدمت خوانندگان گرامی پیش نمایم. باید از ریاست مستقل مطبوعات وادارکین دانشمند آن که تماس نزدیکی با توده و اطلاع از نیازهای علمی و عرفانی خلق دارند متشکر بود که بلافاصله با پیشنهاد که برای نشر مجله ژوندون (ژندگی) شد موفقیت خود را اظهار نمودند و ضمن امتیاز نشر این نامه را که عجالتاً تحت نظر مدیریت عمومی نشریات ریاست مستقل مطبوعات ترتیب میشود، به این ناچیز که خود معترف به نارساییهای علمی و هیچ مدانیهای خویش است دادن که محض به امید آنکه شاید در این وظیفه مصدر کوچکترین خدمتی عرفانی برای هموطنان عزیز خود شده بتوانم آنرا با کمال افتخار استقبال نمودم و باری یقین دارم مقدم از همه لطف خدای دانا و توانا و باز در عالم اسباب همکاری ریاست مطبوعات و دوستان دانشمند من و نیز صمیمیت خود مرا در این کار یار و یار و مددگار باشد تا بود به کمک خدای نیروی اراده همگانی بر همه مشکلات نظر یابیم و روزی این ستاره کم نور گوچک گنونی در قلب اعمال ملی ما آفتاب تابان گردد و پرتو آن در تمام ساحه های تاریک زندگی مانفوذ گنود ما از نور آن قوه حرکت و فعالیت نشاط و تشبث نیک را دریابیم.

نمونه نماند که صفحات نامه پانزده روزه ما برای قبول تمام مضامین و گفتنیهای حیاتی و لو در هر رشته از رشته های دینی، تہذیبی، ثقافتی، اجتماعی، مالی، اقتصادی، عرفانی، ادبی و تاریخی، بخش خانمها و تدبیر منزل پرورش اطفال و حصه تعلیم و تربیت و سایر مضامین سودمند آفاقی حاضر است با کمال امتنان آنرا نشر خواهد نمود.

برای دلچسپی و حسن استقبال خوانندگان و سرگرمی شان مانامه خود را چنان که ملاحظه فرمایند مصور ساخته ایم. گرچه این نمونه ابتدایی و بسیار کوچکی است اما آرزوهای بزرگ ما را نمایان میکند و البته طبیعی است هنگام که امکانات بیشتر میسر آید و استقبال خوانندگان و یاری همکاری ما را میسر گشت در این آنگاه مجله هفته وار خواهد شد این قسمت ها رنگتر و شریتر بقیه در صفحه ۲۱

ژوندون

براستی هم باید اعتراف کرد که خوش بختانه امروز تحول بزرگی در طرز اندیشه و تفکر توده رخداده و تشنگی آرزوهای شدیدی برای بلند بردن سوییۀ ثقافت ملی و تشون اخلاقی و تہذیبی، تعلیم و تربیت عمومی و عرفانی و در نتیجه بالا رفتن تمام رشته های حیاتی احساس می شود. که امید است فرصت مساعدت کند و این آرزوهای معقول بسر آورده آید برای ما که غیر از تزکیه قوای معنوی و تقویه حس فضایل ملی و حکم فرمایی اساسات آدمیت بر دل و دماغ باشند گمان این دیار و بالاخره تابش نور علم و معرفت حقیقی و و ارسته از بدی ها بر اذهان و افکار هموطنان ارمان و با خود مقصودی نداریم بالاتر از این مسرتی تصور نمیشود که هموطنان را در حال چنین جنبش علمی و عرفانی محسوس و مشغول میبینیم و از زاویه این همه تکاپو آینده نیک و ترقی در خشناسی را برای این خاک باستان و باشندگان بر فضل آن مشا هده میکنیم و بناء علیه و ادار می شویم که با وصف تمام نارسایی های خود برای تسکین اندکی از تشنگی های منورین

وظیفه پاک و بی الایشی که غایه آن جز سعادت و ترقی و بزرگمی وطن و ملت ایران عزیز، انکشافات مزید حیات اجتماعی و مدنی، جلب التفات ملت و دولتها و واجبات اصل عظمت و ترقی و در نتیجه زندگی بزرگ نشانه و شرافتمندانه دیگر مطلب و مقصدی ندارد در نشراتی که مکار گرداند تا باشد حصه از منتی را که بر ما و این نامه دارند منجبت وظیفه انجام داده و با تقدیم مطالب خوب و خواندنی حتی المقدور خدمت ناچیزی برای تقویه قوا و ملکات فاضله نفسی و روحی خوانندگان کرده باشیم.

نیاز به نشر این نامه از روی محض یا هوس شخص نیست بلکه بوجود آمدن آن مربوط به یک سلسله احتیاجات معنوی صاحبان ذوق و جستجو و تشنگان مطالعمو تفکر میباشد که خوشبختانه شما در آن روز افزون است و اینک این گروه در پی آن سخت در نیاز اند و نیک در تلاش.

جای خوشی است که اکثری از زنان و مردان جوان حتی بی افراد ملت را تشنه خواندن و با گوش به او از شنیدن شنیدنی ها و خواندنی های سودمندی میبینیم و باز ملاحظه میکنم که چگونه جوان ها و منورین برای بلند بردن سطح زندگی و یافتن رموز ترقی در تجسس بر آمده و روز رفته بطور محسوس و بارزی در ذہنیت حیات مدنی و اجتماعی و افکار هموطنان پدید میاید و افق نگاه خلق وسیع و وسیعتر میگردد.

باسال نو، سال نشراتی مجله ژوندون نیز تجدید میگردد نخستین نگارنده مسوول ژوندون شاعلی عبدالحمید عاطفی اولین سر مقاله ژوندون را با ما همی که درین صفحه از مطالعه شما میگذرد چنین آغاز نموده است.

سر آغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

بنام آفریدگار عقل و خرد که آدم زاد را به عقل و تفکر تو صیه میفرماید و از این راه وی را به جانب سعادت و روشنائی رهنمون میکند.

و باز به یاری روح پاک حضرت محمد (ص) پیغمبر بزرگ و ارجمند خدای عز و جل که به گفته سعدی کتابخانه چند ملت را رانسته و به جای اساطیر موهوم اسامی حقیقت محسوس و اصول دیمو کراسی راست و درست عملی را با خطوط نورانی برپیشانی بنیاد بزرگ عمارت بشریت نهاده است به نشر این نامه آغاز نماییم و از خداوند کار، علم و حکمت میخواستیم که این نامه را در این

کیسنجر گام بگام بمنزل فرسید

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

عزری کیسنجر با یازدهمین سفر بشرق میانه گامهای وسیعی بسوی حل قضیه معلق شرق میانه برداشت . مساعی خستگی نا پذیر کیسنجر دراین سفر نمودار اطمینانی بوده که وی معتقد بود با سیاست گام بگام میتواند بمنزل برسد . اما بالاخره دوهفته سعی ممتد از طریق ملاقات ها و مذاکرات با سران کشور های شرق میانه نشان داد که این سیاست با واقعیات در شرق میانه هم آهنگ نیست و نمیتواند مسائل این منطقه را حل کند .

نظر سوریه

قبل از سفر دکتور کیسنجر بشرق میانه حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه طی مصاحبه با نامه نگار مجله تایم امریکا گفت :

«موضوع اساسی شرق میانه صلح است که برای رسیدن بان باید یک گام بزرگ بسا شرکت تمام جبهه هابر داشت . اگر دیپلوماسی گام بگام این معنی را داشته باشد که عرب به سه جبهه مختلف تقسیم شود و مجددا هر جبهه به سه جبهه دیگر ، رسیدن بصلح امکان پذیر نیست .»

از این اظهارات بغوی پیدا بود که یک طرف عمده در شرق میانه یعنی سوریه باشد و تردد تمام جبهه مساعی کیسنجر میگرد و معتقد است که نتیجه این مساعی دولتهایت به نفع اسرائیل است .

در حالیکه مساعی کیسنجر موافقانیش میرفت و سادات بادر نظر مگر فتن مصالح ملی خود و موقف طرف های ذی علاقه عرب بر به کیسنجر روی خوش نشان میداد ، خطراتی احساس میشد که میبایست مأموریت صلح کسنجر سبب شود که مصر و اسرائیل - بموافقه برسند و دزدی در جبهه عرب ایجاد شود و مساله فلسطین لاینحل بماند .

کنفرانس ژنیو

اقدامات کیسنجر در حلقه های شوروی اقدامات تبلیغاتی خوانده شد زیرا شوروی عقیده داشت که سیاست گام بگام نمیتواند ضمانت تامین صلح شرق میانه باشد و بلکه راه حل مساله شرق میانه تشکیل کنفرانس ژنیو است زیرا در این کنفرانس امکان حل مساله فلسطین میسر شده میتواند و مساله فلسطین ریشه اصلی بحران شرق میانه میباشد .

از اینجهت همگام با مساعی کیسنجر - فعالیت های دیپلوماتیک شوروی با اعزام تنها بممالک شرق میانه آغاز گردید ، ولادیمیر - بنو گرادوف نماینده فوق العاده پر ژلیف به اردن رفت و یک هیئت دیگر شامل اعضای شوروی همبستگی کشور های آسیای افریقای اتحاد شوروی عازم دمشق و بیروت گردید .

این مساعی کشورهای اردن لبنان و سوریه را بسوی کنفرانس ژنیو بیشتر متوجه گردانید ، و مفکوره رجوع بکنفرانس ژنیو را بحیث یگانه مرجع حل و فصل قضیه فلسطین و شرق میانه تقویه کرد .

قوماندانی مشترک

در حالیکه خبر ها یی از ایجاد اختلاف بین مصر و فلسطین ها شنیده میشد خبر داده شد که سوریه آماده است با فلسطین به تشکیل یک قوماندانی مشترک بپردازد و این بذات خود مظهر آن است که مسائل عربی چون حلقه هایی زنجیر با هم اتصال دارد و به هیچ صورت نمیتوان با حل یک مساله - رسیدن بموافقه بایک طرف نیروی مقاومت سایر طرف ها را ضعیف گردانید ، بلکه این مساعی فکر تقویه طرف های ذی علاقه دیگر را بوجود میآورد .

لجاجت اسرائیل

اسرائیل که همیشه با عرب بشدت در رفتار کرده است علی الرغم فشار های که احساس میکرد باز هم در مذاکرات با کیسنجر موقف مساعدی نداشت . طی این مذاکرات اسرائیل آمادگی خود را برای تخلیه سینا منجمده نقاط استراتژیک که سادات میخواهند تخلیه شود یعنی حوزه نفت غیز ابوودس و گذرگاه کو هستانی میلا و جیدی ۱ بر سر داشت اما بشرطیکه مصر تعهد کند برای یک مدت معین دست بجنگ با اسرائیل نمیزند و با اسرائیل مناسبات سیاسی قایم میکنند و این پوره همان چیز است که مما لك عربی از آن طوف دارند .

مساله سیاسی

مصر عقیده دارد که تنها میتواند در امر نظامی با اسرائیل کنار بیاید و اسرائیل اصولا باید مناطق اشغالی ۱۹۶۷ را در سینا تخلیه کند و قوای نظامی طرفین از هم فاصله بگیرند . اما تعهد عدم توسل بجنگ و قایم کردن روابط سیاسی که در واقع یک سلسله تضمینات اقتصادی رانیز در قبال دارد مساله ایست که بشرايط کنونی برای مصر غیر قابل تحمل است و این تعهد سیاسی که معنی خلع سلاح را دارد مصر را در جریان حوادث شرق میانه یعنی این منطقه در حال انفجار بحیث یک شاهد قرار میدهد .

نگرانی امریکا

امریکا بد رستی میداند که مسوولان و افواج شرق میانه اسرائیل است و این اسرائیل است که هر روز بحران این حوزه جهان را دامن میزند در حالیکه اکنون اسرائیل از نظر سیاسی و نظامی و اقتصادی منزوی مانده و یگانه است .

اتكاء اسرا ئیل بامر یکاست .

از جمله بودجه ۹ میلیارد دالری اسرا ئیل سه میلیارد آنرا مصارف نظامی تشکیل میدهد در حالیکه اسرائیل برای موازنه بودجه خود از امریکا خواهان ۲-۵۹ میلیارد دالر است و این تقریبا تمام مصارف نظامی اسرائیل را احتوا میکند .

از طرف دیگر امریکا از نظر پرستیژ خود و از لحاظ اقتصادی مخصوصا مساله نفت به شرق میانه نیاز دارد . و از خطر اینکه از ناحیه حوادث شرق میانه ایجاد میشود سخت نگران است و دفع این خطرات به همکاری اسرائیل میسر شده میتواند .

تهدید امریکا به اسرائیل

طی دو پیامیکه رئیس جمهور امریکا به مقامات اسرا ئیلی فرستاده و یکی از این پیامها در موقع سفر کیسنجر مخابره شده توجه اسرائیل را برای سعی کافی جهت رسیدن به موافقه معطوف داشته و ضمنا اظهار داده است که در صورت عدم همکاری در این امر امریکا به سیاست خود در شرق میانه تجدیدنظر خواهد کرد .

این خود میرساند که امریکا به تجدیدنظر از حمایت خود از اسرائیل اهمیت میدهد .

نارامی اسرائیل

اگر براستی امریکا دست حمایت را از سر اسرائیل می بردارد و امکان این امر برای امریکا میسر میشود اسرا ئیل معکوم بزوال میگردد .

موقعیکه کیسنجر اسرا ئیل را دعوت بهمکاری در حل مساله شرق میانه میکرد صبرو نیست ها علیه این اقدامات مظاهره کردند و اظهار اندیشه نمودند که این اقدامات بالاخره مردم اسرا ئیل را به بحر خواهر ریخت و لی این اندیشه حقیقتا و قتی قوت میگیرد که امریکا در سیاست و حمایت خود از اسرائیل تجدیدنظر کند .

ناگامی کیسنجر

ناگامی مساعی صلح کیسنجر یکنوع کامیابی سیاست شوروی در شرق میانه تلقی شد . زیرا راهی جز توسل بکنفرانس ژنیو باقی نماند مگر فیل که از سیاست اعتدالی انور السادات پشتیبانی میکرد . ضربه دیگری بود که به پلان کیسنجر وارد گردید . که اکنون از این ناحیه اندیشه های نوی به وجود آمده است .

آینده شرق میانه

بشرایط جدید اینك باز زنگ های خطر در هر گوشه شرق میانه به صدا درآمده است ، و امریکا در دو راهی دشواری قرار دارد عدم سازش اسرا ئیل با عرب خصوصا عدم آمادگی شناسایی فلسطینی ها مشکل بزرگ کنفرانس ژنیو است . اگر راه برای این کنفرانس هموار نشود خطر جنگ باز هم شدت میکند و این همان خطر است که برای آن آمادگی های - نظامی جدیدی از دو هفته باینظر آغاز شده است .



با کشور های جهان آشنا شوید

ترجمه و تهیه: عزیزالله کبکدا

عروس بحیرہ روم

سرزمین عشاق گل

نقطہ مهم سیاسی و دفاعی در بحیرہ مدیترانہ

«قبرس»

سول رایجہ این کشور بنام فرانک قبرسی یاد میشود کہ مساوی یکپارامیلو میشود.

مسلمانان قبرسی کسانی اند کہ در دورہ ی طولانی سلطہ امپراتوری عثمانی باین جزیرہ مسلمان شدند و یا اینکه از عثمانی باین جزیرہ آمدہ اند و همین ها استند جزیرہ مذکور را زیبا ساخته اند زیرا بر علاوہ حسن و زیبا یی

خارجی بمعنی قبرس است بنا بر همین زیبایی و همچنین جزیرہ مزبور کہ دارای معادن مس کافی می باشد چون مردم قدیم کہ از آہن و فلزات دیگر اطلاعی نداشتند و از طرفی بہس احتیاج زیادی داشتند از اینرو در آن زمان جزیرہ مذکور مکرر مورد تہاجم بی رحمانہ ای قرار گرفت تقسیمات اداری قبرس بہ حکومتی و زبان رسمی یونانی و ترکی قبول شدہ است.

جزیرہ ی قبرس از زمانہ های قدیم زیبا بودہ و در زیبایی خود شہرت بسزایی داشت و مردم و قتیکہ میخواستند بگویند فلان چیز زیباست در عوض می گفتند کہ فلان شیء قبرس است امروز ہم در اروپا، قبرس تقریباً قائم مقام کلمہ زیبایی و بہمین جہت ہر چیز زیبا را بنام قبرس می فروشند مثل عطرشیر یا گل شیر و غیرہ کہ کلمہ شیر دوزبانہای

جمہوریت قبرس کہ در یونانی کبریا کسی و در ترکی قبرس یاد میشود دارای ۹۳ ہزار و کیلومتر مربع ساحہ و ۶۴۰ ہزار نفر جمعیت میباشد کہ در یک کیلومتر مربع آن ۶۹ نفر سکونت دارند . پایتخت آن شہر نیکوسیا و تقریباً در مرکز جزیرہ قرار گرفتہ است . لیما سول ، خمناگومت ، لارناکا و پافوس از شہر های مهم آن محسوب میگردد.



همسایگان ترکی و یونانی در بازار های هفتگی معمولا به داد و ستد خیلی صمیمانه می پردازند.

شهر نیکو سیا در محل قدیمی حکومت قسرو نهایی مصر، امپراتوری روم
لیدرای قبرس بود آمده و در قرن ۷ بهیث و دیگر اغتشاشیون بود و در سال ۱۸۷۸
بایتخت قبرس انتخاب شد و سپس مدت -
درازی تحت تصرف فارس، الکساندر مقدونی

بقیه در صفحه ۱۴

خاصی که دارند بسیار بگل و گل کاری علاقه مند اند و از اینجا ست که جزیره قبرس در تمام فصول سال، شبیه یک گلستان جلوه می کند.

جشن گل ها در جزیره ی قبرس بزرگترین عید ملی اهالی این کشور و این جشن همواره در آغاز ماه می با مراسم خاص برگزار میگردد.

سکنه این سرزمین بر علاوه مسلمان و عکدا غیر از چند اقلیت دیگر بقیه یونانی استند و یونانی های قبرس همانطور رسوم و آداب قدیم خود را حفظ کرده اند که هیچ فرقی با یونانی های یونان نمیشوند و مردم خیال می کنند در سرزمین یونان قدیم حیات بسر می برند با آنکه از سلطه یونانیان ۲۲ قرن سیری میشود.

این جزیره زیبا هنوز هم عروس و ستاره درخشان بحیره روم است.

قبرس کشور زراعتی بوده حاصلات مهم آن گندم جو کچالو تماما میوه جات مدیترانه ای از قبیل نارنج، مالته، لیمو، کیله، اناناس میباشد بر علاوه زیتون و تمباکو از حاصلات مهم زراعتی این کشور بشمار میرود. از حیوانات مهم این سرزمین میتوان تنها گوسفند، بز و گاورا نامبرد معدنیات قبرس رامس، سنگ ریشه و آهن تشکیل میدهد. صنایع این کشور ضعیف بود، شامل فابریکات برق، سمیت، کاغذ سگرت و گوگرد میباشد قبرس یگانه کشوریست که در بحیره مدیترانه در

میان کشور های مترقی خط آهن نسد ارد برخلاف دارای بیش از ۶۰۰ کیلومتر سرک های اساس موثر و دارد از بنادر این ۴۲ میلیون تن اموال انتقال میگردد، مواد خام از صادرات این کشور و ماشین الات، مواد کیمیای مواد سوخت و نفت از واردات آن بشمار میروند پارتنر مهم تجارت خارجی قبرس بریتانیای کبیر، آلمان غربی، اشلای متحده امریکا، شوروی، فرانسه و اسپانیا میباشد.

بیرق قبرس برنگ سفید که در دایر خل آن نقشه قبرس با خوشه های سبز گندم احاطه شده است. کشور قبرس در جزیره ای بهین نام در قسمت شرقی بحیره مدیترانه موقعیت داشته تقریبا یکصد کیلو متر در جنوب ترکیه قرار گرفته است که قسمت مرکزی آنرا سلسله کوهای موازی کرباسون دربر گرفته است و بلند ترین نقطه آن ۱۰۱۹ متر از سطح بحر ارتفاع دارد. اقلیم این جزیره کو چکمد یترانه می بوده و نباتات آن معمولا از نوع ماکیا و کو هستانان آن سر سبز و پوشیده از جنگل است.

نیکوسیا که در یونانی بنام لویکو زیانو در ترکی لکوشا، یاد میشود پایتخت جمهوری قبرس و در قسمت مرکزی جزیره ای مذکور بالای دریای پید پوسی واقعست دارای یکصد و شش هزار نفوس میباشد که ۱۶۶ نفوس کشور قبرس در همین شهر تمرکز یافته اند.



یکی از بنادر قشنگ فاماگو ستا بادیهوار قدیمی و تاریخی آن.

عروس بحیرہ روم

نقوس کشور قبرس در همین شهر تمرکز یافته اند .

شهر نیکو زیا در محل قدیمی حکومت در متصرفات انگلیس داخل شد. نیکو زیا یگانه محلی بود که دایما مرکز آتش جنگل های نژادی و اقوامی بشمار میرفت بعد از جنگ دوم جهانی این شهر و آزادیخواهی شدید تر شد و تا امروز بین قبرسی های یونانی زبان و ترکی مناقشه و جنگ ادامه دارد بعد از ۱۹۶۰ که جمهوریت قبرس به آزادی خود رسید . باز هم نیکوسیا پایتخت کشور مذکور انتخاب گردید. اکنون نیکوزیا محل اقامت رئیس جمهور پارلمان و مرکز اداری ، سیاسی و اقتصادی کشور مذکور بشمار میرود همچنان پایتخت مرکز صنعتی قبرس بوده قسمت اعظم فابریکات کشور در همین شهر تجمع کرده اند .

میدان هوایی نیکوسیا از مهمترین میدان های هوایی بین المللی اروپا و شرق قسطنطنیه بوده بسیاری خطوط هوایی بین المللی درین شهر اخذ موقع نموده نمایندگیهای بزرگ دارند که اکثر نقاط مهم اروپا و آسیا را به هم وصل میکنند مهمترین آن خط هوایی - نیکوزیا - سما - سکو و نیکوزیا - لندن - میس - باشد.

یکی از ساختمانهای مهم و معروف مرکز شهر قدیمی نیکو زیا کلیسای کاتولیک قرن و شش که بنام کلیسای (زوفیا) مشهور میباشد که در هنگام جنگهای صلیبی بنایافته است بعدا ترکیب کلیسای مذکور را به مسجد تبدیل و در بالای آن دو منار بزرگ و بلندند که از شبها ریهای بنایی اسلامی درین سر زمین محسوب میشود آباد کردند در نزدیکی آن بعضی عمارات مهمی وجود دارند که منجمله میتوان کتابخانه معروف تاریخی سلطان محمود را نام برد که مونس کتابخانه مذکور در ترویج علم و ادب سعی بلیغ بکار برده است کتابخانه سلطان محمود کتب و نسخه های خطی و عالی ترکی ، فارسی و عربی را داراست درمیدان مشهور «اتاترک» منار روینس بنا یافته است که دارای شش متر ارتفاع میباشد گفته میشود که وینسی ها آنرا از سلامیادی مقدس قبرس آورده و به عنوان سمبول حکمرانی وینسی بر جزیره قبرس در آنجا گذاشته اند.

در مرکز شهر مقر جدید ریاست جمهوری که بقسم ساختمانهای بزرگ قدیم خیلی عالی بنا یافته است . خرابه های دیوار دفاعی بهترین محل توریستی و بازیگاه دوست داشتنی اطفال بشمار میرود. خندقی که با تعمیرات و

سرزمین چشمه ساران زلال

ولبلدوی شیرین

دهنه غوری

ابتدایی چند ران میکنند و از آن دیگ، گاو آهن و جای جوش میسازند و ظرف چند نی ساخت دهنه غوری در اکثر نقاط شمال کشور شهرت دارد و این الفخار بیش از همه نصیب قریه یی است که در دهنه غوری بدنام قریه آهنگران یاد میشود .

صابون سازی در دهنه غوری خیلی ها زیاد است که تقریباً بیست فیصد صابون مورد نیاز ولایت بغلان از همین جاتیه میگردد و این صابون به صورتهای ابتدایی و ساده با وسایل دست ساخته خود مردم ساخته میشود . جرمگیری نیز از جمله صنایع مردم است . از جرم دباغی شده بز و گوسفند و گاو گش دوزان دهنه غوری چموس، پیزار و غیره میسازند .

استحصالی روغن از نباتات نیز آنجا رواج دارد . توسط جهاز های خود ساخت شان از زغر، کنجد، شرمش، پنبه دانه روغن بدست می آرند .

از جاهای دیدنی دهنه غوری تپه یی است که دورادور آنرا آب گرفته و راه باریکی آنرا به خشکه پیوند میدهد و مردم راجع به آن افسانه های زیادی دارند . تپه خزانه در شمال شرق دهنه غوری افتاده است . از نام تپه اندیشه ها یی در ذهن مردم راه یافته بود و لیسبت وجود ثروت در آن تپه گمان هایی می بردند تا آنجا که این گمانها به راستی پیوست و در این اواخر توسط گروهی باستانشناسان خارجی مورد کاوش قرار گرفت و بقایای شهر باستانی و باشکوهی در آن کشف گردیده است .

در غرب دهنه غوری کوه چنغار قرار دارد که شکارگاه خوب مردم است . کبک های کوه چنغار در بین کبک بازان بسیاری حصص آن سامان شهرت دارد و جوانان شوقی با داشتن کبک چنغار می نازند. در دهنه غوری مکتب های ابتدایی و مکتب های دهاتی تاسیس گردیده امروز در شمول اطفال به مکتب علاقه سرشار مردم یگانه انگیزه حساب میشود . در دهنه غوری مدارس بزرگ و یک دار الحفظ برای طالبین علم باز است . از دار الحفظ مرکز دهنه غوری سالیانه حافظین متعددی فارغ می گردند. رسوم و عینات تاهنوز در میان اهالی دهنه غوری دست نخورده مانده است .

میان ایبک و بلخمری وادی شاداب و سرسبزی با کوهساران آسمان سایش واقع شده که از جمله حاصلخیز ترین مناطق ولایت بغلان به شمار میرود .

این منطقه پر تر دهنه غوری نام دارد که متشکل است از قریه های (نیلان، آبغورک، خواجه پاک، صیاد، و خشک، شککتو، دشتک، بیخ، حولی، دره کلان، قلعه مراد، عزیزان، دهنه چشمه جنگان، پشیماندره، جنگ علی، بکلاب، توخیه، خول، قشلاق، کیه، سیرمرگی، گاوی، اورته بلاقی، خروتنی، سنگ تپه و غیره... دهنه غوری، آب و هوای معتدل داشته و از میوه های گوناگون برخوردار است ، خربوزه دانه غوری در آن سامان درجه دوم راحیز است پسته، انگور، سیب، نالک و دیگر هائیز در آنجا فراوان حاصل میدهد .

مردم دهنه غوری مالدار و زراعت پیشه اند و زراعت للمی و آبی هر دو رواج دارد و حاصلات فراوان عرضه میکند .

گندم، جو، جواری، زغر، کنجد، شرمش، ارزن و ماش از حبوبات است که زارعان منطقه به کشت و کار آن علاقه زیاد دارند، مزارع دهنه غوری تقریباً بیش از پنجاه فیصد لبلبوی فابریکه قند سازی بغلان در آن تدارک میشود. کوهها و بلندای های دهنه غوری با سبزه و گیاه فراوان برای پرورش گوسفند قره قل و تریه مواسی زمینه مساعدی را فراهم ساخته است .

باز، گندنه، پالک، لبلبو از سبزیجات مشهور و مروج منطقه است ، خربوزه و تربوز بالیهای پنهانور این منطقه با شیرینی و لذت خاصی که دارد در تمام کشور معروف است . در دهنه غوری منبع آب برای زراعت و استفاده باشندگان منطقه چشمه سارانیست که از سینه دره ها و آغوش دامنه های کوه معروف چنغار جاری میشود .

در صنایع دستی نیز مردم دهنه غوری چیره دست اند و با نیرو و پشت کار مردم آنجا امید است این دستگاه های کوچک جای خود را به فابریکه های بزرگ بگذارد . از سابقه دارترین صنایع آن جای می باید ذوب چدن را به درجه اول یاد آور شد .

مردم دهنه غوری به طریقه های آسان و

قریه ای که عروسی در آن صورت می گیرد قریه های دیگر را نیز تا آنجا که نزدیک است خبر میدهند و مهمانان هر کدام با خود یک یک بز یا گوساله برای بزکشی می آرند که تحفه های شانرا شنگ می گویند .

اگر دوفر از دوفر قریه با هم خویشی کنند چاپ اندازان قریه عروس و داماد به مسافه می برآیند و تا زمانیکه چاپ اندازان قریه داماد بزرابه دایره حلال برساند عروسی معطل میماند .

زبان مردم، پشتو، دری و اوزبکی است و لباس محلی شان چین، چموس و دستار میباشد. گشتی گیری و بزکشی از ورزش های دلخواه مردم است بزکشی از ورزش های زمستانی است تا چند سال قبل که من ازین نقطه کشور دیدن کردم از چاپ اندازان قریه دهنه غوری ملائیم را نام میبردند و در گشتی گیری پهلوان غلام رابی رفیق میدانستند و میگفتند که در بسیار حصص گوشه های شمال کشور مردم از استادش می ستایند . بازی های اطفال در آن جای بادیگر نواحی آن ولایت تفاوت زیاد ندارد و توپ دنده در بهار ها رواج زیاد دارد . کبچه بازی در شب های زمستان سرگرمی خوبی برای جوانان دهنه غوری حساب میشود. جوانان دهنه غوری از روزیکه چرخهای فابریکه سمت در شهرشان به غرش درآمده است تا جایی به کار ماشین پرداخته اند و پای عده یی بیکار ازبده گردی بازمانده است . کار زراعتی و مالدارانی نام مردم را آماده میسازد که در پهلوی آن سرگرمی های دیگر مردم که وسیله کسب معاش شان نیز حساب میشود کوچکتر و به ریخته کمتر است .

از آلات موسیقی غیچک و دمبوره را مردم دوست دارند .

سماوار های دهنه غوری مانند سایر شهر های ناحیه شمال مملکت بانغمه های دمبوره و خواندن های محلی فضای آرامی برای مردم بیکار است و برای رفع خستگی مردمان زحمت کش دهنه غوری یگانه فضای آرامش بخش به حساب می آید . علیراماد از هنرمندانی است که از دهنه غوری تا پشت میکروفون رادیو را عشق و با زکده و چند آواز محلی از خود به یادگار گذاشته است .

لاله‌های دشت

زیرا رگسانه دست به دیواری کشید و پیش می آمد... او بی سروصدا وارد اتاق شده بود.

- توتی فرهاد...

فرهاد بسوی او دوید:

- رگسانه!

نه... ازین جا برو...

- من فرهاد هستم... نهشناسی!

نه... همه چیز را فراموش کن. در آخرین نامه ام برای تو نوشتم که مرا فراموش کن!

- نمیتوانم... هرگز نمیتوانم!

- من با تو از دواج میکنم!

- نه... این ترحم است!

- این حرفها را ازین رگسانه... تو خیال می کنی عشق مسخره است!

- گفتم از اینجا برو... من دیگر نمی خواهم صدای ترا بشنوم... من یک دختر نابینا هستم و نمی توانم بایک مرد که دنیا را و زیبا لیا را می بیند زندگی کنم...

دو سه هفته بعد سال نو فرار رسید. بوی بهار دنیا را لایریز کرده بود و همه جاموج میزد. لاله های دشت سینه زمین را شکافته و خون تنش مکشیده بودند. خجالت زده بشویشید میگریستند.

روز عید بود که دزدند. دروازه باز کردند مردی عصبانیت بدرون آمد عینک سیاه بچشم داشت نوکر پیر گفت:

- باکی کار دارید!

- بارگسانه.....

وقتی فرهاد وارد اتاق رگسانه شد چیه کوچک طلانی را که بدست داشت بطرف او دراز کرد:

- رگسانه.....

- او... تویی فرهاد...

- بلی منم... این هدیه سال نوست. برای تو آورده ام.

دختر چیه را گرفت:

- رگسانه... این چند قطره هدیه ناقابل من است... رنگ لاله های وحشی دشت را دارد. یادت میاید!

- اره یافم میاید... روز های زیبایی بود... دشت پر از گل بود اما ترا چه شده؟ هیچ فقط من و تو حالا باهم فرق نداریم... حق با تو بود یک آدم نابینا نمی تواند بایک آدم بینا زندگی کند...

او عینک از چشمان خود برداشت... مادر رگسانه که گوشه اتاق ایستاده بود فریاد زد...

اوسه چهار هفته پیش با ددوسیخ گداخته چشمان خود را کور کرده بود... و این چند قطره خون خشک درجه از خون چشمانش بود... هدیه سال نو... برای معشوقش... برای او که هنوز لبهایش مانند لاله های وحشی دشت و خولین بود...

عمارت جدید و قدیم احاطه شده است در کنار پارک نوعی از انواع بازار های شرقی با دکا کین آهنگری که بساختن سلاح برنجی نقره ای و غیره فلزات مصر و فاندید می شوند.

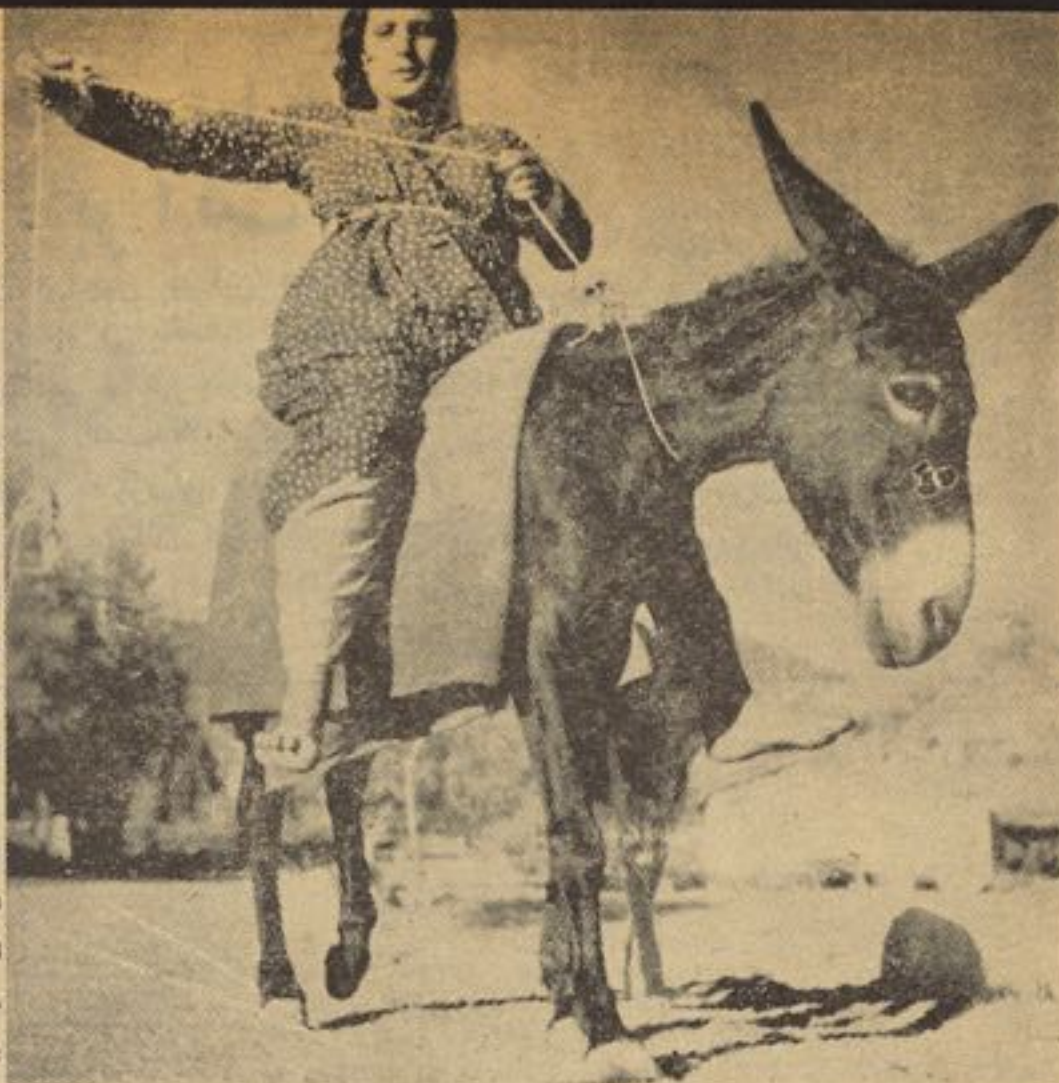
درین شهر با وجود کوچکی آن بیش از یکصد دکان کبابی و شیرینی پزی با ساختمان و طرز خاصی دیده میشود و یکی از دیگری بهتر است نان قبرسی که منور و مسطح است خیلی خوشمزه است که اکثر با کباب تند و ری صرف می شود برای خوشمزگی آن پیاز و لیمو در بالا ی آن سه شتریان عرضه میگردد نان و کباب مذکور هم ارزان و هم خوش طعم میباشد.

چون اولین مرتبه یونا نهی قدیم سراد درین جزیره بمقدار کافی بدست آوردند لذا امروز در تمام زبانهای اروپایی کلمه ای مشتق از نام این جزیره است و معدنی که از چند هزار سال قبل از امروز از آن مس استخراج میگردد در نزدیکی آن يك قلعه قدیمی وجود دارد که میگویند از ادوار تسلط یونان برای جزیره باقی مانده و تا همین اواخر یکدسته از عساکر انگلیسی در قسمتی از اتاقهای مذکور

زندگی میکردند و قتی که ترکان عثمانی قبرس را تصرف کردند خواستند آن قلعه را ویران نمایند و گرچه قسمتی از آن را ویران کردند اما از عهده ویران کردن تمام آن بر نیامدند و هنوز قلعه مذکور برای سکونت و هم بمقاصد جنگلی قابل استفاده است. در پهلوی مکاتب ابتدایی و متوسطه در نیکوزیا پولی تخنیک، یونو رستی و مکاتب عالی حرفوی نیز موجود است در مو زیم این شهر و شهر های دیگر آثار عتیقه از دوره مس موجود است بعد از تر میم و زیم مذکور سکه های مصوری که نمایندگی از قرون وسطی میکنند در آن جاداده شده است و در کتابخانه این شهر بهترین آثار که نمایندگی از تاریخ وار کیو لو زی قبرس میکند دیده میشود علاوه بر کتابخانه سلطان محمود کتابخانه های (قبرس) و (پنسرانیا) نیز دارای کتب زیاد وار زنده میباشد نیکوزیا دارای يك تياتر و چندین سینما میباشد که فلمهای مختلفه در آن نمایش داده میشود.

نیکوزیا مجموعه ا دارا ی ۳۰ روزنامه و مجله بوده که به اوقات مختلفه انتشار میشوند که معمولا بزبانهای یونانی و ترکی انتشار می گردد مهمترین اخبار آن بنام (هارا وگا) و (نیل لفتیر) میباشد نیکو زیا علاوه براستیشن رادیویی استیشن مجهز تلو یو نی نیز دارد.

دختران و زنان جزیره زیبای قبرس که اغلب مسلمان هستند از زیباترین زنان نواحی مدیترانه بشمار رفته و بر اثر آمیزش تمدادی یونانیان بسیاری از رسوم آنها را بخود گرفته واکثر مثل آنها لباس می پوشند. چهره منور، ابروان تند و موهای سیاه و غلوی لطفا ورق بزید



دوشیزه قبلی بالباس ترکی با مرکب قبرسی را می توان در اکثر دهات قبرس ملاقات کرد



نمونه از منازل سنگی و کوجه های ناهموار و زندگی دهات قبرس

سباستیان برانت

میکرد و مجموع حیات را خلاصه
این جلوه ها میداند که اینها
همه نشانه های ویرانی و انهدام
یک جامعه بوده و در کشتی
دیوانگان تمثیل شده است ولی
با آنهم این کتاب محبوب تمام
ملت المان است. و در سایر
ممالک نیز طرفداران زیادی
داشته و به بسیاری از السنه
مردم جهان بر گز دانده شده
است.

من عرقچین چرکین دیوانگان
را به او می بخشم !!! حیات
نزد این شاعر جلوه های
خاصی داشت مثلاً زکدگی مردم در
نظر او به بزرگی، رنگینی مانند
عراده دیوانگان که در یک شب
مذهبی براه می افتد حماقت
نا معقولی و نا پسندی جلوه

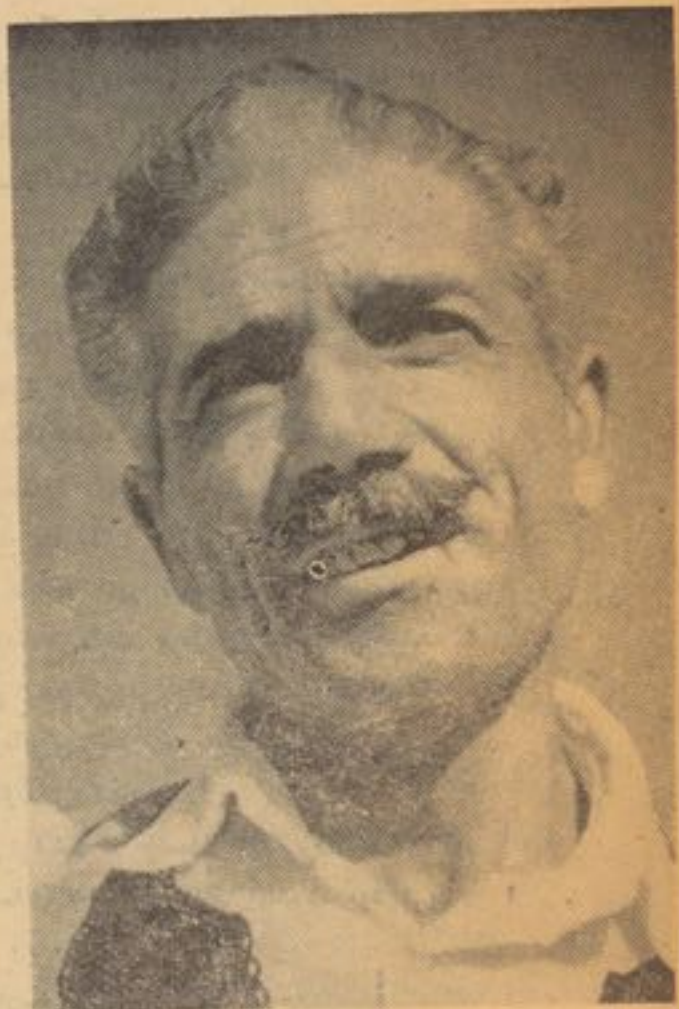
بخواندن ابیات شیرین و
نفران می پر دازند دهقان دهاتی
و کارمند شهری تاجر و اهل
کسبه محصل و استاد همه و
همه بخواندن این کتاب ذوق و
علاقه فراوان دارند.
امرای زمان او خواستند
ازین نزاع دیوانگان دست
بر دارند و لی او گفت: آنکه
بر گفته های من نمی اندیشد

عروس بحیره

آنها از خصایص این سر زمین محسوب می
شود بر علاوه زنا نیکه در منزل مشغولیت -
دارند معمولاً به بافتن پارچه های قشنگ
برای موبل منزل مشغول می باشند.



دختران و زنهای این جزیره که از زبیا
ترین زنان اطراف مدیترانه میباشند بر اثر
آمیزش متمادی یونانیان بسیاری از رسوم
آنها را بخود گرفته اند در تصویر میتوان
چهره زیبای دو شیوه یونانی کلاسیک را
خندان مشاهده کرد.



مردان قبرس اکثراً برو تنهای بز و گاو،
صورت منور و بر چسته ای دارند که خیلی
زحمتکش و فعال میباشند.

قدم بقدم با ژوندون

دختر خود را نزد دو کتور ببرم دیدم شام
شده دوباره داخل حویلی شدم.

پرسیدم:

طفلت چه مر یفی دارد؟

غمگین شد چهره اش را تائر پوشانید

بودیانی تنگست و طاقت فر ساست مگر گفت:

دلای ما با هم میسازد.

از این فامیل که سالها ست در این جاها

حیات بسر برده اند جدا میشویم هواروبه

تاریکست شام پرده غم انگیزش را انداخته

است همه جا فولا دی رنگ معلو میشود

وقتی خواستیم از این راه ها دوباره بطرف

دفتر ژوندون بیا بیم که ناگهان نگاه التماس

آمیز مردی که کودکش رابه آغوش داشت ما

را متوجه ساخت و قتی نزد یکش رفتیم

او داخل خانه شد دروازه زدیم و بعد از لحظه

دوباره همان مرد آمد و دروازه را بروی ما

گشود. تعارف کرد که داخل شویم و قتی

پرسیدم: که چرا طفلتش را نزد دکتور نبرد

گفت:

به این نزدیکی ها داکتر و دوائی نیست.

بایکش هم نیست و قتی بیرون برآمدم که

وقتی چند قدم بالا تر رفتیم دروازه که در

لای برافها مود شده بود تو جه ما را جلب

کرد، از زبیه های که بروی بلندی برافها

عبور و مرور ر عکد را ن درست شده بود به

سختی گذشتیم به خانه نزدیک شدیم -

دروازه را گوییدیم. صاحب خانه با مهربانی

و خوش رویی ما را پذیرفت. و قتی داخل

حویلی گردیدیم، اولاً متوجه نشدیم که منزل

نشین است فکر کردیم خرابه ای باشد غیر

قابل زیست ...

از زبیه های گل آلودی گذشتیم به دو خانه

نشین که توسط د هلیز خورد و کو چنانز

هم جدا شده بود نزدیک شدیم، زن جوان

در حالیکه کودکش رابه آغوش گرفته بود

تعارف کرد که زیر صندلی بنشینیم. خانه

تقریباً بزرگ بود، صندلی بزرگی در وسط

نهاده شده بود به یک گوشه یی اتاق دیکی

بالای اجاق میجو شید.

دردو گوشه دیگر اتاق رخت خوابها

یکی بالای دیگر چیده شده بود زن که خود را

جمیله معرفی کرد گفت:

سه سال از عروسی من میگذرد، تا صنف

سیزدهم درس خوانده دارای دو طفل -

هستم و فعلاً با فامیل برادر شو هم یکجادر

همین دو اتاق زندگی میکنیم.

پرسیدم:

وضع اقتصادی شما چطور است؟

خنده ای کرد، بسوی پیر زنی که معلوم

میشد خوشو کلا نش است نگاه می انداخت و

گفت:

خوب است، من و شوهرم با صمیمیتی

که بین ما حکمفرماست توانسته ایم که توازن

اقتصاد خانواده خود را با معاشی که حاصل

میکنیم، نگه داریم.

در این حال خانم (برادر شوهرش) که

زیادتر از ۱۹ سال نداشت به اتاق داخل

گردید و گفت:

ما غریب مردم هستیم، دو فامیل در

کمال صلح و صفا زندگی میکنیم مگر چه جای



در زمستان حوصله بیرون رفتن از اتاق را ندارد هذا خانه و هذا آشپزخانه!

ای زن!

تو مظهر عشق، امید و محبت مادرانه‌ای

ای زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت ساخته شده‌ای و فریخته می‌شوند؟ برای چه روح
تو دیدگان مرا خیره می‌کند، ای زن و نشانی از درخشندگی قدرت اودارای، من، بندی را که بر پا یتم
ای گلدان آراسته ای که با نیروی ای زن برای چه دیدگان مشتاق ماورای بسته است می‌گسلد و چون عقاب
برابر نگاه های تو چنین مجذوب ب لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود

ای زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت ساخته شده‌ای و فریخته می‌شوند؟ برای چه روح
تو دیدگان مرا خیره می‌کند، ای زن و نشانی از درخشندگی قدرت اودارای، من، بندی را که بر پا یتم
ای گلدان آراسته ای که با نیروی ای زن برای چه دیدگان مشتاق ماورای بسته است می‌گسلد و چون عقاب
برابر نگاه های تو چنین مجذوب ب لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود

سازمان انتشارات و مطبعات

وباصفای طینت انجام دهم تادیبیت خود را
در برابر وطن ادا نمایم .

خوب امیدوارم در انجام وظیفه موفق باشید
اما خواهش منم نظرات را در مورد يك معلم
خوب بگوئید !

گفت جای شك نیست كه نظرات درین
قسمت مختلف و متفاوت است اما به نظر من
صفات يك معلم خوب چنین است. صداقت
در وظیفه، داشتن پشت كار و رسانیدن شاگرد
در مضمونی كه تدریس می كند، دسترس داشتن
در رشته كه تحصیل كرده پیروی از ریغورم
جدید كه برای رویكار آمدن آن نیازی احساس
می شد و درك كردن روحیه ای شاگردانش. بدین
معنی كه اگر شاگردی در مضمونش توجه ندارد
دلیلش چیست ؟

آیا شاگرد مریض است یا مشکلی دارد.
یا ذوق و علاقه به فرا گرفتن همان مضمون
ندارد و یا از روش تدریس معلمش ناراضی
است. این وظیفه معلم است كه بازرنگی خاص
شاگردش را درك كند و با شعبه مخصوص
«اداره رهنمایی» كه در هر مكتب موجود است
در تماس شده و به مشکل شاگرد رسیدگی
لازم نماید .

پیغله جلیل نظرش را پیرامون ریغورم
بنیادی معارف اینطور اظهار كرده: از آنجائیکه
اصل دولت جمهوری جوان ما روی خدمت
به اجتماع و تأمین عدالت و تساوی حقوق همه
افراد جامعه استوار است لهذا ریغورم بنیادی
معارف نیز قلمی مؤثریست در راه ترقی و نیل
به آرزوها و اهداف ملی و مردمی ما. خصوصاً
توجه به معارف كه تپداپ اصلی و اساسی
اجتماع را اعمار می كند همچنان گماشتن
شاگردان مطابق ذوق و استعدادشان در شقوق
حرفه ای، زیرا شاگردان می توانند مطابق میل
و خواسته خود شان رشته ای مورد علاقه شان را
انتخاب كنند و استعداد نهفته ای شان را تبارز
دهند تا شخص مفید برای خود و اجتماع گردند.
وی به صحبتش ادامه داده و افزود: در مسیر
این مرام عالیست كه هر روز بهتر از روز پیا
اهداف، عالی تر تعقیب می شود و جامه عمل
می پوشد، مثلاً توجه به سویه معلمین بدرجه
عالی تر، رسیدگی به احوال متعلمین ارتباط
با اولیای شاگردان در نظر گرفتن ذوق و استعداد
آنها و غیره و غیره كه البته قدم های اولی آنرا
در قسمت ارتقاء صنوف ابتدائی از شش سال
به هشت سال مشاهده نمودیم و امید داریم
قدم های بعدی آن نیز موفقانه و پیروزمندان
باشد .

خوب حبیبه جان فكر می كنم همینقدر صحبت
درباره مكتب ، درس و شاگرد كافیست حالا
ببتراست نظرات را درباره زنان روشنفكر
در اجتماع كه شما نیز جزء آنها هستید ابراز
كنید !

تشكر سوالی خوبی را مطرح نموده اید
از مدت ها انتظار داشتیم كه زمینه آن مساعد
شود تا نظرم را درین قسمت آزادانه ابراز
كنم !



حبیبه جلیل :

سهیم زنان در فعالیت های اجتماعی برازنده است

صحبتش را باصفحه زن مجله ژوندون كه
در خدمت همه خواهران است چنین آغاز كرده
و گفت :

از آنجائیکه مجله ژوندون و مخصوصاً صفحه
زنان عجلاناً می تواند دردها، مشکلات و راز دل
خواهران افغانی مارا كه يك عمر رنج
كشیدند و با هیولای مشقات دست و پنجه نرم كردند
می شود و می شنوند عملیست بگرو اقدامیست
پسندیده و امیدواریم این صفحه در حال و آینده
بتواند خدمتی را برای آن عده از خواهران ما كه
واقعا نیاز به رهنمایی دارند خدمت قابل
وصفی را بنماید .

در حالیکه به وی وعده نشرات مفیدتر
و گسترده تر را میدادم پرسیدم :

خوب حبیبه جان بگوئید چه انگیزه سبب
شد كه وظیفه مقدس معلم را انتخاب نمودید و
در حالیکه از وظیفه اش خیلی راضی به نظر
میرسد گفت: از آنجائیکه متعلم خورد سال
بیش نبودم همین آرزو را داشتیم كه روزی بتوانم
به حیث مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته
شوم و اکنون كه به آرزوی دیرینه ام نیل
گردیده ام میخواهم این وظیفه را ایماناً و وجداناً

حبیبه جلیل دختر بیست تحصیل كرده
و چیز سهیم، تحصیلاتش را بدرجه ساینس
در یوگنخی ادبیات یوگنئون كابل تمام كرده
و فعلاً به حیث آمر دیپارتمنت زبان دری و هم
به صفت مربی در لیسه عایشه درانی مصروف
تدریس است. وقتی دعوت مجله ژوندون را
پذیرفت عصر یكی از روز ها او را در دفتر
مجله ملاقات كردم از آنجائیکه در فرصت تحصیل
یوگنخی با وی معرفت و آشنایی داشتیم
خودمانی تر در صحبت را گشودیم بعد از تعارفات
معموله و بعد از بگو مگوی های زیاد بالاخره



از آنجائیکه متعلم خورد سال بیش نبودم
همین آرزو را داشتیم كه روزی بتوانم به حیث
مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته شوم .





این وظیفه معلم است که بازرنگی خاصی شاگردش را درک کند.

نقش زنان روشنفکر در اجتماع مجادله در راه از بین بردن خرافات پسندی، کوشش در راه از بین بردن جهل و بیسوادی رهنمونی در امور زندگی نوین و آشنا ساختن اذهان مردم در پیروی زندگی و پشت پا زدن به رسوم و عادات بی معنی و بنیادکن اجتماعی است که اینها متأسفانه در جامعه مارکسیسم عمیق دارد زیرا هنوز هم همان دختر فروشی ها ازدواجهای اجباری، اسارت زنان، چون نیش زهردار در درک های اجتماع ما اثر خود را میگذارد که این دردها جز به روش ساختن اذهان عامه و سهمگیری روشنفکران در بیداری شعور اجتماع امکان پذیر نیست، زنان روشنفکر ما می توانند با فعالیت های پیگیر در دفع این نقیصه های اجتماعی خود بپردازند. همچنان زنان می توانند با شرکت در فعالیت های اجتماعی هم دوش با مردان منور و فهمیده ساحه فعالیت های اجتماعی خویش را گسترش دهند.

و باید گفت که خوشبختانه تاکنون زنان ثابت کرده اند که در هیچ مورد از مردان عقب نمانده اند، اما کسانی که مانع رشد استعداد های زنان بوده و آنها را محصور دانسته اند در حقیقت در راه اعمار افغانستان عزیز و ترقی آن سنگ اندازی کرده اند و آرزو داشتند تا افکار قرون وسطایی شان مانع همه نهفت ها گردد.

بیغله حبیب به گفتارش ادامه داده و چنین افزود: بنا بر موجودیت افکار منفی هنوز هم در بعضی از نقاط کشور ما زنان، قسمت بزرگی از حقوق خود را بدست نیاورده اند، اما ما باید ازینکه با گذشت هر روز، زمینه بهتر برای سهمگیری زنان در خدمات اجتماعی و ملی مساعد میگردد و نوید آینده خوشبختی را به زنان افغان میبخشد.

با وجود اینکه زنان افغان در میان رنج شماره اول

و بحران اجتماعی بزرگ شده اند، مگر بیوسته در مبارزه اند و ازین مبارزه خسته نگردیده اند. و اکنون پاییز میگویند و آگاه اند که چگونه بغاوت بدست آوردن آزادی خود و انکشاف کشور شان متحد شوند و برای از بین بردن وریشه کن ساختن محدودیت ها و زمینه های نا مساوی بزمند.

مسروریم از اینکه اکنون با درخشش انوار نظام مردمی جمهوری ساحه این فعالیت ها بیشتر و گسترده تر گردیده است. و با قدم گذاشتن زنان در وظایف خطیر و حساس دولتی و امور اداری و اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان در جامعه کنونیست.

حالا وظیفه زنان منور، روشنفکر و با درک ماست که ازین فرصت طلایی که عدالت مساوات و دیموکراسی حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعمیل است مصدر خدمات بزرگ و فراوانش نمانند برای خود، وطن و مردم خویش گردیده و مسؤولیت سترگ را که در مقابل اجتماع احساس می نمایند انجام بدهند.

وی در حالیکه از مشکلات، نابسامانی ها و موقف اجتماعی زن در گذشته و حال اندکی برآشفته شده بود نظرش را درباره تجلیل از سال بین المللی زن این چنین توضیح نمود. اگر درباره زن و موقف اجتماعی آن اندکی دقیق تر فکر کنیم و ژرف بیندیشیم می بینیم که نقش زن در همه ادوار تاریخ متجلیت مادر همسر و بالاخره عضوی از جامعه بشری همیشه برآورده و پراهمیت است زیرا همین زنان بقیه در صفحه ۲۱



صداقت در وظیفه داشتن پشتکار و رسانیدن شاگرد از خصوصیات معلم خوب بشمار میرود

جهان زن

تربیه طفل

حیات طفل شیر خوار کاملاً در دست مادرش میباشد. چه او طبعاً اولین نگهبان و مربی طفل خود بوده. در عین غذا دادن و پرستاری او اولین مقتضیات حیاتی را با او آموخته. حرکات و احساسات او را اداره مینماید. و تاثیر تربیه ابتدای مادر در تمام مدت عمر دوام میکشد. و فیات در سال اول زندگی خیلی زیاد است و اکثر نتیجه بی احتیاطی و بی تجربگی مادران میباشد. پس برای محافظت این حیات گرانبها مادران جوان بیک رهنما و رهبری ضرورت دارند که آنها را درین راه یاریچ و تساب هدایت نماید. نصاب و اندرزهاییکه درین سنون نشر خواهد شد امید است که تا یک درجه بامادران جوان در انجام این وظیفه مقدس کمک نموده کار مشکل تربیه را برای شان آسان تر سازد.

مادر

کو بند مرا چو زاد مادر
شب ها بر گاهوار من
لب خند نهاد بر لب من
یک حرف و دو حرف بر دهانم
دستم بگریفت و پا چا برد
بس هستی من ز هستی او ست
پستان بد من گرفتن آموخت
بیدار نشستن و خفتن آموخت
بر غنچه گل شکفتن آموخت
الفاظ نهاد و گفتن آموخت
تا شب و راه رفتن آموخت
نامستم و هست دایر مش دوست
«ایرج میرزا»

۴- پشت ویز که دارای یک یادداشت
دلچسپ و آسانی خواهد بود.
۵- هدایت برای زیبایی.
۶- یک مقاله تحت عنوان عمومی
(زنان نامدار دنیا) حاوی شرح حال
بعضی از زنهای مشهور جهان و بالاخره
یک ستون پرسش و پاسخ که در آن
جواب مکاتبات و سوالات خوانندگان
گرامی نشر خواهند شد امید است که
برو گرام فوقی مطابق خواهاشات و
ضروریات خانمهای محترمه بوده آنرا
پسند نمایند. «ماکه رحمانی»

ژوندون شماره (۱)

ژوندون و وزن

نامیس مجله (ژوندون) برای اسوان افغان اهمیت بزرگی دارد. چه این مجله برای اولین دفعه در تاریخ مطبوعات افغانستان چند صفحه خود را وقف خانمها نموده. در صد آن برآمد که علاوه بر مضامین دلچسپ و مفید که هر کس از آنها استفاده کرده میتواند. بعضی چیزهای را که مطابق ذوق و استفاده خانمها باشند. نیز درج نماید. اگرچه تعداد صحایف (جهان زن) محدود و آرزوها زیاد است. امید است که در نتیجه کمک و همکاری نویسنده گان محترم و خوانندگان گرامی تا یک درجه در اجرای این امر مشکل موفق گردیم.

برای آنکه همه طبقات خواهران عزیز ما ازین چند صفحه نیکه مخصوص ایشان میباشد. استفاده کرده بتوانند. آنها را از روی مضامین به شعبات جداگانه تقسیم نموده. برای هر موضوع جای مخصوص تعیین نمودیم. تا هر خواننده به آسانی آنچه را ضرورت دارد پیدا کرده. مطالعه نماید. در انتخاب مضامین کوشش و سنجش زیاد بکار برده خواهد شد. تا بسند همه کس گردد. اگر با وجود آن کدام غلطی از ما سر بزند و یا خود همشیره های محترم. به کدام موضوعی که فراموش شده باشد. علاقه و دلچسپی داشته باشند. تنقیدات و پیشنهادات ایشان را بغوشی پذیرفته. در اصلاح و اجرای آن خواهیم کوشید.

مضامین (جهان زن) عبارت اند از یک صفحه مود. که در آن سعی خواهیم کرد به خواهران عزیز تازه ترین مود را از روی کتلاهای خارجی معرفی نماییم.
۲- یک مقاله راجع به تربیه طفل.
۳- چند سطر نصایح سودمند درباره نگهداری و اداره خانه.

صفحه (۱۴)

تشکیل

اولین

سازمان

جهانی

زنان

جنبش و بیداری زنان اروپا و همچنین امریکا... منجر به بیدایش سازمانی بزرگ، بنام «نهضت اخلاقی» در دو قاره قدیم و جدید (اروپا و امریکا) گردید که مقصود آن رهایی زنان اروپا و امریکا از قید سنت های کهنه و دفع هر گونه تحمیلات ناروا از ایشان بود.

این نهضت پس از آنکه انجمن های پراکنده خود را در اکثر کشور های اروپا و امریکا اندکی منسجم تر گردانید بعداً بتشکیلات وسیع تر دست زد. طی برپاداشتن کنفرانسهای بی در پی بین المللی. موفق به انتشار بیانیه ذیل گردیدند.

۱- مابرای سلامت معنوی اجتماع و تحکیم مبانی تمدن انسان. داشتن تنها یک زن و داشتن تنها یک شوهر را. اساس تشکیل خانواده میدانیم.

۲- ما برای زنان. تقاضای آزادی کار و امکان رشد کامل شخصیت و آزادی ظهور نیروهای عقلانی داریم. و برای کسب تساوی حقوق مردان و زنان و برخورداری از کلیه حقوق زندگی در شئون اجتماعی مابه مبارزه خود ادامه خواهیم داد.

۳- ما با توجه به اینکه وضع زنان کارگر. چه در صنایع بزرگ و چه در کارخانه ها و چه در خانه. یکی از بدترین و فجیع ترین پدیده های امروز است. به مبارزه خود برای بهبود این مناسبات ادامه خواهیم داد.

تصویری از یک صفحه مجله ژوندون در سال ۱۳۲۸ که مطالب را جمع به زندگی زنان را بعنوان (جهان زن) منعکس می ساخت.
این صفحه نمونه یکی از صفحات نخستین شماره سال دوم نشراتی مجله ژوندون است که در آن وقت در هر پانزده روز یکبار نشر میگردد برای آنکه از خدمات گذشته ژوندون و از هویت سالهای نخست آن نقشی داشته باشیم به تقریب تجدید نشراتی ژوندون آنرا در ردیف صفحات اختصاصی مربوط به زندگی زنان اقتباس کردیم.

سال خرگوش

واقعیتی نخواهد داشت.

می بینیم که قاره آسیای قوای که به کنترل و اراده خودش نیست غیر ارادی توسط قوای عظیم به آلام و مصائب روبرو انفلایسیون جهانی، بلند رفتن قیمت سرسام آورنده همه رابه بازی گرفته و برای همه مخصوصاً هانگانگ سنگاپور و تایوان که مراکز تجارتی هستند دردآور است و زمانی اهمیت مار کیتی این مراکز حمایه شده میتواند که اقتصاد امریکا و ممالک اروپای غربی رو به پیسو د برود.

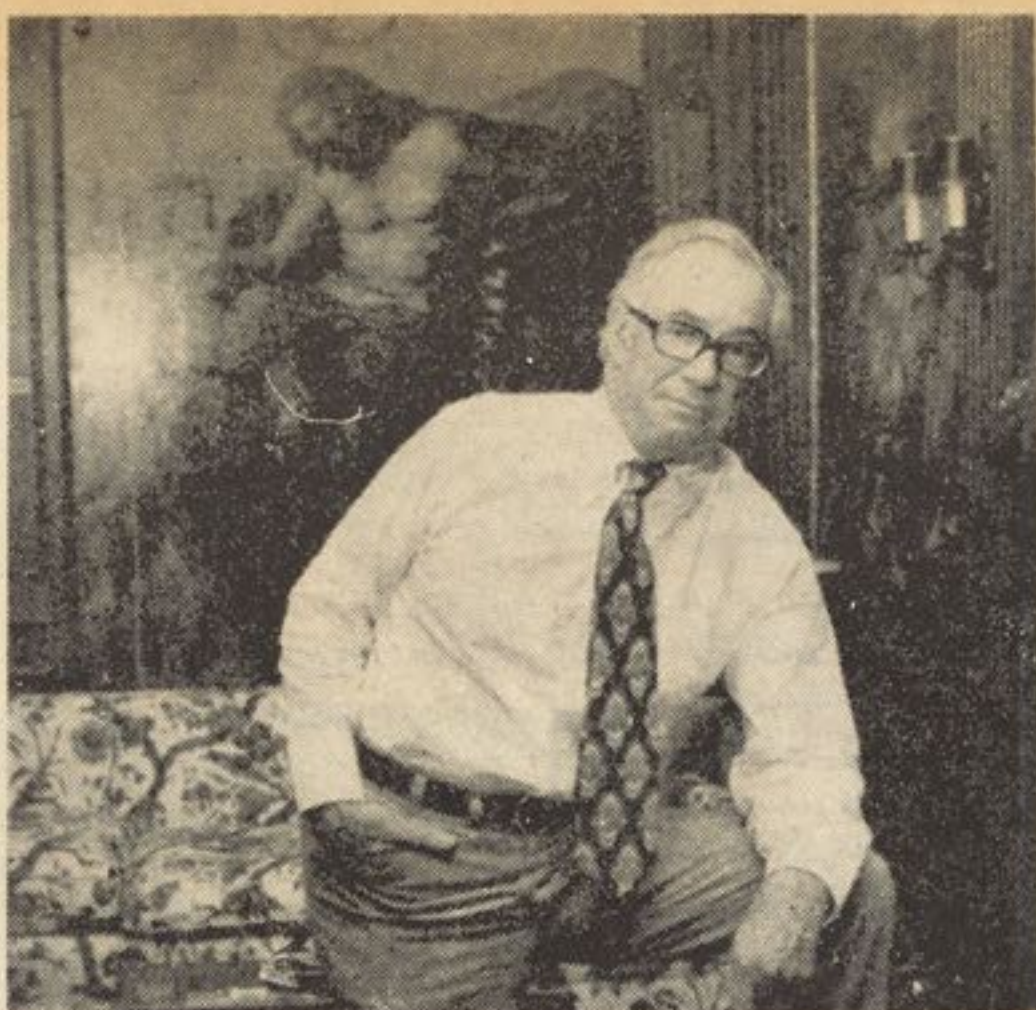
مردم هانگانگ درجاده ها از سال قمری استقبال می کنند.



در هانگانگ، سنگاپور، تایی و یک عده شهرهای دیگر میزبان مردم خانه هایشان را با تنگوفه آلود و شاخه های نارنج تزئین کرده اند. خود ملبس به لباس های قشنگ ولوکس شده رفقای شانرا برای مجالس و تفریح می طلبند جاده های هانگانگ همه از کارگر تا کارکنان موسسات و دوایر مملو بوده آنها شور و شغف طولانی ترین رخصتی شانرا که سه روز اول سال خرگوش یا سال قمری است استقبال میکنند آنها این روزها را با رقص و آتش بازی ها تجلیل میکنند.

یکی از نو وارد شدگان غربی درسیگون گفت: چنان فکرمی شود که درین روز در هند چین از شدت جنگ کاسته شده آنها بعوض جنگ بیشتر مصروف تجلیل از این ایام میان سال بودند، روز اول سال قمری یا سال خرگوش را قسمت بیشتری از ممالک آسیا تجلیل میکنند مردم همه جا با گرمجوشی این روز هارا جشن گرفته و منتظر می مانند خرگوش چه چیز به آنها با رغبان می آورد.

این تجلیل عواملی دارد. سال پلنگ را سال جنگ گفته اند و عقیده چنان است که در سال پلنگ جنگ و خونریزی زیاد میباشد، مطابق به جدول ستاره شناسی اکنون سال خرگوش سال انکشاف، آرامش و خوشبختی است. که این تغییر سال یک تغییر امیدبخشی است و میرساند که نشانه های نگبت ببر یا سان پذیرفته است. مگر با او شاعی که در آسیا مشاهده و یاد نظر داشت تکانها، بحرانها، ناآرامی ها بیکه در برخی مناطق ملاحظه می شود چنان فکر میشود که ستاره هادر هر حالی و موقعی در کپکشان باشند تاثیر آنها در حال و احوال ساکنان زمین



نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جو ...

مردی بر فراز ابرها

احتمال دارد بین جنوب فرانسه و صحرا ی اعظم افریقا، در کدام جایی فرود خواهد آمد.

اگر این سرما یدار ماجراجوی، در بلانش موفق گردید و سالم در افریقا و یا اروپا فرود آمد نه تنها ریکاردی در نوع خود قایم خواهد گرد بلکه یک سلسله حقایق علمی نیز بدست خواهد آمد. کویپلوت هانس هایمر، یک درجن آلات دقیقه را درین بالون نصب کرده که جیت ستریم را بصورت بتری معلوم خواهد کرد.

اینکه این نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جوی ازین پلان خطر ناک خویش چه هدفی دارد حتی برای خودش نیز درست معلوم نیست.

وقتی یسرانش از سوار شدن برهو ترسایکل ابراز شادمانی کردند و خودش نیز در موقع استفاده از موتور سایکل حظ فراوان برد فورا به خریداری بزرگترین لایبریکه موتور سایکل سازی امریکا که در شرق آن کشور قرار داشت اقدام کرد.

هفته گذشته به خبر نگار شترن گفت که او در تطبیق این پروژه هیچگونه عراقی بدل راه نمیدهد.

بقیه صفحه ۱۹

سه هم زنان در

همین مادران اند که خود نصف از اجتماع را ساخته و نصف دیگر تربیت دیده دست همین بانگنان زحمتکشند.

اما خوشنودیم ازینکه سال ۱۹۷۵ نقطه اعظمی در تاریخ پیشرفت های زنان بشمار میرود و این سال توسط یک قطعه نامه مجمع عمومی ملل متحد به حیث سال بین المللی زن شناخته شد. ازین جاست که به نقش عمده زنان در سراسر جهان آگاهی حاصل گردید و حقوق مساوی زنان با مردان عملاً شناخته شد.

یقین داریم زنان افغان با شپامت

شماره اول

سر آغاز

خواهد بود و خواننده را معنون خواهد ساخت.

من اعتراف دارم شاید تا به زود در بدایت امر خام و بی سلیقه باشد اما مطمئن هستم که ذوق سلیم خوانندگان محیط - خصوصاً انتقاد ها و هدایات شان از طرق تجربه و توفیق بر رفع مشکلات از طریق دیگر بالاخره مارا موفق به تکمیل نوا قصه و جدول خشنودی علاقه مندان و منورین - مملکت خواهد نمود. و نامه زندگی (ژوندون) نمونه ذوق بدیع و طبع سلیم و نیز نماینده علم و معرفت همکاران عزیز و دوستان با فضل و اخلاص شد و از این نا حیت هم خاطر مسا خواهد آسود و من الله توفیق.

همه بدرقه راه کن ای طاهر قدسی

که دراز است ره مقصد و من نویسم

تريستان او

وايزوت

په تير وختو کيښي چه (مارک شاه) د (کور نوای په هیواد حکومت کاوه دلونوا) پاچا (ریوالن) ته اطلاع ورکړه شوه چه د مارک شاه دښمنانو ددوی په خاوره حمله کړي ده درود نه تیر شو او د دښمنانو سره یی دغری ووهلی چه دی برخه کيښي ئی مارک شاه ته زیات خدمت وکړو مارک شاه چه د (ریوالن) میوانه ولیده نو خپله خور یی چه (سیدگل) نومیده او دیره ورباندی گرانه هم وه هغه ته ورکړه (یو کال نه ووتیر شوی چه د ریوالن ته خبر ورسید چه د ده پخوانی د شمع (دوک مرگان) په لوتوا تیری کړی او دغه ښار ئی بیخي ویران کړیدی .

(ریوالن) خپله ښځه (سیدگل) چه امید واره شوی هم وده خپلو دوستانو کړه ولیرله او جگړی ته روان شو که سیدگل ور ته هرڅه زاری کولی چه مایوازی مه یسیریده خو کوم ځای ئی ونه لیده . او ریوالن په جگړه کيښي د څه مقاومت نه وروسته ووژل شو د (ریوالن) د مړیني نه لادری څلور ورځی نه وی تیری شوی) چه د (سیدگل) زوی پیدا شو او هغه به ئی په غیږ کيښي نیوه او د خپل فداکار ښځه په مړینه به ئی او ښکسې توبولی او ویل به یی :

د زړه سره یو زیات وخت ستاد لیدلو به آرزو وم ته می دغم نه په ډکه صفحه کيښي وزیر ولی او کوم جشن چه زه ستاد پیداکیشیت او زیږیدنی د پاره نیسم هغه به په غم او اندیښنی باندی ستر ته رسوم او په دغه غمجنه وضعه به زه هم له دنیا نه ستر کسې پتوم او دا چه ته دغم نه په ډکه فضا کيښي

د تريستان او وايزوت عاشقانه

داستان د هغه داستانو په جمله کيښي ځای نیسي کوم چه د دولسمه پیری منځ کيښي دفرا نسی په ادبیاتو کيښي منځ ته راغللی د تريستان او وايزوت منظوم داستان د ملوک الطوا یفی د دوری لری یاد کاردی د تريستان او وايزون منظوم داستان د فرانسې څو تنو لیکوالو په بیلو بیلو بڼو سره په فرانسوی ژبه لیکلی اویه المانی او انگلیسی ژبو هم ترجمه شویدی ترڅو چه په دیر لسمه پیری کيښي دغه داستان په لنډډول ولیکل شو اویه موجوده وختو کيښي پکښي څه ناڅه تصرف هم شویدی او هغه څه ناڅه په منظوم ډول لیکل شوی د نثر سره زیات تفاوت لری.

څه دادی پدی سرحد کيښي مونږ دغه داستان کپ مپ دگرانو لوستو نکو له نظره تیروو.

پیدا شوی ئی نو زه هم په تا (تريستان) دغم دوست نوم درباندي دوم سپید گل دغه خبری د غم نه په ډکه فضا کيښي سر ته ورسولی او خپل زوی ئی ښکل کي په حق ورسید د (ریوالن) همیښي دوست چه روحالت نومیده د کوچی پتیم ماشوم روزنه په غاړه . واخستله اوله دی امله چه د (ریوالن) د دښمنانو نه ئی ساتلی وی د خپل زوی په نوم ئی دغه پالنه کوله بشپړ . اوه کاله تیر شول (تريستان) یی یو یوه ښوونکی ته چه (کور ونال) نومیده وسپاره او هغه هم ټول هغه هنرونه چه یاد یی لرل ده ته ورو ښودل . او دا ئی هم ورته زیاته کړه چه له دروغ ویلو او خیانت نه به د ژوند په ټولو لحظو کيښي ډډه کوی او دلوید لو په لاس نیوی کيښي به د امانت داری او ایمان نداری څخه کار اخلی . شو کومه ورځ چه د سوداگرانو قافلی تیریدلی (تريستان) ئی هم دځان سره په بسړۍ کيښي کښي نیواو او د سیند په سړی مزل وهلو پیل وکړه . دا چه (تريستان) د «اختلاف» په توگه دوی په زوره په کښتی کيښي کښیولی ؤ نو سیند هم طوفانی غوندي شو او نژدی ؤ چه د سوداگرو کښتی ډوبه شی . دوی ته ثابت شوه چه د سیند طوفان .

په له دی چینه وی چه (تريستان) مواختلاف کړی دی نویه آرامه سره یی کښتی د سیند غاړی ته نژدی کړه او (تريستان) یی وچی ته راو و یست او په یوه ډبره کښي نیست . (تريستان) دیوه ځنگل دڅنگ نه تیر یده چه د ښکاربانو دیوی ډلی سره مخا مخ شو نژدی ورځی او ور ته یی وویل :

زما . پلار کښتی چلوو نکي دی اوزه دهغه نه په پټه دخو تنو سره په کښتی کيښي سپور شوم داله دی اصله چه دنورو خلکو د رسم اور واج سره اشنا شم او دد وی به عنعناتو کيښي ځای ونیسم . که اوس می تاسی په خپله ډله می شمیری ؤ نو زما دپاره به د زیاتی خوښی سبب شوی وی او دښکار په برخه کيښي به ډیر گټور معلو مات درکړم (تريستان) ددوی سره ملگری شو دڅه مزل نه وروسته یو زیبا او ښکلی کور ته راوړسیدل (تريستان) ددی ځای دنوم یو ښتته وکړه اویه ځواب کيښي یی وواو ریدل چه دغمه

ښکلی ځای (تننا ډل) نو میری .

تريستان نار ی کړی اوو یی ویل : سای تننا ډله سد خدای ر حمت دی پرتا اوستا په اوسیدو نکو باندی وی له څه مودی نه وروسته (ده) دپاچا کور ته لیاره پیداکړه او کله چه به دستر ځوان ټول شو نو چنگ به یی دچنگ وهو نکي استازنه واخیست او داسی چنگ به یی وا هه چه هغه به دخپلو ملگرو سره په پیری څو ښی باندی استقبالاوه او خندا به یی کو له نو ورت ته یی وویل : سای ځوانه ډیر شا ښی دی ستا په استاذ باندی وی چه تاته یی دغه هنر در ښو دلی دی ته ډیر ښه هنر مندی او یوه طولانی مو ده زمونږ سره پاتی شه .

تريستان د هغه په خوا ب کيښي وویل : سای بز د گواره ستا په خدمت کيښي زیات خو ښ یم زه به هم تاته چنگ و هم او به در ته ښکار کوم او هم به دی دنو کسر به تو که وظیفه اجرا کوم . - یو کال تیر شو خو دایر لیدند پاچایو - تنو مند پهلوان چه «مور هولت» نومیده او هغه ته یی خور ناسته وه دخرغ اخستلو د پاره «تننا ډل» ته ولیرله (مارک شاه) په تخت کښي نیست او (مور هو لت) به گستاخی سره خوله خلاصه کړه او ویی ویل :

- ای مارکه زیات وخت دی زمونږ دخرغ په برخه کيښي غفلت کړی دی ته مچرم ثابت شوی یی نو ددی جر م په بدل کيښي ته مجبور یی چه دري سوه نجونی او دري سوه هلکان د ناغی په توگه مونږ ته را کړی او که څوک په دی برخه کيښي ستاسره همنا نه اوسی نو دمان ته دی راووخی .

دپاچا ملگرو ستر می ټیټی وا جو لسی (مور هو لت) خپلی خبری بیا تکرار کړی خود هغه دملگرو ستر می له څمکی نه پورته نه شوی په دریم ځل یی بیا خپلی خبری تکرار کړی اویه چا کيښي ددی جرات نه و چه د (مور هولت) په مقابل کيښي ودریری «تريستان» له ځایه پور ته شو او د هغه په منځ کيښي یی کونډه وو هله اوو یی ویل :

- بز د گواره ددی نجسی خبرو ته اهمیت نه ورکوه زه حاضر یم چه ددی نا متسو پهلوان سره و جنگیم . تريستان د (مور هولت) سره دجگړی موافقه

وگره او په جگره یی لاس پور ی کړ دوهلو
ټکو لو نه یی وروسته (مورهولت) دریاب ته
غوځار کړ داسی خو ک نه و چه (تریستان)
میرانه او فداکاری یی لویدلی وه (مورهولت)
چه په سیند کښی غو یی و هلی دکمی خوانه
ورباندی یوه پری برابره شوه او پکښی
چه په سیند

کښیناست او بیرته وچی ته راغی (د مور
هولت) ملگرو ته داسی معلومه شوه چه
مورهولت بریالی شوی خو (تریستان چیغی
کړی اوو یی ویل :

سای دایر لیدن لویانو مورهولت په جنگ
کښی په میر ټو ب جنگید اوو گور یی چه زما
دتوری خو که یی هم ماته کړی ده او ټوټه
یی دده په مغز و کښی ننو تی ده .

ای لویانو دغه فولا دی ټوټه دخان سره
واخلی (کور نوای) خراج همد غه دی .

دوی د (مورهولت) یی روحه کالبوت د
غرخی به یو ستنکی کښی تاوگر او ایرلینده
یی واستا وه .

د (مورهولت) خراجه دپاچا میرمن وه خپل
طلایی ویستان یی د ورور په کالبوت خپاره
کړل او په کوکو کوکو یی وژړل اودده په
میرانه به یی شا باش ویلی او په قاتل باندی
به یی لعنتونه ویل دهمدی ور خی نه د (ایزوت)
په زړه کی د (تریستان) د لیدلو مینه پیداشوه
تریستان چه په (تننا ژل) کښی د -
مرگ په بستره پروت ونو داکترا نوته نایته
شوه چه د (مورهولت) دتوری گذاریی بدن
ناارامه کړی دی او خنکه چه دد وی هلی خلی
پرنتیجی غونډی شو ی نو هغه یی د خدای
«ج» رحم او کرم ته وسپاره .

مار ک - چه دتننا ژل په کوټه کښی د -
تریستان دبستری ترخنګ ناست و نو په
چیغوبه یی ویل :

- ای مرگ په مونږ خوشی کړه ستا-
مهربانی مونږ ته څه گټه نه شی رسولی مونږ
باید ټول مړه شو مونږ ډیر خوار او هسکیری
زړونه لرو زه غواړم چه په سیند کښی خان
لاهو کړم ترڅو چه د دنیاوالو د لیدنی کتنی
نه بیغمه شم . دتر یستان چیغو اونا ارامو
مارک له پښو وغور ځاوه او هره ورځ به یی
د زور نه کار اخیست (تریستان) او وه ورځی
ډیر په عذاب و او آخر یی خان به دریاب
کښی وا جاوه ترڅو دیو ما هیگر په واسطه
(ایزوت) ته وسپارل شو خو داجه تریستان
د (ایزوت) په پالنه او څارنه دو باره روغتیا
ترلاسه کړی وه هغه یوه هغه خلکو چه د
(مورهولت) سره ملگری وه نه شو بیژندلی
داځکه چه زهر ویی څیره بل رنگ اډولی وه
خود (ایزوت) به پوره یا ملرنه د خپلی تللی
خوانی ځاوند شو خو داجه به پښو کښی
شیمه پیدا شوه له هغه ځای نه په تېسته
کښی شو او د (مارک) به مخکښی ودریده .

دمار ک به دریاب کښی څلور تنه عالیه
مامورین حاضر و اوکله چه یی (تریستان)
بیابه در بار کښی ولید دده د زور او قوت
شماره اول

کرم ناسی به خو ښی شی چه دهغی سره
واده وکړم :

ددربار مامور ښو و پو ښتیدل :
ای امیده ! هغه ښځه چه ناسی دخپل خان
دپاره خو ښه کړی ده چیری ده ؟

- سایوه ښځه خو ښه کړی چه دغه طلایی
ویستان د هغی دی او یی له دی نه هڅوک
زایه زوند کښی نه شی شا ملیدلی .

سای بزر گوار د دغه طلا یی و ویستان دی
له کوم سای نه راوړی دی .

سای مامور ښو : دغه و ویستان ډیر ډېره
وړونکی ویستان دی چه دبل هیوا دنه راغلی

دی . که زه چیری ناسی ته خپل تصمیم اعلام

تریستان د هغه په مخکښی گونډه ووهله
اووی ویل :

زه په خپله ددغو طلا یی و ویستانو -
برمتی ته ورځم او دا سو گند یادوم چه یا
په خپله دو ویستانو ځاوند د لته حاضره

کرم او یا به په دی لپاره کښی خپلی ویسی
ویس کړم تر یستان د (دیز فوژ) په بندرکښی

له کښتی نه پللی شو سپیدی نوی چاودیدلی
وی چه ناخا یی نو که یی یو دردونکی اواز

راغون شو . خو گامو نه یی په جالا کی سره
واخستل او هغه ښځه چه دبندرنه دترویدلو

په حال کښی وه ځانته راو غو ښتله او ویی
ویل : نودیا



طیارات آریانا، تادوردست ترین نقاط دنیا پرواز میکنند

از گل احمد زهاب نوری

مؤسسه آریانا افغان هوایی شرکت به مفکوره زعيم ملي، بیست سال قبل تاسیس گردید. امروز همه امور هوانوردی و اداری این مؤسسه را زنان و مردان افغان انجام میدهند. طیارات عصری آریانا، هر نوع وسایل راحتی را فراهم دارد.

و پروگرامی خود، از هند، به کابل آورده است، در هر یک از پروازهای فوق العاده طیارات آریانا، شش تراکتور، بایرزه جات و ضمایم آن، نقل داده میشود.

وی می افزاید:

از رئیس آریانا درباره نوعیت و ظرفیت

طیاره های آریانا می پرسیم.

میگوید:

— داریانا افغان هوایی شرکت، فعلا سه طیاره بوئینگ در اختیار دارد.

این طیارات باتمام وسایل مدرن امروزی مجهز می باشد، طیاره بوئینگ ۷۲۰ ها گنجایش ۱۴۹ مسافرا داشته و در بعضی پروازها از آن استفاده بعمل می آید.

همچنان هر یک از دو طیاره بوئینگ ۷۲۷ ها، ظرفیت ۱۲۵ مسافر را دارند، اما — ساختمان این طیارات طوری است، که به تعداد مورد ضرورت مسافر گرفته و قسمت دیگر آن بادیوارهای مخصوص جدا میگردد، که در آن مال التجاره گذاشته شده و حمل میگردد.

بناعلی مجیب می افزاید:

— این طیارات با وسایل راحتی مسافران مجهز بوده و هنگامیکه در ارتفاع ۳۷ هزار فیت از سطح بحر یا بالاتر از آن پرواز می کنند فشار و هوای داخل طیاره، مطابق به محیط عادی تنظیم میگردد، تا مسافران احساس تکلیف ننمایند.

جهان امروز، به دو عامل مهم که در حیات اجتماعی و اقتصادی نقش بارزی دارد، اهمیت خاصی قایل شده است... (سرعت) و (زمان) دوتقله مترادفی اند، که بشر امروز با مشغله های گوناگون، با گرفتاری های بی درپی و با وقت کمی که دارد، به آن توجه می کند...

روزگارانی بود، که فاصله کوتاه می، از یک گوشه تا گوشه دیگر کشور را، با صرف روزها و ساعت ها، طی طریق میکردیم و درین میان رنج سفر نیز بر آن افزود میگردد. امروز همگام با کشور های پیشرفته، افغانستان، با طیارات جت مدرنی که دارد، فاصله ها را کوتاه ساخته و رنج سفر را، بر همه گوارا گردانیده است.

داریانا افغان هوایی شرکت، مؤسسه هوانوردی بی پایه طیاره بوئینگ عصری مسافران را، تادوردست ترین نقاط دنیا به سرعتی زیاد و زمانی کوتاه می رساند. .. همین اکنون بیش از سه صد تراکتور زراعتی را، که هر یک در حدود دوهزار کیلو گرام وزن دارد، از هند به کابل، توسط طیارات خود نقل داده است.

بناعلی امین الله نجیب رئیس مؤسسه آریانا میگوید:

— این مؤسسه علاوه بر حمل و نقل مسافران افغانی و خارجی از داخل کشور بخارج و از سایر نقاط دنیا، به افغانستان، در ساحه حمل و نقل مال التجاره نیز فعالیت دارد. بطور مثال درین اواخر طیارات آریانا از جمله ۴۰۰ تراکتور زراعتی، بانک انکشاف زراعتی، سه صدانه آنرا، در پروازهای فوق العاده



در اینجا مهمانداران غذا و سایر خوراکی ها را به مسافران توزیع می کنند



گوشه ای از طیارات بوئینگ آریانا



... و اینها هستند که این طیارات را بگردانند، در فضا هدایت می کنند.



می پرسیم:

چرا در پرواز های داخلی ، از این طیارات استفاده نمی گردد؟

وی میگوید :

— بارویکار آمدن مؤسسه دباختر افغان الوتنه ، پرواز های داخلی به آن تعلق گرفت از طرف دیگر میدان های هوایی بعضی ولایات برای نشست و پرواز طیاره های بوینگ آریانا ، مساعد نبود ، اما نا گفته نماند ، که در پرواز های سه طیاره بوینگ در صورت نا مساعد بودن هوای کابل از میدان هوایی بین المللی کندهار نیز استفاده میکنیم .

پرسش دیگرم را بارتیس آریانا اینطور مطرح می کنم :

با کدام شهر های دنیا ، طیارات آریانا پرواز دارند و پروگرام آن چگونه تنظیم شده است؟ وی میگوید :

— فعلا به شهرهای امرتسر ، دهلی ، تاشکند تهران ، دمشق ، بیروت ، استانبول ، روم ، فرانکفورت ، پاریس و لندن و در صورت لزوم به ماسکو ، پرواز های منظم داریم .

پروگرام پرواز های ما ، اینطور تر تیب گردیده است : در هفته یک پرواز به لندن سه پرواز به امرتسر ، ۴ پرواز به دهلی ، یک پرواز به تاشکند ، سه پرواز به تهران ، دو پرواز به بیروت ، یک پرواز به دمشق ، سه پرواز به استانبول ، یک پرواز بروم ، دو پرواز به پاریس و سه پرواز به فرانکفورت .

البته هنگام ضرورت ، پرواز های فوق العاده یی ، به سایر شهر هائیز گاه ، گاهی داریم .

وی ، مثال آورده می گوید :

— در موقع حج شریف ، ما پرواز های فوق العاده به جده داشتیم و در طی بیست پرواز ، در حدود سه هزار حاجی را امسال به اسرع وقت انتقال دادیم .

وقتی می پرسیم ، که مؤسسه آریانا ، با کدام مؤسسات هوانوردی دیگر تماس دارد؟ شاعلی نجیب می گوید :

— چون آریانا افغان هوایی شرکت ، عضو مؤسسه بین المللی هوانوردی میباشد تقریباً با تمام مؤسسات هوا پیمایی تجارتی تماس دارد ، اسناد این مؤسسه اعتبار بین المللی داشته و تکت ها و دیگر اسناد حساسی ما ، توسط همه کمپنی های هوایی جهان قبول می گردد ، همچنان اسناد حسابی مؤسسات هوایی خارجی نزد آریانا مدار اعتبار می باشد .

رئیس آریانا در مورد کارکنان فنی ، تخنیک و اداری مؤسسه آریانا ، اینطور میگوید :

— دآریانا افغان هوایی شرکت پنج پیلوت شش معاون پیلوت و پنج انجنیر پرواز ، برای طیاره ۷۲۰ بوینگ دارد ، همچنان سیزده

می پرسیم :

آیا بلند رفتن نرخ تیل در جهان ، بر قیمت های مؤسسه آریانا ، تاجه حد تاثیر انداخت؟

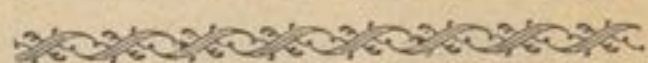
پیلوت ، دوازده معاون پیلوت و یازده انجنیر ۱۳ نفر می رسد که وظایف مهمانداران پرواز برای طیارات بوینگ ۷۲۷ خویش ، موظف دارد ، مجموع مهمانداران ورزیده آریانا از طبقه انان به ۲۹ نفر و از طبقه ذکور به طیاره سرویس غذا ، نوشیدنی و غیره میباشد .

بقیه در صفحه ۴۱

فرار از مشکلات



بگو شیم و بهتر ز حمت بکشیم



بسیاری از شرایط و عوا میل زندگانی برای ما خوش آیند نیست و موجب خاطر ما را فرا هم نمی سازد و حتی بعضی از موفقیت ها و تجارب پسند خاطر ما نمی باشد برای اینکه از مشکلات خود را دور سازیم و یا تا اندازه خود را از آن نگه داریم برای خود جهان تصویری و خیالی میسازیم و یا خود را مشغول دیدن فلم سینما می نماییم و یا به دیو گوش میدهم و بدین ترتیب خود را مصروف می سازیم. بعضی از افراد برای فرار کردن از نا راحتی های خویش سعی میکنند آنها را در خود مخفی کرده و فراموش کنند یعنی نا راحتی را سر کوبی می کنند یا اینکه این نا راحتی ها در ظاهر فراموش شده هستند ولی از داخل فعالیت خود را از دست نداده موجب بروز حالات غیر مطبوع و احساس های ناگوار می گردند. برای اینکه بتوان از سر کوبی تجارب نا مطبوع جلوگیری کرد شخص باید یک زندگی

خوش و مطلوب فرا هم سازد و در خصوص نا راحتی های خویش با کسانی که مورد اعتماد هستند و میتوانند راهنمایی کنند صحبت و مشوره نمایند. با این روش ممکن است از شدت نا راحتی کاسته شده و در ضمن خود شخص ممکن است راه حل عاقلانه برای مشکلات پیدانماید.

روزها، ماه ها و سالها میگذرند و بر اوراق تاریخ ما افزود میگردد و اعمال ما مورد ارزیابی و داوری آینده گان و نسل های بعدی قرار میگیرد و خوب و بد اعمال ما حساب میشود و خوشی به حال آنها نیکوستانه اند و ظایف خود را صادقانه انجام داده و خدمتی برای وطن و مردم نمایند.

ویران های آیند انکشافی ما که ضامن سعادت، ترقی و آرامی مردم ماست به جوانان کار آزموده و لایق و زحمت کش احتیاج دارد. و درین جا وظیفه جوانان است چه این جوانان محصل باشند یا کارگر یا مامور فرقی ندارد بهر حال وطن از آنها کار میخواهد، فداکاری و ایثار ضرور نیست که یک جوان هر چیزی را باید بداند و بفهمد بلکه لازم است اگر یک چیز را میدانند و یا به یک هنر دسترسی دارند آنها باید خوب بدانند و بفهمد.

خوشبختانه جوانان ما با درک سالم و احساس مسؤولیتی که در قبال وطن دارند ملتفت این موضوع گردیده که از هر وقت دیگر بیشتر زحمت بکشند تا چرخ های اقتصاد ملیکت ضامن پیشرفت سریع محسوب میگردد دوران نموده تا خدا بخواند که یک افغانستان مترقی و متمدن را در آینده نزدیکی مشا عده کنیم.

زیرا ملت به این نیرو احتیاج داشته

سخنران بر گزیده در باره عشق از مردان بزرگ

وفادار ماندن در عشق دوعلت دارد یکی اینکه انسان رفته رفته و در کسی که دوست میدارد سبب های دوستی داشتن تازه مییابد. دیگر اینکه به وفادار ماندن افتخار میکند.

(لادسکو کوئند)

عشق که باطنک های چشم شستشو نشود همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند.

(شکسپیر)

دل معشوق را خدا از سنگ کرده هیچ آزادی را برای عاشق پس نداند و هر روز درد تازه ای برایش بسازد و گرنه عاشق بیاد خود می افتد و از آن احوال بهشتی بیرون میرود و خدا بساد باختگان همراه است.

(محمد حجازی)

من نمیتوانم قبول کنم که جوانان امروز بدون در نظر داشتن وضع اقتصادی دست به ازدواج های زنند که عاقبت خوشی برایشان نداشته باشد. تصور میکنم که بهترین سن ازدواج برای جوانان بین سی و پنج است زیرا درین سنین است که جوانان خوبتر به مسایل زندگی آشنایی حاصل کرده و از طرف دیگر درین سن تحصیلات شان تا اندازه تکمیل می باشد



محمد هاشم (اهل)

دانش پدیده ای است، که در تمام شئون حیاتی بحیث وسیله ای برای بهبود زندگی و بلند بردن سطح حیات می توان از آن بهره مند شد...
خواهم تذکر دهم که جوانان در لحظات گرانمای زندگی خود، باید برای کسب دانش و اندوختن هر چه بیشتر معلومات سعی وافر نمایند، تا در پناهی وسیع زندگی آیند، از اندوخته های شان بهره مند گردند و در راه خدمت به جامعه، پیروز آیند...



فدامحمد لاروی

برای موفقیت در زناشوئی؛ برای پیروزی در کار عشق



«چیزی که در وجود زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست نه روی زیبایش - (ویلیام شکسپیر) (اودت تیبو) در کتاب (زوج امروزی) مینو یسد: ازدواج اتفاق و تعاون دوتن ناشناس - پس برای اینکه - توافق به نیکی انجام ده، باید طبیعت و نهاد این دوناسناس مشکوفی شود تا بتوان بکمال آن، ایندو را به هم ارتباط داد و در گذشته ها، اتفاق و پیوند به خصوص در امر ازدواج ساده بود. بدین صورت که دوتن فقط برای اینکه عروسی کنند، با هم ازدواج میکردند و از این کار هدف دیگری منظور نبود.

میرمن (ماری میچل استویس) در کتاب



عنایت الله نور (حمید)

بعضی اوقات سعی کرده اند که جوان را بر حسب موقعیت خاص تربیتی، اجتماعی، یا خانوادگی که دارد تعریف کنند و یا به عبارت دیگر جوان کسی را گویند که هنوز تحصیلش تمام نشده و وارد زندگی فعال اجتماعی نگردیده است ولی جوانان این تعریف را قبول ندارند تعریفی را که بیشتر جوانان قبول دارند عبارت است: «جوان کسی را دانست که جامعه او را بنظر جوان می نگیرد.»

اگر تنها هستی و مصروفیت دیگری نداری



مصروفیت بهر شکلی که باشد مشروط بر اینکه سالم باشد مفید است مخصوصاً این مصروفیت برای کسانی که خود را تنها احساس میکنند و کدام پروگرامی ندارند خیلی ها ضروری است زیرا مصروف نگه داشتن ذهن و فکر برای شخص تنها در شرایط دشواری که آنها دارند مانند دارای شفا بخشی است که اعصاب را آرام و انسان را از وسوسه های که بعضاً باعث بد بختی نیز میگردد نجات میدهد. این مصروفیت و سرگرمی برای هر کس و در هر شرایط ممکن و محیا است. مثلاً تربیه گل علاوه از اینکه یک مشغولیت خوب و مفید است در زیبایی منزل و خانه نیز سهمی دارد. و از این قبیل سرگرمی ها خیلی ها زیاد است که با کمی حوصله و پشتکار علاوه از اینکه استفاده می برید خود را از تنهایی نیز نجات دهید.

تربیه گل به شما نشاط میدهد

فریفته این و آن شدند، عاقبت تصمیم می گیرند و ازدواج میکنند.

کمتر کسی بدو ناامید خوشی و سعادت ازدواج تن در میدهد. ممکن است بسیاری از جوانان بی اعتنائی خود را با غرور و نفوذ نشان دهند، اما از نگاه در خفا و هیجان های روحی دلپذیر شان بغوی هویدا است که وارد دنیای پر شکوه و بزرگمی شده اند. در پوسه ها و نوازشهای نامزدی لذت است که همچون شراب کهن خون را به جوش میاورد روح هر کدام در اشتیاق یک روح آشنا و همز که سر تا پا با او بیامیزد و یکی شود بر بر میزند. در رفتار و حرکات سر دترین و بی روح ترین مرد در چنین زمانی نشانه ای از هیجانی دیده میشود.

خود در زمینه چگو تکی تو فیک در راه - عشق و ازدواج مینو یسد:

هر قدر جوانان احساسات خود را زیر لافه بدبینی و خود خواهی یا ظاهر مغلط کنند، باز هم قلب آنها بایک اشتیاق شدید به خاطر عشق میتپد و رویشان در رویای هم آغوشی با معشوق پر میزند. در دنیای نو، مردانی که حیات خود را بر سر کوشش ها و فعالیت های زندگی میگذرانند و باراده از جریانی معمولى و عادی اجتماع، از خواستها و امیال دل چشم پوشی میکنند، انگشت شمارند و روی سخن ما با آنها نیست بیشتر مردم، اعم از زن و مرد، بعد از مدتی انتظار، تجسس یا سرگردانی بعد از آنکه

جوانان باید متکی به تمام نیروی خود باشند همچنان حاکمیت و اعتقاد به نفس همی از یکی از وظایف حالیه جوانان به شمار میرود جوانان باید تمام مشکلات زندگی را طوری فکر کنند که برای امتحان تصمیم شان می باشد اگر تصمیم شان قاطع باشد تمام مشکلات را برمی اندازند. اگر اکثر افراد ملت به فضیلت اعتقاد به نفس آرایش بیا بند آن ملت بزرگ و توانا می شود و سر ارتقاء و توانائی او فقط داشتن همان خصلت



عبدالواسع نعیمی

ستاسو د داستا نونو محوري
موضوعات (پلاټ) څه راز پيښي
تشکيلوي اود کوم يوه ادبي مکتب
پيروي کوي؟

سزه پخپلو ليکنو کې تر وسه وسه
پوري د اهنه کوم چې زما داستان
زموږ دخلکو د ژوندانه د واقعي اړخونو
ته څرگندو نه وکړي، خو بيا هم
هيڅکله دا ادعا نشم کولای چې زما
داستا، نونه او کيسې رياليسټيکي دي
اوياد چې زه يو رياليسټ ليکوال يم
خوابته هرکله او پخپل هر داستان
کې د اهنه جاري ساتم چې زه دخپلي
ټولنې دخلکو تصوير په ډيره واقعي
اوسالنه بڼه رسم کړم نه يو مات،
نيمگړي او انتزاعي تصوير!

البته په دې بايد سترگې پټې نشي
چې اوس اوس په نوري نړۍ کې
ليکوالان له رازراز ادبي سېکونو څخه
پخپلو ليکنو کې استفاده کوي خو زه
فکر کوم چې پي له رياليسم څخه نور
ادبي مکتبونه د ژوندانه ټول فاروځ او
انتزاعي تصويرونه کاږي چې البته
دا خبره د رياليسم ثبات، حقيقت او
ټينگښت اونورو مکتبونو نيمگړي
توبونه ثابتوي. اوس نو زموږ پسه
که رياليسم يو روښانه خو لري مشعل
هيواد کې د ليکوالۍ وضعه داسې ده چې
ويولو نو زموږ تلاش دي روڼ مشعل
ته رسيدلو لپاره دي. دا د رياليسم
سېک يواځس خصوصيت دي چې
د يوه تن کره وړه او کردار په دې سوي
ډلې له خوا صو څخه نمايندگي کوي
پاتې ۳۴ مخ کې

ښاغلي امين افغا نپور سره يوه اختصاصي مرکه
خبريال، مصطفی جهاد

ددري او پښتو ژبو ترمنځ اوس اوس يو ميځانيکي توازن وجود لري

بڼه ورته ويل کيږي، خو له بڼه مرغه
هغه شان چې پخوا موهم وويلی نو دا
شان اکادميکي او معياري ليکنې اصلا
تراوسه پوري زموږ په ادبياتو کېښي
نشته، بل هغه يولي آزاد تلاشونه
ادبي ذوق او ياد مسؤليت په اساس
دي چې د کيسې د ليکنې لپاره زموږ
د ليکوالو لخوا منځ ته راغلي دي نو
ځکه زه فکر کوم چې د راز راز داستا-
نونو تعريف به اوس اوس زموږ لپاره
کومه گټه ونه لري. دا بيا هم يواځي
زموږ دخلمو ليکوالو وظيفه ده چې د
رازراز کيسو په باب په زړه پوري
مطالعات اوڅيړنې وکړي دنورو ليکوالو
له ادبي پانگو څخه خپل معلو مات
تکميل کړي اودا هڅه وکړي چې
معياري اکادميک داستا، نونه او کيسې
منځ ته راشي خو چې پدې توگه زموږ
په هيواد کې د پښتو د اکادميک-
داستا نونو پانگه منځ ته راشي.

دلته زما منظور دي نه فلکلوري داستا-
نونه، ځکه که موږ خپل فلکلوري اود
فن او معيار سره برابر داستا نونه
سره مقايسه کړو نو څرگند يښي
چې د معياري رازراز داستا نونو هيڅ
خاصيت په فلکلوري کيسو کې نشته.
زما دا خبرې داسې بايد ونه گڼل شي
چې د پښتو په نورو برخو کې د څيښو
د زرو پوهانو هڅې او کوښښونه نني
کوم، خو دومره وایم چې که څه هم په
دې دوو دورو کې د پښتو ژبي دريښو
اونورو اړخونو په باب څه ناڅه کار
سوي خود داستان او کيسو د ليکلو ليکلو
لپاره هيڅ هڅه نه ده سوي. اوس به
راسو وروستيو شلو کلونو ته چې په
دې وخت کې زموږ ليکوالو د کيسو
ليکنې ته پاملرنه کړېده او ډيري
کيسې اود داستانونه يي ليکلي دي، خو
که دا کيسې او داستانونه چې دي
شلو کلونو په ترڅ کې ليکل سوي تر
دقيقې څيړنې لاندې ونيسو بيا هم لکه
څنگه چې بڼه يي يوه پي هم په فني اود
کيسې ليکنې په معياري اصولو برابر
نه ده، هرچا دخپلي پوهې په اندازه
اود خپل نړۍ د پند په اساس داستان
ليکلي او هر يوه يو آزاد کوښښ او
تلاش په دې برخه کې کړې دي چې البته
دا تلاشونه لاهم د کيسې ليکنې په
برخه کې رواني دي اودا هيله به
ساتل کيږي چې زموږ خلقي کيسه
ليکونکي د داستان ليکلو په برخه کې
دا هيله به ساتل کيږي چې زموږ خلقي
پوره څيړنې او مطالعات وکړي څو چې
وکړای شي په را تلونکي وخت کې
د معياري افغاني کيسو په ليکلو بريالي
شي.

آيا کولي شي چې پخپل شخصي
انداز کې دلته داستان لپاره يو لنډ
تعريف وکړي؟

سزه په دې برخه کې د ښاغلي رهنورد
نظر تائيدوم چې وايي، يو د
داستان معياري، فني اوسم شکل او
محتوي ده چې د داستان ليکنې اکادميکه



امين افغا نپور

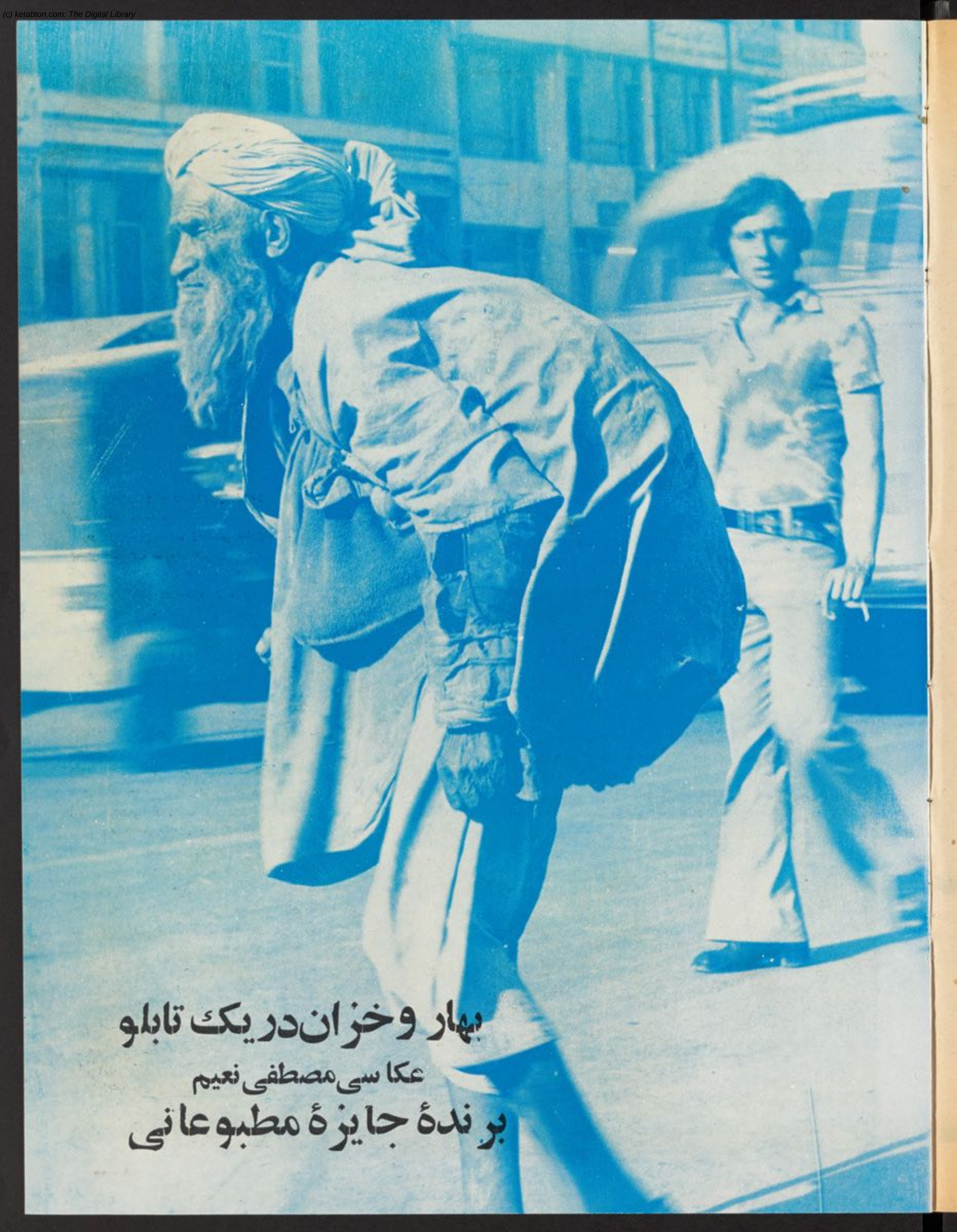
ښاغلي افغانپور! آيا داويلي شي
چې له کوم وخته راهيسې زموږ د هيواد
په ادب کې لنډه قصه منځ ته راغلي او
تراوسه پوري يي څه راز تحول
کړيدی؟

باید ووايم چې زموږ د پښتو
ادبياتو هستی د غازي امان الله خان
له دورې څخه شروع کيږي يعنې دا چې
په دې دورې کې پښتو ته د يوې ملي
ژبې په حيث توجه شوي ده، په دې
وخت کې پښتو ته کار سوي، د پښتو
ژبې دانکشاف لپاره پښتو مرکه جوړ
سوي او هغه راز چې پښتو ده پير-
روښان، خوشحال او حميد ژبه وه نو
د يوې ملي او خوږې ژبې په حيث
پيژندل سوي ده او څه ناڅه څيړنې
پکې سوي دي.

همداراز کله چې د غازي نادر خان په
دورې کې ادبي انجمن منځ ته راغلي
نو په دې وخت کې هم سترو پوهانو
اونومياليو عالمانو د پښتو د ژبې د
پيژندنې، گرامري خواصو، لغاتو او
داشان د ډيرو نورو موضوعاتو په باب
پلټنې او څيړنې کړيدي خو سره د دې
هم په پښتو کې د داستان ليکلو ته
توجه نه ده شوي، البته دنورو ژبو په
شان معياري، فني او هنري داستانونه



وقتي نمره عينك دا کتر تغير کيدونکي بڼه سدا که تر سرفرازي
از وظيفه در حال استراحت است يا مريض نو مرا جعه کرده است
ژوندون



بهار و خزان در یک تابو
عکاسی مصطفی نعیم
برنده جایزه مطبوعاتی



ترجمه : کاوند

اولیگ دیدو ، قهرمان فلم (سورا) کار بی سر



یافت. جسارت و شجاعت را با لطف و محبت در هم
در فلم سکا ندو یایی (شئل سرخ) نقش می آمیزد.
دگرگونه بی رابازی می کند ، او در این فلم
بعد دعوتی راه مبنی بر بازی در یک فلم

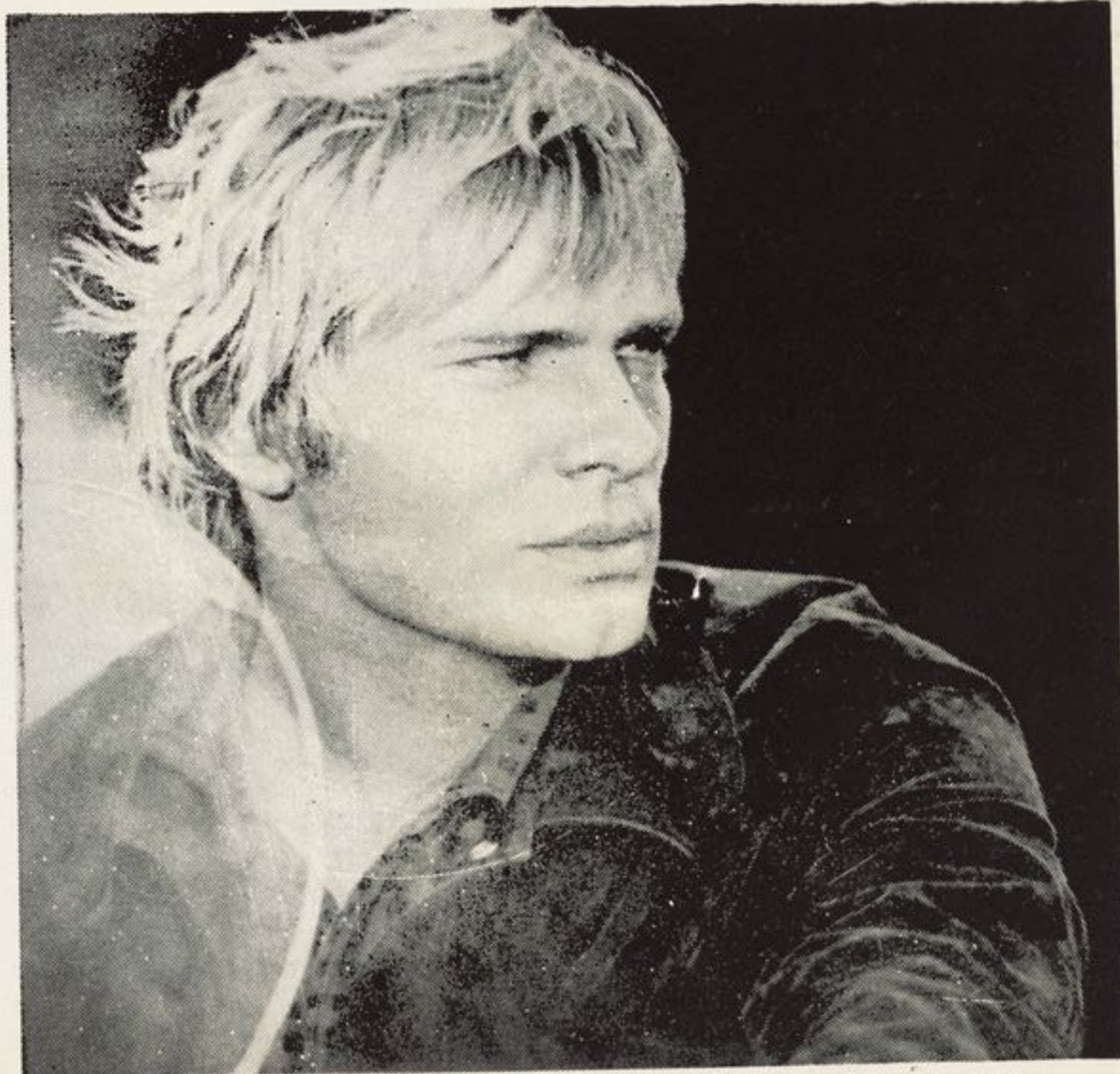
و نجیب اند. اودرین فلم نقش کله دار را
بنام موریس جرالد که از روی ناول مین
دید از فلم برداری شده بازی می کند، اودر
این فلم به پیروزی چشم گیری دست

این مرد محبتی، جذاب و مسرور هوا خواهان
زیادی دهرتر سینما دارد.
برای او بهترین ساعات زندگی هما ن
لحظاتی است که مصروف آفرینش هنری
باشد ، در این گونه اوقات هر چیز برا یش
درست و بجا بوده و اگر مصروفیت هنری اش
دوام یابد او حتی حاضر است از رخصتی
های آخر هفته و غیره چشم ببوشد.
او در استدیو بهترین لذت زندگی را
می یابد.

اوبه اینگونه به شهرت رسید .
بیشتر ها او در ساختمان برج
تلویزونی اوستا سکو کار می کرد، زمانی
در کار خانه ای استخدام شد و مدتی باغبانی
نمود. اودر هنگام کار در مکتب شبانه درس
می خواند تا اینکه اولین بار در فلم (کولادوستم)
روی پرده ظاهر شد ، بعد به انستیتو یت
سینما توگرانی شامل شد. اودر آغاز کارش
رادر فلم های داستانی پریان شروع نمود
و در فلم های چون (داستان تزار) و در
(معجزه عادی) شرکت کرد.

او در نقش هایش همیشه روی پرده سینما
شادی و روح می بخشید، و دایم موی های
طلایی یش را باد پریشان نمود و از چشمانش
شور زندگی بیرون می چید.

اودر یک چشم بهم زدن براسپ شوخ،
تنو رام نشدنی سوار می شود ، و جر اتش
بروی زین عالی است. اودر فلم (سوارکار
بی سر) بحیث یک گاوبای یاگله دار بخوبی
نقش بازی می کند (این فلم چندی پیش در
سینمای زینب روی پرده آمد و تماشا گرا ن
زیاد را جلب نموده) او همیشه نقش قهرمان
پر جرات رابازی می کند، قهر ما ئیکه
جبین رانمی شناسند و همیشه قابل اعتماد



ترجمه: ش

اثر: ش. شاه محمد وف

شاعر بزرگ افسان دوست

امیر خسرو و فرزند بلخ

منالهای زیادی در آثار امیر خسرو میتوان یافت که مؤید این مطلب است.

دولت شاه سمرقندی می گوید: ((... امیر خسرو نسبت به شیخ سعدی اعتقادی عمیق... داشت)) و این شعر او را بعنوان مثال ذکر میکند:

خسرو سر مست اندر ساعر معنی بریخت
شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود
ازین سفر پیداست که امیر خسرو با وسیله شیراز شیخ سعدی را در نظر دارد.

در جای دیگر میگوید:

جلد سختم دارد، شیر از شیرازی
امیر خسرو از بسیار خردسالی به شعر و ادب علاقمند بود از همان آوان در سخن سرایی به مشق و تمرین میپرداخت. او خود در دیوان (غرّة الکمال) درین باره میگوید:

((درستین کودکی، هنگامیکه در نهدان می افتد، شعر میگفتم و از دهانم درمی چکید و در دیباجه دیوان نخستین خود ((تحفته الصغر)) چنین مینویسد: ((... پدرم برای آموزش به مکتبم فرستاد و من بتکرار قوافی میپرداختم استاد سعدالدین محمد... خطاط بمن حسن خط می آموخت، امان بجای حسن خط، بیت مینوشتم... در نتیجه، هنگام کودکی چنان شعر و غزلیهای میسرودم که بزرگان رابه شکفت اندر میساخت...))

روزی از روزها خواجه اسیل لد یسن خوشخط نایب حاکم شهر، سعدالدین محمد رابه منزل خود دعوت کرد. خسرو نیز معیت سعدالدین را داشت. درزمره مهمانان خواجه رحیل الدین نیز حضور داشت. سعدالدین شاکر خود امیر خسرو را بحاضرین معرفی کرده یاد آورد که وی علاقمند شاعری است و در شعر خوانی نیز خیلی مهارت دارد.

خواجه عز الدین چهار کلمه را که با هم هم قافیه نبودند، در اختیار وی گذاشته طلب نمود تا آنها را در یک رباعی بکار برد. کلمات مذکور عبارت بودند از: نموی، تخم، تیرو، خربزه. خسرو در حضور اهل مجلس بداهتاً رباعی ذیل را سرود:

هرموی که در دوزلف آن خوش صنم است
صد بیضه عنبرین بر آن موی صنم است
چون تیر مدان راست دلش را زیراک
چون خربزه دندانیش درون شکم است

شاعر بزرگ افسان دوست
همگن استعداد او را ستودند و بروی آفرین ها خواندند.

این رباعی که بداهتاً سروده شده در حقیقت از استعداد عالی امیر خسرو در شاعری گواهی میدهد.

امیر خسرو نخستین آثار خود را با تخلص (سلطانی) میسرود به این تخلص وی در اولین دیوانش (تحفته الصغر) خیلی زیاد بر میخوریم.

امیر خسرو در زمینه های شعر، تاریخی ادبیات شناسی و نیز در موسیقی و آواز زیادی نوشته است. در باره مقدار آثار شاعر نظریات گوناگونی وجود دارد.

بر اساس نوشته دو لشاه سمرقندی (دیوان امیر خسرو در الفضلا جمع نتوانستند کرد... سلطان سعید بایسنقر خان سعرو جهد بسیار نمود و در جمع آوری سخنان امیر خسرو، و همانا یکصد و بیست هزار بیت جمع نموده و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو جایی یافته که در دیوان او نبوده - دانسته است که جمع نمودن این اشعار امری متعذر الحصول و آرزو بی متعسر الوصول است ترک نموده است).

او بازم در باره میراث ادبی شاعری گوید: (و امیر خسرو و در یکی از رسایل خویش متذکر شده که اشعارش کمتر از پنج صد هزار اما بیشتر از چهار صد هزار بیت میباشد).

نظر به نوشته عبدالرحمن جامی امیر خسرو ۹۹ کتاب تألیف نموده و بر اساس نوشته ادبیات شناس ایران بدیع الزمان خراسانی هیچ يك از شاعران نتوانست برابر امیر خسرو بشعر زیاد از خویش بجا بگذارد).

درباره میراث ادبی شاعر در منابع دیگر نیز با اینگونه نظریات بر میخوریم. حقیقت امر اینست که امیر خسرو در تمام ژانرهای قابل ذکر شعر کلاسیک شرقی بایجاد ادبی دست زده و میراث ادبی بزرگی از خود بجا گذاشته است.

نسخه های خطی آثار شاعر را که در دوره های مختلف استتار گردیده میتوان در تمام کتابخانه های بزرگ جهان بدست آورد. اما بجز آن میتوان گفت که اکثر نسخه

های خطی کمیا بقدیمی آثار او در کتابخانه های اتحاد شوروی نگهداری میشود.

دیوانهای بزرگ شاعر در قطار میراث ادبی پرغنی او موقع مهمی اشغال میکند.

اساساً آثار لیریک شاعر (قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترجیع بند، لغز، معمای او) در پنج دیوان وی تدوین یافته است این دیوانها بنام های (تحفته الصغر) (وسط الحیوة) - (غرّة الکمال) «بقیة النقیة» و «نهایت الکمال» شهرت دارند.

اشعاری که درین پنج دیوان گرد آورده شده، او را بمشابه شاعری لیریک (غزل سرا) شهرت جهانی بخشیده اند.

او نخست از همه استاد غزل است. از همین لحاظ علیشیر نوایی او را در ردیف

غزلسرای بی همتا - حافظ شیرازی و - عبدالرحمن جامی قرار داده چنین داوری میکند ترجمه:

- (سه تن در غزل سرایی چنان شیوه های برگزیده اند...

که نمیتوان بهتر از آنان نظم سرود.)
- (یکی ساحر معجز بیان هند) یعنی امیر خسروم است...

که سوز و حالش دلدادگان را بگذازد.)
(ع. نوایی، خزائن العمانی، جلد ۴، تاشکند، ۱۹۶۰ ص ۷۱۱)

میر هن است که درین ژانرهای شعر، تانر بسیار مرد می یعنی بسیار هوامانستیک همانا غزل میباشد، غزل در تاریخ ادبیات ما، اساسی ترین شکل لیریک است.

بالیدارد



زمستان گذشت ، سالی پایان یافت
و سال نوی آغاز شده است در طلا به سالی که
امید داریم بر موینان بیشتر مبارک و راحت
آفرین باشد خواستیم یادی از آخرین روز
هایی سال پار واز زمستان پر بر ف و -
سنگین آن داشته باشیم تصاویری را به
حیث نمونه زندگی یکده از همسفر یا ن
تقدیم کنیم و خاطراتی را از مردمی نقل
کنیم که زوندون آرزو مند است بیشتر
انعکاسی از زندگی آنان را در صفحات خود
داشته باشد.

روی این ملاحظه اینک را پور مختصری
تقدیم میشود که نا متنگار شهری ما قسم
نمونه از زوایای مختلف زندگي در شهر کهنه
برداشته است...



صندلی لذت خواب آوری دارد و شب های سرد زمستان بزم آرای محفل میشود

قدم به قدم باز و ندون

از شهر کهنه و خانه های چندین ساله اش دیدن کنید

روزانه فارغ و در بین کلبه محقر خویش - زوندون شما را برای اولین مرتبه پسوی
آرام گرفتند . شاید هم دیگر خسته شده - این مردم دعوت میکنند. پسوی مرد میکه سالها
بودند ، خسته از صداهای دور و نزدیک است در کوچه های تنگ و تاریک حیات بسر
خسته از رفت و آمد سیل عظیم جمعیت و می برند چشمشان تا هنوز به زندگي امروزی
در همین آوان ما هم پسوی دفتر برافشادیم آشنایی ندارد از میل و فریجی از سامان و
ناگهان تو چه ما را ، مردیکه بانگاه خسته اش لوازم زندگي امروز ازمرکز می گرد می ... در
طفل خویش را به آغوش محکم کشیده بود جلب این کوچه ها و خانه ها اثری نیست. بلکه در
کرد. دیدیم لحظه متردد ماند .
عوض گلی های کهنه و راه راه و پرده های پر
زمانی به کوچه و گاهی طفل بیمارش نظر افکند و پینه که به سختی از سردی هوا جلو گیری می
بعد با چشمان فرو رفته اش که مو جی از - کند منزل شانرا زینت داده است . صند لی
انده در آن طغیان داشت پسوی کوچه ای پر جو بین بر ایشان رفیق زمستان و دور کننده ای
پیچ و خم نگر یست ناگهان سرش را پسوی گزند سوزناک سر ماست .
زمانی به کوچه و گاهی طفل بیمارش نظر افکند و پینه که به سختی از سردی هوا جلو گیری می
بعد با چشمان فرو رفته اش که مو جی از - کند منزل شانرا زینت داده است . صند لی
انده در آن طغیان داشت پسوی کوچه ای پر جو بین بر ایشان رفیق زمستان و دور کننده ای
پیچ و خم نگر یست ناگهان سرش را پسوی گزند سوزناک سر ماست .
زمانی به کوچه و گاهی طفل بیمارش نظر افکند و پینه که به سختی از سردی هوا جلو گیری می
بعد با چشمان فرو رفته اش که مو جی از - کند منزل شانرا زینت داده است . صند لی
انده در آن طغیان داشت پسوی کوچه ای پر جو بین بر ایشان رفیق زمستان و دور کننده ای
پیچ و خم نگر یست ناگهان سرش را پسوی گزند سوزناک سر ماست .

از شهر کهنه و خانه های چندین ساله
اش دیدن کنید.
شما مشاهده بود . آفتاب آخرین شعاعش
را در دانه از بالای بامی ها ، دیوار های بلند
کاشکلی ، خانه های که جفت جفت پهلوی هم
چسبیده اند بر می چید .
کوچه های شهر کهنه کم کم هیا هو و جوش
و خروش خود را از دست میداد و آرام میگرفت
خانه های قطی مانند آخرین صدا ها را می بلعید
و آهسته آهسته در لابلای تاریکی
نقره رنگ غرق میشدند گوپی همه صداهای
و هلهله ها بدر و ن خانه های قطی مانند رفیق
شدند و فرو رفتند .
مردم همه تانك درون خانه ها از تلاش رابست.



تمثیلی از بهشت آغوش ما در

ای زن که همراه هر نفس پا به سینه تواند کرد که چه شبها در آغوش
شما میگذارد.

زیرا ، مرد که روزی ، دنبال آن کودک گانه خود را در زیر بو سه های
بو سه ای که بر لبان تو نهاده شده ، پرنوازش تو برای خفتن به هم نهاده
با بهستی گذارد و روزی قلب تو است .

نخستین بستر او بود ، هر گونه اما اگر نگاه هر مردی مشتاق
ای زن عطر آه های شما ، فضا را فرا موش نمی تواند کرد که در کدام دیدار چهره تست ، تنها برای آن
برای ما عطر آگین تر می کند و قتی که آشیان دیده بروی جهان گشوده نیست که لبخند تو فضا را عطر آگین
نفس پر میکشید ، هوا را بدر و ن و نخستین جرعه آتش زندگانی اواز می کند ، برای آنست که سایه مرگان
سینه خود نمی برید ، روح ما ست ، کجا بر خاسته است . فرا موش نمی تودر زیر پرده سیاه این مژده های
فرو هشته مسکن اندیشه هائیت که

بقیه از صفحه ۱۷

ای زن

آتشین که شعله آتش زنجیر را از پای
او بر داشته ، پسوی تو بال مئی
گشاید؟



خانمی که نبیره اش در کنار او است ۱۷ سال دارد میگوید: همه در کنار هم زندگی خوش و راحتی داریم



یخت ویز در چنین مطبخ ها آنهم در زمستانها گوارا نمی افتد

نابذیر خوشی را برای رفع احتیاجات - ضروری زندگی وادامه حیات بخور و نمیراز سرگیرند در این نقاط نشانه ای از مدنی و - ماکسی نیست واصل این تجمل پرستی هارا از القبا بلد نیستند و یا موقع معرفت به آنها میسر نگردیده است .

وقتی به اولین کوچه ای از این کوچه ها داخل گردیدیم تو چه ما را پیر زنی به خود جلب کرد که عصا زنان از میان گل و لوش چسبیده عبور میکرد، گوچه سر پو شیده و پیر از نم و بوی بود . به او لین خانه داخل شدیم پیره زن از عقب مانیز داخل این خانه گردید . حویلی چقور و کو چکی که مقدار زیاد پرف آنرا کو چکتر نشان میداد چند خانه شکسته رابه خود محکم گرفته بود . از پیر زن - پرسیدم :

- چند سال است که به این خانه زندگی می کنید؟

پیر زن چشمان کو چکش رابه خانه ها دور داد و قیافه آنرا بر انداز کرد و بعد چنین گفت:

- ۱۷ سال است که ما به این خانه زندگی میکنیم . تقریباً ده نفر اعضای فامیل ما است دو پسر م به خدمت عسکری رفته اند و یک پسر م دکاندار است . پرسیدم :

- حویلی شما چند خانه دارد ؟

مکشی کرد سرش را پایین افکند و من از موقع استفاده کرده چار گوشه ای حویلی را نگریستم . چاهی تنگ در وسط حویلی میان برقیهای سیاه پنهان شده بود آنطرف تر طنابی بود و لباسهای شستگی با لایش دیده میشد - دیوریکه مقابل ما قرار داشت به مثل ماری دهن باز کرده بود پنداشتی همین اکنون آدمی را بکام خویش فرود میرد ناگهان پیر زن گفت: - حویلی مادو خانه نشمین دارد ، یک مطبخ و یک چوبخانه و افزود : مجبور یست چه باید کرد:

از پیر زن خدا حافظی کردیم و بسوی کوچه های دیگر رفتیم آنجا که دیوار ها از لرزه گذشت زمان کج و معوج شده بودند .

از دالانهای سر پوشیده آن که نیم فرو ریخته و شکسته و نیم دیگر توسط پایه ای معلق مانده گد شتم به یکی از خانه ها

داخل شدیم . درون حویلی نسبتاً پاک بود در یکی از خانه ها صندوقی بزرگی دیده میشد یکی از پشته های صندوقی پیر مردی نورانی و خوش سیما ، سر گرم تلاوت قرآن مجید بود . او بی نیاز از همه چیز و فارغ از تشویش هالو منال دنیا مشغول نیایش و راز و نیاز با آفریدگار بود .

یگتن از صاحبان خانه ما را بطرف فزینه های رهنمایی کرد ، به یکی از خانه ها که صندوقی بزرگی در وسطش دیده میشد داخل شدیم . قاب عکسی دیوار خانه را زینت داده بود ، پرده های مستعمل به ادرسی نیم شکسته کشیده شده و گلیم گهنه اتاق را پوشانیده بود . بعد از عکاسی از این منزل برآمدیم . بطرف ریکاخانه و خرابات روان شدیم . رفتیم و رفتیم و سا یل نقلیه و ترانسپورت در این نقاط دیده نمیشد . کوچه های ازیر ف که حتی دروازه هارا پنهان می ساخت . همه آن ها از مشکلات زمستان شکایت داشتند از نبودن آب و نل آبشکوه می کردند یکی از آن ها بلند بلند میگفت: - ما از جا های دور برای گرفتن آب می آییم ، خانه های ما جاه ندارد .

بقیه در صفحه ۱۶

روح ما به هوا آنها بال میگشاید . تنها برای آن شعاعی نیست که از گیسوان تو بر اندام سیمینست میلغزده و تنها بغیر اینها نیست که مردان جهان در تمنای تواند . بر ای آن است که خداوند ترا ، ای آفریده زیبا ، از روز ازل کانون فروزان جمله آتشیها و شعله های طبیعت قرار داد و وجودت را تجلی گاه هر عشق پنهان کرد ، برای آنست که

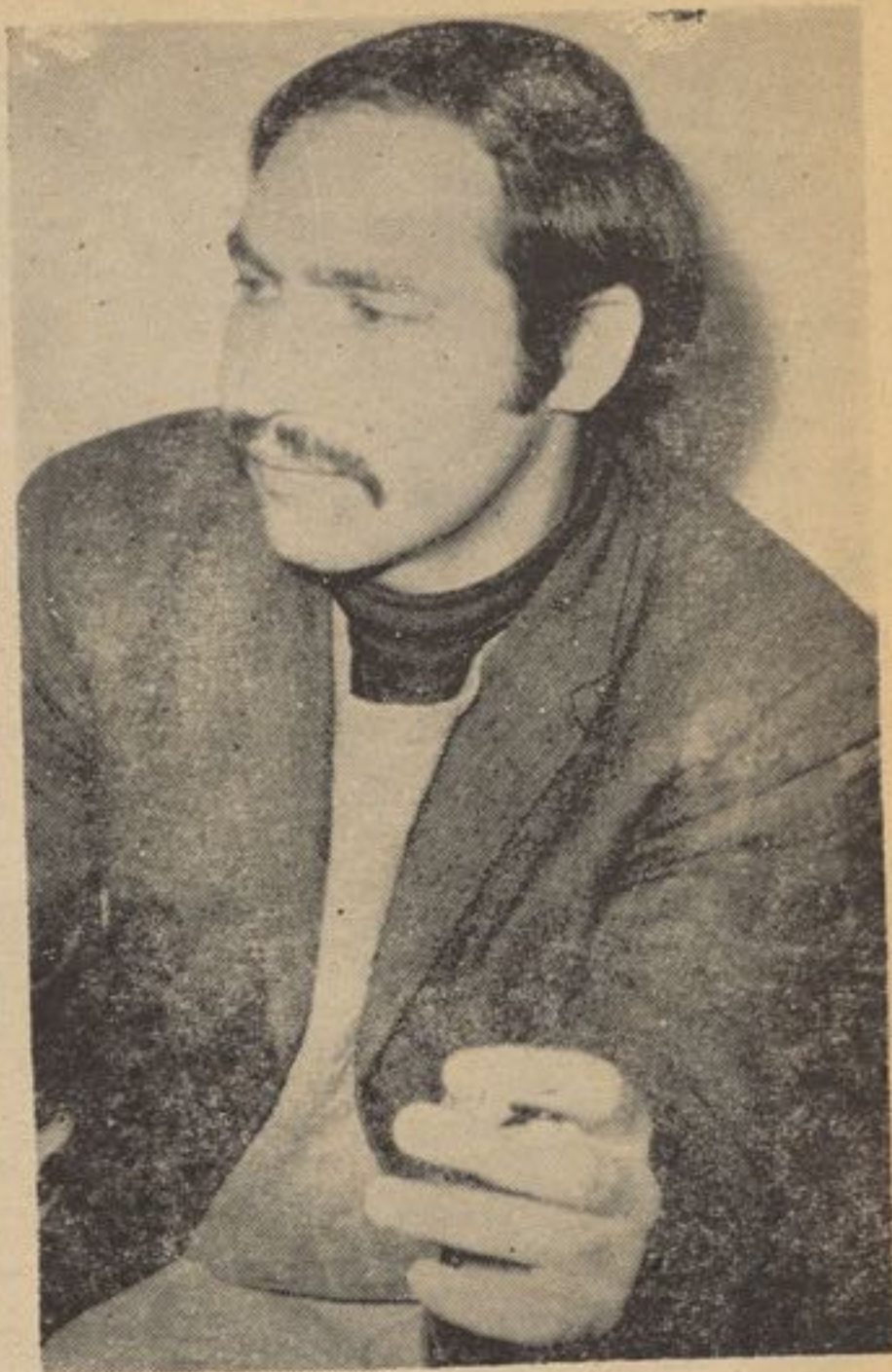
شماره اول

همه هو سها و همه لذات ، همه شوق ها و هیجانها باید یا از راه اندام زیبای تو ، یا از راه روح لطیف تو بما بر سند ، همچنانکه هر فروغی باید ز جانب افلاک بر ما بتابد! این شعله آسمان که سینه توازان آکنده است ، برای افروختن و حرارت بخشیدن جهان دو نوع اشعه حیات بخش دارد: یا شعاع آن همه آتشی را که در دل دارد بیک دل تمرکز میدهد و آنوقت «عشق» پدید می آید . که هر مردی را تا مقام لایقتهای بالا میبرد یا این شعله ها را بر همه جامی پراگند و آنوقت «مادر» یا بهیستی می گذارد تا کام کودکی را که سر بر سینه تو نهاده است چون غزالی که از چشمه زندگی آب نوشد از شیریه حیات آکنده کند ، یا نو پسری را بدست تو تعلیم القبا دهد و انگشتان ظریفش را برای نوشتن در روی کاغذ رهبری کند . وقتی که تو مظهر عشق نباشی حتمن مظهر امید و محبت مادرانه ای . یتیمان سر بدا مان تو می نهند و مستمندان برای فراوش کردن غم خود در دانه بسوی تو مینگرند . ای زن! پیر سا لخورده در پای تو می نشینند تا از گرمی آفتاب وجودت جان گیرند .

بقیه در صفحه ۱۶

صفحه ۳۳

ددری او پشتو ژبو



مثلا په ټولنه کېد کړوند گرو د طبقې کې داسې ترسیموی چې د کړوندگرو د ژوند حالت، د لوړو طبقو په نسبت هغه ټول زیار زحمتونه، انگیرنې، ریا لیست دیو تن ژوند پخپلې لیکنې د ژوند حالت، د ږو طبقو په نسبت

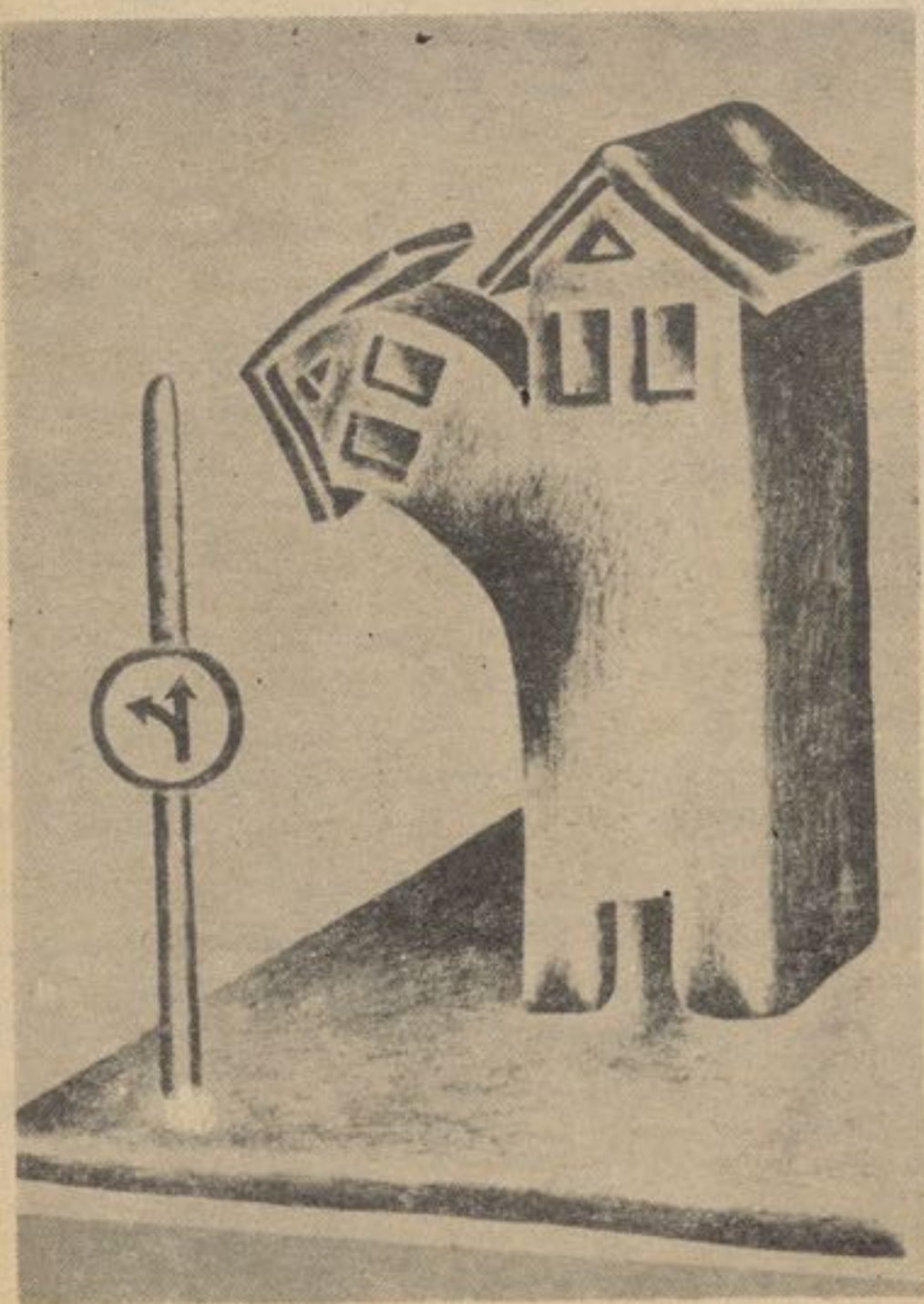
شبېم و نسیم

نشین ای شمع

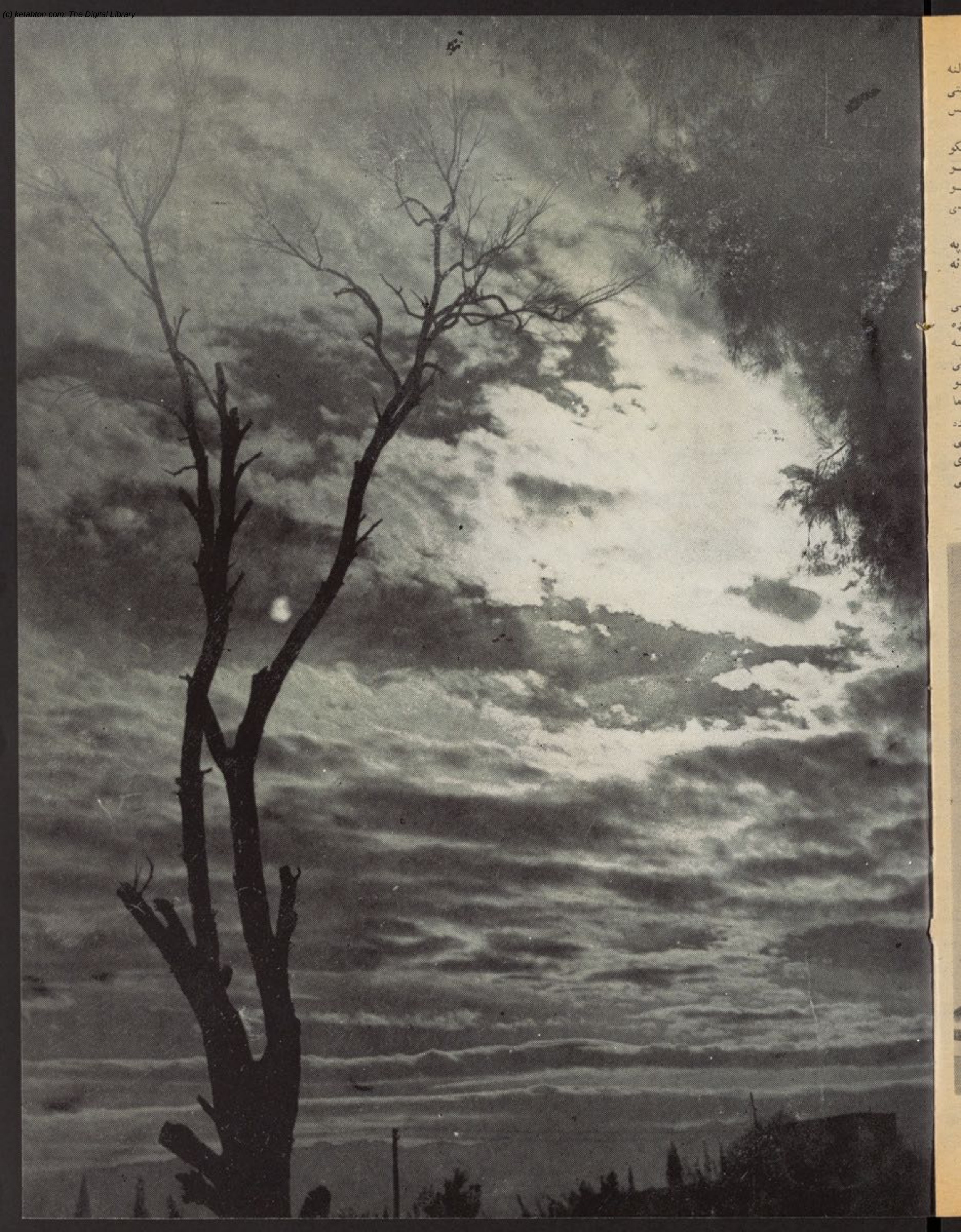
داده بود، مرض خا نماسوز سـ
در بنیا دش رخنه کرده و بر چهره
چون برگ گلش صرصر مرگ
و خزان زندگی سایه افکنده بود ...
کد خدا، سیمناپ را از نسیم گرفت
و شبیم را بازار عیاریکه سل بر سر
و صورتش نثار میکرد به او سپرد ...
هر دو بی علاج آواره شدند ... سالها
رفت و از شبیم و نسیم خبری نیا آمد،
معلوم نشد روزگار با این دو دلداره چه
معامله کرد ... از آنان فقط نامی باقی
ماند که در هر بهار بانسیمی که از دامنه
های گل اندود می خیزد و وادی غور را
عطر آگین می سازد و با شبیمی که
هر سحر ی بر گل هائی در خشد
و کشتزار ها را طراوت می بخشد در
خاطره ها زنده می شود ...

که حکم آسمان
اینست اگر سازی و کر سو زی
بعد ها این شعر رفیق تنها یی
و مو نس شب های طولانی شبیم شد
و آنرا به آهنگ مخصوصی میخواند
و با نیروی مر موزی به نسیم میرساند
و اشک بر چشما نش می آورد، عاشق
و معشوق بخاطر یک دیگر می سوختند
و می ساختند ...
هفت سال بد ینکو نه گذشت،
درین مدت یکروز هم نسیم را در بلخ
و شبیم را در غور کسی بی اشک
داغ و نگاه سرد ندید ...
در پایان سال هفتم و قتی نسیم
باهفت هزار صکه نقره باز گشت
شبیم فروغ و شادابی خود را از کف
صفحه ۳۴

دهغوی دریخ اوداسی نور ټول خواص
بی پکې و ښودل شې یو ریا لیست لیکوال
دامکلفیت او مسؤلیت لری چې د خپلې
ټولنې د ژوندیو، فعالو او مېسارزو
عناصرو څخه خپل د داستان قهرمانان
و ټاکی، نه هغه کسان چې مړه، بسی
تحریکه، غیر فعال، منحط اوله مینځه
تلوونکي دی. دلته نولازمی بریښی
چې یو ریا لیست لیکوال په تمامه معنی
خپله ټولنه خپل ولس او خپل خلک
و ښځې، دهغوی د ژوند څرنګوالی
ځانته معلوم کړی او بیا وروسته تر
دې هغه د خپلو څیړنو او مطالعو په
نتیجه کې دا ځانته جوته کړی چې
ټولنه د چاپخوا ده، اود ټولنې جوړه
ونکي اودیر فعال خلک کوم دی، هغه
وخت نو بیا کولی شې چې د خپلې
ټولنې له فعالې طبقې څخه د خپل
داستان قهرمانان وټاکي اود دهغوی
دلار ښوونې لپاره دهغوی د ژوندانه
واقعی څیړی پخپلو لیکنو کې منعکس
کړي، اودا محسوسه شې چې لیکوال
به د خپلې ټولنې د خلکو لپاره خدمت
اولار ښوونه کوي او همدا راز ټولنه
په لیکوال لپاره، ځکه د لیکوال هستی
د ولس هستی ده او همدا راز د ولس
هستی د لیکوال غنا او پایښت دی.
یو ریا لیست لیکوال د خپلو خلکو
په وړاندې تعهد لري، دهغو خلکو
چې واقعی زیار او زحمت گالی خو
پخپلو غښتلو متو ټولنه په وړاندې
خوځوی او آبادوی یی.
— اوس نو که لږ څه دوړو کیسوپه
شکل او محتوی وغږیږی نو بده به نه
وی څنگه؟!
— ډیره ښه ده، په دې برخه کې
باید ووايم چې فورم او محتوی دواړه
په کیسې کې له لازمی عناصرو څخه
بلل کیدای شې او په یو کیسې کې
شکل او محتوی باید د یو بل سره یو
ټاکلې او منطقی حدو لري، فورم زما
په نظر د داستان خوند، کیف او حدود
تعیینوی خو محتوی د داستان اصلی
غنا شمیرله کیږي چې همدا محتوی
به داسې وي چې خلکو ته پکار ورشی
نور بیا



د هن کجی به اشاره ترا فیکسی است یا ابتکار مهندس تعمیر ؟



باباز شدن دروازه های مکاتب دروازه زندانها بسته می شود

یکی از صنوف
مکاتب محلی
درو لایات
شمال کشور

فرزندان ما
اکنون در پر تو
توجهات نظام
نواز مزایای
تعلیمات عصری

و متوقی بهره
مند می شوند



از شترن

مترجم سید فقیر علوی

مردی برفراز ابرها

يك سر مايدار امريكايي ميخواهد ذريعه بالون از فراز اتلانتيك عبور کند

شخصی که مادر مورد او صحبت میکنیم در طنجه عمارتی دارد و در نور مانی مالک قصر بزرگسیت، آثار روبنز نقاش معروف راجع آوری میکند و برای کار به دفترش گاهی باموتی کادیلک میرود و گاهی هم با بایسکل استفاده میکند.

وقتی خانه باشد با سربازان ریخته گری و پاکشهای طفلانه خود را مشغول میگرداند، اینک اکنون تصمیم گرفته است با بالون از فراز بحر اتلانتیک عبور کند، عبور از فراز اتلانتیک تاکنون از جمله رویاهای دیرین هوا نوردان بوده است، زیرا تاکنون هیچکس از هوا خواهان این کار بدین کار توفیق نیافته است مخصوصا دوازده مویکه بناکامی منجر گردیده درین سلسله بیشتر جالب توجه شمرده میشود: یکی در ماه فبروری سال گذشته يك افسر امريكايي بنام توماس کات با بالون بهوا صعود کرد ولی به استقامت جنوب غرب در اطراف جزایر کاناری از نظر ناپدید گردید و حادثه دومی در ماه آگست سال گذشته اتفاق افتاد به این ترتیب که بالون روبرت برگر امريكايي فقط يك ساعت بعد از پرواز منسجم گردید و طرحش بناکامی انجامید اما این سرمایه دار امريكايي که فوریس نام دارد تصمیم جدی گرفته و معتقد است که با مصرف مقداری پول و تدابیر امنیتی با تطبیق چندین طرح امکان پذیر خواهد بود، همین حالا در پروژه نامبرده که نهمصد هزار دلار خرج خواهد برداشت و عده زیادی از کار شناسان هوانوردی کار میکنند که از نظر امتیازات مادی بعضا با متخصصین نا سا میتواند همسری کنند، و بالون وی انچنان غامض و پیچیده ساخته شده که با بالونهای معمولی گذشته بسیج گونه قابل مقایسه نمیشد، زیرا بالونهای معمولی عبارت از يك محفظه و يك خریطه محتوی گاز هیلوم می باشد در حالی که این زیر کپسول مدور فوریس مانند يك قصر بالون بیشتر با طرحهای ناسا برابری میکند

نمبرده کمال توقع دارد که در جزیره ایسلند رانده نخواهد شد و در آنجا او با همسرش منجر نخواهند گردید همچنان احتیاط لازمه را بکار برده تادرسه گنجی فلوریدا کیوبا و برمودا که همیشه سلا یین تجارتی در آنجا گرفتار طوفان بحری شده و اکثر ازین رفته اند گیر نیفتند.

جالب این است که نقطه فرود آمدن این بقیه در صفحه ۲۱



ویدئو در فلم «گورستان شیر»

قصه از غصه ها

خواهر عزیز:

زندگی در هر گامی چنین تصویرهای را در مقابل آدمی قرار میدهد چه لذت آواراست که با غم متین و استوار به جنگ این تصویر ها که نا ملا یما ت زندگی را در خود نقش دارند بشتاییم و پاره اش کنیم گو شش نه کنید که بلاها بر شما غالب آیند و حلقه اش هر روز بر شما تنگ و تنگتر گردد. بهتر است موضوع را یکبار دیگر به پدرتان یاد آور شوید مطمئنا از این عمل پشیمان خواهید شد و در غیر آن قانون میتواند شما را از جنگ این بلایر هاند.

به امید موفقیت

یوگوسلاوی بنام (درعلت مرگ) را تلگراف کرده می پذیرد و در آن نقش يك نازی را بازی میکند او با درخشش در این فلم که پرده از روزهای مرگ و زندگی ملت هابر می دارد، ظاهرا هر میشود او در اینجا مانند اینکه نقابی بر چهره اش رفته باشد احساسات خشن يك نازی را بروی پرده می آورد.

خصلت روانی خلاقه آواز يك فلم تا فلم دیگر رشد می یابد. اکنون دولت یوگوسلاوی او را برای بازی در فلم (نبرد در رود خانه نرتوا) دعوت کرده است تا نقش يك رهبر مبارزان را بازی نماید. او با هنرمندان، بنامی چون ورسن ویللس کورت جرنس و سرگی بندر چوک و هنرمندان ایتالیا سیلوا ی کوشین نقش بازی کرده است.

مصرفیت هایش در فلم او را واداشته تا سفری به کوبا، دنمارک و افغانستان نماید و زودی او فلم مشترک جاپانی - شوروی را بنام (مسکو، عشق من) تمام خواهد کرد.



در فلم «علت مرگ را تلگراف کرده»

شماره اول



سيد حميدالله با كپ قهرمانيش

شطرنج محك نيروي فكر و اندیشه

پاسخی شوم بی مورد نخواهد بود اگر اندکی درمورد مشخصات خودش صحبت کنیم. چهره گندمی دارد و چشمان پر فروغش نمایانگر يك زندگي باسعادت است. قد متوسط دارد موهای سرش از گردش ایام بکلی به سفیدی گراییده است و از ۴۳ سال به اینطرف به بازی شطرنج علاقمند شده است. - تاحال در بیست مسابقه اشتراک نموده که در هشت مسابقه مقام قهرمانی نصیبش - گردیده و در سایر مسابقات مقام های بین دوم و چهارم را بدست آورده است.

سيد حميدالله فضلي به اثر تشويق كاكاشي كه خود قهرمان شطرنج بود بازی شطرنج را آموخت و به اثر رهنمائي او بدین مقام رسید وقتی از وی پیرامون نخستین مسابقاتش سوال نمودم گفت:

لحظات پر هیجانی سپری میشود قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهرمانی میشود. سالون - هوتل مترو پو لملو از علاقمندان مسابقه است علاقمندانيكه با اشتياق تمام آخر پس مراحل بازی را نظاره میکنند بازیکه پایان - دوره مسابقات شطرنج را اعلان میکند دريك گوشه سالون برای آخرین بار بساطه بازی هموار شده در گوشه دیگر حکم نمرات بازی کنان را محاسبه میکنند لحظات انتظار پیاپی می رسد. و افتخار مقام اول بازی شطرنج به شخصی تعلق میگیرد که برای علاقمندان شطرنج چهره شناخته شده است.

نامش سيد حميدالله است و فضلي تخلص میکند. قبل از اینکه سوالاتم را از ایشان طالب

اولین مسابقه ام در سال ۱۳۲۶ برگزار شد که در آن لقب قهرمانی را گمایی نمودم همچنان در مسابقاتی که بین سنوات ۱۳۲۸ و ۱۳۳۸ در شهر مزار شریف به مناسبت تجلیل از جشن استقلال برگزار گردید - اشتراک نمودم در طول این سالها در ولایت بلخ مقام قهرمانی را نصیب گردیدم. زمانی هم که در ولایت هرات مصروفیت داشتم در - مسابقاتی که عده زیادی از شطرنج بازان سابقه دار در آن حصه می گرفتند لقب قهرمانی را گمایی نموده ام مگر در مسابقات ایکه در ۱۳۵۰ از طرف انستیتوت پو لی - تخنیک دایر گردیده بود جایز درجه سوم شدم.

بناغلی فضلي که در تور نمث آزاد - شطرنج که برای نخستین بار از طرف ریاست المپیک در هوتل مترو پو لملو برگزار گردید توانست با مهارت خاص در بین بیست و شش نفره شطرنج باز سابقه دار مقام قهرمانی شطرنج سال را بدست بیاورم و بحث قهرمان شناخته شوم.

از او میپرسم از نظر شما جایزترین - مسابقه ای که تاحال انجام داد مایه کدام خواهد بود؟

لبخند ملیحی بر چهره گند میاشد و خندید و گفت:

مسابقه ای که از طرف ریاست المپیک برگزار گردید.

- یعنی مسابقه که در آن با محمد اسلم



لحظات هیجانی سپری میشود، قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهرمانی میشود.



شاهلی وحید اعتمادی رئیس المپیک بایک عده از سطرنج بازان

پاسیار قهرمان جام ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ مقابل
ششم و در دو مین دور مسابقات او مغلوب
شد.

می برسم در مسابقه ای که با سعدالدین
شیون انجام دادید در نخستین لحظات خودتانرا
در مقابل وی باخطر میدید و بعد ها..

باز هم حرفه را قطع کردو گفت .سعدالدین
شیون از جمله سطرنج بازان بنام است که با
میتوهای جدید بازی سطرنج تا اندازه زیاد
آشنایی دارد ولی درک چالهای های حریف و
طرح یلان جدید برای مغلوب ساختن و ی
برایم کار مشکلی نبود که در نتیجه با حرکات
دقیق بعدی مسابقه را مساویانه پایا ندادیم.
شمالا طرح یلان نام گرفتید آید و جریان
مسابقه از یلانهای قبلی برای مغلوب ساختن
حریف استفاده میکنید و یا یلان جدیدی -
مطرح میسازید؟

یلانهای من در جریان بازی نظر به
حرکات مبره های حریف پایه گذاری می
کرد.

شما آرزو مند آن هستید تا باز هم در -
مسابقات اشتراک نماید البته من تا زمانی در
چنین مسابقات اشتراک می نمایم که اطمینان
حاصل کنم جوانان با استعداد در این رشته
برای مسابقات حاضر و آماده می باشند و برای
کسب افتخار در این بازی باستانی تلاش خواهم
کرد.

سید حمیدالله در حالیکه بر گداری -
مسابقه سطرنج را از طرف ریاست المپیک
ستود دایر نمودن اینگونه تورنمنتها را -
مفید خواند و اظهار داشت امید وارم در آینده
نزدیک بابرگداری این تورنمنت ها زمینه
سهم گیری جوانان سطرنج باز مادر مسابقات
خارج نیز مساعد گردد.

صحبت ما با شاهلی فضلای به همین جا
پایان یافت اینک نتیجه مسابقات اخیر
سطرنج:

بقیه صفحه ۳۱

شاعر بزرگ

غزل از ایجادهای مردم به ادبیات راه یافت
و در آثار نماینده بزرگ ادبیات کلاسیک -
فارسی سعدی - رودکی به شکل مگر فتن
آغاز نموده. اما در آن روزگار شرایط تاریخی
برای ارتقای این شکل افاده غزبترین و
رقیقترین احساسات قلب آدمی به دوجبه یک
زائر مستقل، تکامل نکرده بود بعدا ایسن
شرایط در دایره دولتها ی فیودالی در جریان
ترقی شهر ها، راهیابی اندیشه های هنر
مندان نسبتا آزاد شهر در شعر، شورش
های مردم و در جریان مبارزه بغاطر آزادی
شخصیت انسان، شکل گرفت اینک غزل در
ادبیات ما با ایجاد های سعدی (۱۲۹۱-۱۲۰۳) می دهد.

و امیر خسرو که تقریبا در یک زمان می زیستند
بمراحل نسج خود میرسید و به سطح یک زائر
مستقل ارتقا یافت، یک امر مسلم است.
زائر غزل باز هم در آثار حافظ (۱۳۸۹-۱۳۰۰)
کمال خجندی (متوفی در سال ۱۳۹۰) و -
علیشیرنوازی، گامهای دیگری در جهت
تکامل نهاد.

اماخذ متی که معاصر گوچک سعدی-امیر
خسرو، در رشد و تکامل غزل انجام داد، به
عقیده ما کمتر از خدمت سعدی درین راه نمی
باشد. اولالاق حلقه مستحکم زنجیری است
که ایجاد های حافظ و سعدی را بهم پیوند
میدهد.

سید حمیدالله فضلای با مگر فتن هشت و
نیم نمره جایز مقام اول و قهرمان سطرنج
شدند.
داشتم شش و نیم نمره مقام سوم را جایز
شدم.
در صنف جدید الشمو لان بنا غلو غلام
حضرت باداشتم هشت نمره مقام اول محمد
اعظم امین مقام دوم و عزیز الله مجددی مقام
سوم را بدست آوردند در پایان تورنمنت از
طرف ریاست المپیک برای بیست نفر از -
اشتراک کنندگان گروه جدید الشمو لان
که جایز شش نمره بودند تصدیق نامه های
گروه چارم بین المللی توزیع گردید.

این تصادفی نیست که علیشیرنوازی
هنگام گفتگو پیرامون اسلاف خویش در
غزلسرای، نام خسرو را ذکر میکند نه نام
سعدی را.
غزلیات خسرو از حیث احتوای تمثالیهای
بدیع شگفت انگیز، مجازها تشبیهات و نکات
لطیف، خیلی پر غناست او درباره احساسات
لطیف و رقیق قلب آدمی، در دوآلام قلوب
عشاق، خواسته های زرق و آرزوهای -
شیرین انسان به مهارت و جیره دستی قلم
فرسای می کند.

نوازی که مهارت امیر خسرو را در ترنم
عشق بهایی بس بلند قابل میشود درباره او
چنین میگوید.
ترجمه: از جمله پاکبازان پیشین اهل عشق

و نظم طرازان و افسانه پردازان اهل شوق
و نیاز، یکی هم بیشتر نظم را غضنفر و -
آتشکده درد عشق را سمندر و وادی ذوق و حال
را پاکرو، امیر خسرو دهلوی است که بایک
نفس گفتار و با الفاظ پر از معانی اشعار خویش
در میان اهل عشق غوغا و در فضای وجد و حال
علافاکنده است (ع.نوازی) محبوب
القلوب جلد ۱۳، ص ۴۲

امیر خسرو در عرصه حماسه سرایی نیز
قلمفرسایی کرد و داستانهای زیادی بوجود
آورد در یک قسمت این داستانها آن و قایم
تاریخی تصویر می گردد که شاعر بچشم دیدم و
خودشخصا در آنها اشتراک ورزیده است. -
متخصصان مجموعه این داستانها را (مثنویات
تاریخی) نامیده اند.

(ادامه دارد)



مامان - بچه همسایه میگفت
این مانند پاپاست راست است؟



صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد

جوانی برای خواستگاری دختری به خانه او نزد پدرش
رفت .

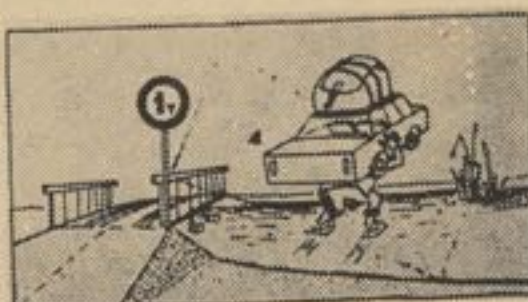
پدر دختر که مرد ثروتمندی بود گفت :
بدون تشریفات بشما باید بگویم که : اگر به طمع
اموال من میخواهید دخترم را بگیرید ، باید بدانید
که حتی يك شاهی باو نمی رسد ، مگر بعد از آن که
بمیرم !

جوان گفت :

-جناب ، این مهم نیست . چون من حاضر م دو ، سه
سالی هم صبر کنم !



بدون شرح



مثالی از
گاهی زین به پشت و گاهی
پشت به زین

خودکشی قرن کیمهان

آلبرت شرح ناگامی خود را
در عشق به رفیق خود شرح
میداد و می گفت :

- ... بالاخره چون از جلب
موا فقط پدر ماری مایوس
شدم ، من و او تصمیم گرفتیم
خود را در رودخانه غرق کنیم
و دست از خوشی ها و آلام
زندگی بشوئیم ، به همین قصد
يك شب سرد زمستانی به روی
پل آمدیم و پس از این که
يك دیگر را در آغوش فشردیم
ماری از بالای پل خود را به
رودخانه انداخت و من ... و
من بلافاصله یخن بالا پوش
خود را بالا کشیدم ، چون
واقعا هوا خیلی سرد بود !

کشف

تو از کجا فهمیدی که تعداد
زیادی از دختران این شهر
مایل به ازدواج نیستند ؟
چون من از آنها خواستگاری
کرده ام !



بدون شرح



بدون شرح

طیارات آریانا

وتخفیف برای مسافران داخلی، چقدر قایل شده اید؟

ایشانر بناغلی علی سرور، مدیر تبلیغات آن موسسه جواب میدهد. وی میگوید:

البته بلند رفتن نرخ تیل در حدود سه صد فیصد، بر نرخ تمام کمپنی های هوایی تاثیر انداخت و موسسه آریانا نیز، تدریجا متاثر گردید، فعلا صرف در حدود سی فیصد قیمت های معینه آریانا افغان هوایی شرکت بلند رفته است.

درباره قسمت دوم پرسش تان باید بگویم که به اساس هدایت دولت، برای افغان هایی که به سیر های اروپایی سفر می کنند در قیمت تکت شان ۴۰ فیصد نسبت به نرخ بین المللی، تنزیل قایل گردیده ایم و این تخفیف برای اسنادان پوهنتون و محصلان به ۵۰ فیصد می رسد.

وی علاوه میکند:

همچنان به اساس هدایت دولت، آریانا تجویز گرفت، تاکرایه رفت و آمد بین کابل نیویارک و نیویارک کابل، بصورت استثنایی ۷۶۳ دالر باشد، این تکت های دوطرفه حداقل ۱۴ روز و حداکثر ۴ ماه مدار اعتبار می باشد، البته مسافران از کابل تالندن یا فرانکفورت و باز گشت ذریعه بوینگ های آریانا و از لندن و فرانکفورت تا نیویارک و بازگشت توسط طیارات دیگر کمپنی ها، بدون وقفه پرواز می نمایند.

ازسپم گیری آریانا، در معرفی افغانستان به خارج و خارجیان می پرسم بناغلی سرور، میگوید:

موسسه آریانا افغان هوایی شرکت بدون شک در معرفی کشور مانقش بسیار فعالی در خارج داشته است، برق ملی جمهوری در بالای طیارات آریانا نقش شده و در همه شهرهای دنیا می رود، بروکشور ها و بوسترهای رنگارنگ، از مناظر زیبای کشور بوستگارت ها، جنتری و امثال آن، فعالیت های است، که آریانا برای معرفی افغانستان به جهان و جهانیان انجام داده است، جنتری های ماکه چند سال قبل عکس البسه های محلی افغانستان در آن نشر شده بود، از طرف خارجیان سخت استقبال گردید، به همین ترتیب مناظر، گلها، حیوانات و امسال صنایع دستی افغانستان را توسط جنتری های خویش به مردم معرفی نموده ایم، دفاتر آریانا در شهر های خارج، خود سهم گیری دیگر این موسسه در معرفی افغانستان است.

بناغلی علی سرور، در مورد پروگرام های انکشافی آریانا، میگوید:

در نظر داریم، تاپس از مطالعه خطوط پرواز طیارات آریانا را تا کویت، پکننگ، کمتندو، بنکالا و جاپان نیز توسعه بخشیم.

در اخیر از مدیر تبلیغات آریانا می خواهم تادرباره تاریخچه این موسسه نیز کمی روشنی اندازد، وی میگوید:

بیست سال قبل، اوایکه قاید ملی ما بناغلی محمد داؤد، زمام امور صدارت را به عهده داشتند، بحیث یگانه موسسه هوا یی کشور تاسیس گردید. چون در آن زمان تهیه پرسونلی که بتواند امور مربوط هوا نوردی را پیش ببرد. خالی از اشکال نبود، عمده پرواز ما به چند نفر پیلوت، معاون پیلوت و انجنیر مخابره هندی محدود می شد، طیارات آریانا در آغاز سه طیاره دی سی - ۳ داکو تاکه هریک گنجایش ۲۸ نفر مسافر و داشت بود.

نخستین پرواز آریانا به داخل کشور، پسوی مزار شریف، کندهار و هرات بود که در برج ثور سال ۱۳۳۴ - آغاز یافت. سرمایه شرکت در آن زمان ۴۹ فیصد از اندیمار و ۵۱ فیصد از افغانستان بود.

موسسه هوایی ملکی در راه انکشاف آریانا کمک نمود و بعدا داریانا افغان هوایی شرکت یک طیاره دو ماشین دیگر و دوطیاره چهار ماشین دی سی ۴ و بعدها دوطیاره دی سی

۶ را تهیه دید.

وی علاوه میکند:

- در سال ۱۳۳۵ به مقصد بمیان آمدن یک سیستم حمل و نقل عصری قرار دادی با همکاری بین المللی امریکا با شرکت پان امریکن به امضا رسید.

آریانا آهسته آهسته انکشاف یافته و - پرسونل افغانی را تربیه نمود. نخستین بار در سال ۱۳۳۸ سه دختر افغان، به مهمانداری طیارات این موسسه پرداختند.

بالاخره در سال ۱۳۴۷ یک طیاره بوینگ ۷۲۷ خریداری نمود. در سال ۱۳۴۸ طیاره بوینگ دیگری به آریانا تسلیم داده شد و در سال ۱۳۵۰ تعداد طیارات بوینگ آریانا به دو عدد رسید و بعدا یک طیاره عصری بوینگ ۷۲۰ نیز تهیه و خریداری کرد.

وی در اخیر می گوید:

- خوشبختانه امروز همه فعالیت های آریانا توسط انجنیران متخصصین و مامورین خود افغانستان اداره می شود.

در شماره های دیگر، مایبای صحبت پیلوتان، مردانی که در هوا زندگی می کنند، با هوا در نبرد اندو خاطرات شیرینی دارند، می نشینم و شما را، بالحقه به لحظه پرواز، آشنا می سازیم.

بهار حرکت

تخم و باریک ترین نهال بی ثمر بهمانند... چیز را که بسیار لازم داریم عبارت است از امس و از ذیل:

۱- خوش بینی که بدینی مرادف است به عقم و ناکامی.

۲- اعتماد بخدا و بخود.

۳- محبت که ضد آن بغض است و بغض مبعوض ترین کلمات اجتماعی است.

۴- اتفاق که شدن خلاف و نفاق و شقاق است و خود این الفاظ مکرره را می شناسید.

۵- تواضع که ضد آن کبر و عجب و خود بینی و خود خواهی و بر رویی است.

۶- وطن دوستی که ضد آن خود خواهی است و همیشه خود خواهی عنصری بوده است که بمقابل دوستی و دیگر فضایل اجتماعی قیام نموده است.

بیانید که درین بهار قلمی در راه پیرایه بیاع خود بشیم و مردانه وار بگو شیم.

به شبستان چه می کنی به بستان خرام کن بگل تنهت فرست بگلین سلام کن بگل از زبان مل پس آنگه پیام کن که زخم فراق را بوصل التیام کن که چون عارفست شده دلم خون زانتظار



مردی از پشت پرده

بکرز از نزدیک شوره خانه می گذشتم... در آنجا آنوقت عاباروت می ساختند... ناگاه صدایی بگو شم رسید... صدایی بگو شم رسید... همه جالب زید... مردم به دویدن پرداختند... من هم دویدم، لحظه بی بعد، به آنجا رسیدم، باروت هادر گرفته بود، دوتفر کشته شده بودند...

دل هرابار، که از آنجا می گذرم... این خاطره بیادم می آید...

از جایش برمی خیزد، میگوید، من می روم... با او دست میدهم... دستانش کلفت و گوشت آلود است او می رود... و من هنوز به فکر دست های او هستم... دست که چون ماشین های حساس، کتاب هارا زیبا، سریع و نفیس پوش می کنند.

لاریستی



فصل چهاردهم

اثر : م. ت. آی بیگ

ترجمه : ح. ش.

علیشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شیوگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و مینه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت ازگف رفته «ادوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دوستان همان سال براساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج منگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

(چشمان سیاهش که بلای جان منند، عاشق شیدای خویشم ساخته اند. ای نسیم صبحگاهی که آرام سویش میوزی، عرض دلم را بوی بازپرسان !

ای کاکلی ها که سویش پرواز میکنید، بوی بگوئید که من درانتظار که بسر میبرم؟ مجنون هم، مانند من ... اینهمه سال و ماه طولانی، در آتش هجران نسوخته است.

دوستم، اینهمه بر تارهای دلم زخمه مزه، و پرده از رازم بر مدار. بعد از این دلدار خراتی خویش را ... حتی در خواب هم نخواهم دید. ارسلانکول کلاه خود را بدست گرفته گفت: (بگذار - بابا ...) و مانند کسیکه امید خود را از چیزی قطع کرده باشد، دست خود را تکان داد، و یکی دو گام گذاشته بانوعی انفعال متوقف ماند.

در برابرش گروهی از آدمها استاده بودند و بسویش نگاه میکردند. در جمله آنها علاوه بر استادان چند لحظه پیش، دو سه شخص ناشناس نیز دیده میشدند. یکی از این آدمهای ناشناس که باقیافه بزرگوارانه خود مورد توجه بیشتر دیگران قرار میگرفت و لباسی نیکو پوشیده بود، با تیسری ملایم گفت:

- جوان خوب، برای چه سرود را پس کردی؟ ما میخواستیم باز هم بشنویم، مگر چنین نبود؟ بسوی استادان نگاه کرد. استاد پیری که ورق کلان طرح بنارا در دست داشت، با اشاره سر تصدیق کنان گفت:

- آری، برادر، تو با سوز و درد دل سرود میخواندی. آن شخص باز هم گفت:

طبعاً، ما از سوز و گداز واقعی سرود هایت احساس لذت کردیم. در حقیقت در دو آلام قلبی، برای سرود جان می بخشید.

ارسلانکول بعد از این برخورد، کمی خود را استوار نگه داشت و دست بر مینه نهاده حرف زد:

- جناب، این چاکر کمینه شما سراینده نیست. مرا بیش از این خجالت ندهید، متنباً فقط گاهی با خود غم میکنیم ...

آن شخص باز هم او را مخاطب ساخت:

- نخیر، بی پروا بسرای و بکار خود ادامه بده، تا که همگان از آن بهره مند گردند. چشم ارسلانکول به کارگرانی افتاد که به صرف و انتقال دادن خشت و سنگ بودند. فهمید که کار شروع شده، بنابراین (بخشید)

گفت و سرعت از آنجا فرود آمد.

هنگامیکه ارسلانکول بیلا خشت نقل میداد، دستخوش تعجبی شدید گردید؛ همان شخص در حالیکه دامن چین گرانها و توك آستین خود را پر زده بود، با جدیت و صمیمیت مصروف کار بود و خشت و گچ به استادان پیش میکرد. جوان چشمتارا کوچک ساخته بوی چشم دوخت و شانه خود را تکان داد: (خودش به عاملان کلان میماند، اما کردارش طوری دیگر است! ببینم، آیا خواهد توانست با این طرز کار مدتی مقاومت کند!)

ارسلانکول هر بار بدقت سوی او مینگریست اما هیچگونه ضعف و فتوای در کار او نمیدید، برعکس بر چهره عرق آلودی تارفته شور و علاقه نسبت بکار بیشتر احساس میکرد. سرانجام ارسلانکول نتوانست تحمل کند و شخصی را که با وی از بالا بیابین فرود می آمد (تو نگه ای) زد و در حالیکه از سرعت گامهای خویش کاسته بود، بیلا اشاره کرد:

آن شخص گیس که اینهمه باشور و علاقه کامیکنده؟ یا اینکه مانند مالز سرکار میترسد؟ قاسم قاسم ...

- وای گمراه تو هنوز او را نمی شناسی؟ قدمهای خود را مست تر ساخت.

- نه، پس او کیست؟ - آن شخص حضرت نوایی اند. غالباً اینجا می آیند و همینطور با حوصله مندی و شهامت کار میکنند.

ارسلانکول بهت زده استاده شد، و خود بخود زیر لب گفت: (نوایی!) و آنگاه بعقب برگشته نگاه کرد و چشمان خود را که سرشار از نوعی مهر و صمیمیت بود، بیلا دوخت.

فصل پانزدهم

در کنار یکی از اطاق های زیبا یی که به امتداد دیوان بنا یافته بود، گروهی از مردمان گوناگون گرد آمده بودند. پیر مرد محافظ، صحن چهار کنج و هموار آنجا را با کمال دقت و احتیاط بدون آنکه خاک بر انگیزد جاروب میکرد. ریشش شانه شده و هموار بود، اما گونه اش پسان گونه پیر مردانیکه هر روز صبح کمی تریا له میخورد و بعد از آن شیرینی بیشتر میل میکنند تا بتوانند - دشواریهای روزانه را در جهان تخیل خود آسانتر بگذرانند، زرد رنگ و بی خون بنظر میرسد. او بر دسته جاروب انگا نموده -

نگاهی از پایین به آدما افکند. با دیدن آشنایان خود نزدیک آمد و با حالتی آمیخته به تعجب گفت:

شگفت آور است چنا ب علیشیر از یک هفته بدینسو در ((چهل دختران)) (۱) - بودند. در آنجا باطی جدید بنا میشد. به هرات شبانگاه بر گشتند، نمیدانم مردم از کجا خبر شدند؟

یکی از دهقانان خنده کنان گفت:

شاید خود شان در خواب برای ما بشارت داده باشند.

رنگریزی بادستان نیلگون خود مطمئناً اظهار داشت:

جای تعجب نیست ... زیرا قلب نوایی همیشه با قلب مردم پیوند دارد.

درین موقع کسی طور پیهم عطسه زد.

گواه حق است! - محافظ پیر به رنگریز نگاه کرد و به جدیت گفت بدر زمان حاضر انسان دیگری به پاکی چنا ب نوایی وجود ندارد و بکار خود مشغول شد.

در حالیکه آدما مشغول گفتگو با هم بودند و راجع به کارهای زندگی و صفات گزیده نوایی صحبت میکردند، شاعر گره (جهه طلا دوزی) ویژه امیران را در برداشت در صحن حویلی پیدا شد.

همگان دست بر سینه نهاده تعظیم بجا کردند. نوایی سلام آنها را پاسخ گفت - سرعت گام برداشت و به خانه بزرگ داخل شد. آدما جلوی در جمع شده بجستوی و رفهای خوش در جیب ها و لای دستارهای شان پرداختند. از یکی از خانه های پوسته بهم یک منشی جوان و مغرور بیرون آمد و خطاب به مردم گفت:

(صبر کنید: صبر کنید) و بعد از آن بخانه ای که نوایی داخل شده بود، قدم گذاشت و پس از سلام بشاعر اظهار داشت:

امروز مردم خیلی زیاد آمده اند، آیا می توانید همه آنها را ببینید؟

منظور شما را نفهمیدم، چه میخواستید بگویند؟

سخاطرم رسید اگر فرصت مساعد شود کافی ندا شته باشند، برخی از مراجعین را امروز مرخص نمایم، تا روز دیگر بایند. نوایی با وضعی استیلا آمیز او را مخاطب ساخت:

بارک الله با این غیرت و شهامت که در شما می بینم!

منشی جوان چشمان خویش را بر زمین (۱) مو ضعی است نزدیک هرات.

درخت و دريك لحظه چند بار سرخ و سفید شد.

نوایی بالهجه ای ملایم و جدی گفت:

«تو هنوز نو جوانی، شاید هم رو زی بدرجات بلند ارتقا یابی. این نکته را باید بخاطر بسیاری که هیچ خبر دهنده بامردم این طور معا مله نمیکنند.

منشی سر خود را یز حمت بر داشت. مددکنان خواست از آنجا بیرون بروند اما نوایی او را متوقف ساخته دستور داد تا آمدن همکاران دیگر آنجا بماند و باوی مساعدت نمایند منشی کسی جانگر فت و درکنار میزپستی که لوازم تحریر بالایش قرار داشت دوزانو نشست.

نخست يك مرد دهاتی میانه سال کسه لباسهای زنانه در برداشت و کلاه چر کین خود را تا سر چشمها پایین آورده بود دست بر سینه نهاده داخل شد و زیر تاثیر صلابت آنجا دستخوش سراسیمگی گردید.

نوایی با روشی صمیمانه گفت:

«بنشین، مطلب خود را بگو.

دهقان نزد يك دروازه دوزانو نشست و کلاه خود را کمی با لاذ:

«عصبیتی گریبا نگرم شده بود از... اسبزار بدینجا آمده ام... قصه من بسیار دور و دراز است آیا تما مش را بگویم؟

نوایی با خنده پاسخ داد:

«بگو.

«در بساط خوشی فقط يك اسب داشتم چندان اسب بدی نبود، بدرد کار ما میخورد. روزی از روز ها تمیدانم برای چه، یکمرد سیاهی سواره به دهکده ما وارد شد. پسر خردسال زیبایی نیز در عقب وی بر اسب نشسته بود... من اسب خود را شسته و آب میدادم، او رو برویم استاده شد و بمن گفت: (زود اسبت را زین کرده در اختیار من قرار بده، تا این برادرم بر آن سوار گردد و بزودی از هرات بر خواهم گشت و اسبت را برایت باز خواهم گردانید.) من عذر آوردم و گفتم: (يك جوان حالا موقع کار است، ممکن نیست. گوشه کنی تا از کسان دیگر بدست آورید، اگر بدست نیامد، همینطور به راه خود ادامه بدهید، با این اسب تندرو خود حتی میتوانید تادریای شور خود را برسانید) اما او گفت: (نه، اسبم در موقع شکار خیلی زیاد تاخت. تمام هرات را میشناسند، از اصیل زادگانم) چون از زمان پیشین این يك تما مل است که برای عاملان اسب و غره میدهند، منم بنا چار زین را بر اسب نهاده، جلوش را بدست او سپردم... مختصر اینکه دو ماه میگذرد از آن... اصیل زاده نامیاس نا و نشانی نیست در روز قبل سوار مرکب بشهر هرات آمدم. در تمام کوچه ها گشتم و از هر کس پرسیدم، اما از کجا پیدا شود:

گوئی مصیبت وارد آمده کافر نبود که فلاکت دیگری گریبا نگرم شد: سه روز قبل مرکب را بر سر قوت بردند. هر قدر دروازه محاکم را گویدم، هیچکس عرایضم را نشنید. حالا فقط بشما روی آورد و ام چنا ب. دهقان آمی عمیق گشید. نوایی آهسته از جاتکان خورد.

«برادر، بهر تقدیر بلایی گریبانگیرت شده است حالا اینکه او اصیل زاده است و یاسیاهی، هر دو یکی است... اینکو که سیادان خیلی زیاد ند، خود آنها حتی برابر تازی شکاری نیز ارزش ندارند.

آیا تما مش را بخاطر داری؟

خودش گفته بود، تاج الدین...

نوایی به منشی دستور داد تا قبلیچ يك را بخواند. سپس خنده گنان دهقان را مخاطب ساخت:

«اسبت پیدا خواهد شد. هر گاه نام حقیقی خود را پنهان کرده باشید، علامت قیافه اش را خواهی گفت. اما جستجوی مرکب کدام سودی در بر نخواهد داشت. که میداند حالا او در کدام شوره زار میچرد و یادش کدام طویله بسته است آیا میتوانی به سرعت رفتن مرکب را برای ما اثبات کنی؟

آخ، این چاکر شما هر گز دروغ نخواهد گفت:

اگر خواسته باشید حتی صد نفر از کاروان مرا شهادت خواهند داد.

نوایی گفت:

«در صورتیکه چنین است، بهای مرکب را ما خواهیم پرداخت. اما بعد ازین خیلی محتاط باید بود. مردم سخن ارز شنیدی دارند که: مال خود را با احتیاط نگاهدار.

همسایه ات را دزد نگیر!

دهقان که عقلش برای درك سخنان نوایی قدنمیداد، سرا سیمه شد.

«این چه حرفی است؟ که میپرسد: «شما خبر يک اريد زيان آرا خودم متحمل شوم و دست خود را روی سینه گذاشت. قبلیچ بيك جوان قد بلند چهار شانه که بینی جنگ چون منقار باز داشت از دروازه شد...

نوایی طی چند جمله کو تاه مطالبه دهقان را برای او حالی ساخت و سپس بعنوان دستور گفت: (تا زما نیکه بقناعت این من مظلوم نیر داری، باید آرام بگیری، آن سنگ را حتی اگر در قهر جهنم باشد هم باید بدست آوری، و مجازا تش کنی!) قبلیچ بيك دهقان را تسلی داد: «مال شخصی را مانند سفیدی پیشانی منی اسب میشناسیم. یا من بیا.

نوایی آنها را متوقف ساخت. بهای مرکب را پرسید و به قبلیچ بيك هدایت داد

تابهای آنرا از ملازمان خصوصی گرفته بدعقان سپارد. دهقان که از شدت مسرت و خشنودی به هیجان آمده بود، تعظیم گنان از آنجا خارج گردید.

گروه مردم که اکثر شان دهقانان و پیشه وران بودند، یکی بعد دیگر برای امر به مطلب داخل میشدند. هر يك در خور حال خود، دردی، مشکلی، مطالبه ای و دعوایی داشت. نوایی سخنان هر کدام را با تحمل و بردباری شنید و معروضه های آنان را که توسط منشی خوانده میشد، بدقت استماع نمود. فکر تند او قادر بود گروه مشکلات را باسانی بکشد. بدعوای واقعی را از اتهام و حقیقت را از باطل بر سر عت تفکیک نماید.

بعد از ظهر از تعداد آدمها کاسته شد. نوایی عده ای از ملازمان را گرد آورده به اجرای یکسلسله امور کتابت مشغول ساخت این ملازمان هر چند وظایف کوچک داشتند در حضور نوایی با کمال جدیت و علاقمندی کار می کردند. اما با آنهم معرور بودند و خود را مستقل میدانستند و وزیر و شاعران را حتی در...

(تاتمام)



قصه‌ای از غصه‌ها



وقتی مادرم مرد. پدرم بعد از چند ماه از مرگ مادر م‌با دختری که قبلاً او را می‌شناخت عروسی کرد و من بی خانمان و در بدر چون تشنگان به جستجوی چشمه از سر و معیت بودم تا لحظه بیا سایم و گرمی دست‌نوازش. مری را در وجودم احساس گنم پدرم برای ارضای هو شش برای جا مه پو شاندن به آرزو های سرکوب شده اش بسوی زن جدیدش شتافت و زندگی خوشی را آغاز کرد.

من ادعا نمی‌کنم که چرا پدر م‌زن گرفت و عروسی کرده، بلکه با صراحت می‌گویم چرا از محبت پدری در وجودش زده باقی نماند چرا نوازش های پدری در او خشکید و جایش را به بی‌مهری و سنگدلی خالی کرد. و علاوه بر آن وظیفه را که پدر در مقابل فرزند احساس میکند بکلی فراموش نمود و مرا بعد از عروسی به عنوان فرزند بی برادری که ظالم تر از خودش بود سپرد.

وقتی از یک جهنم به جهنم دیگر با گذاشتم زندگی ستیزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت و جنگ را بامن دارد. وقتی بمنزل گاکایم رفتم زن گاکایم به عنوان اینکه «تو نان خور» هستی همه کار منزل را بالایم اجرا میکرد، می‌روفتم، می‌شستم، اتو می‌گشیدم - جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خریدن در جمله و تقایف شافه من محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر از من بود بر من حکم میکردند که فلان کار را بکن آن لباس را بشوی و اتو بگش و... از شما

و چرا گفتم. پدرم بعد از چند ماه از مرگ مادر م‌با دختری که قبلاً او را می‌شناخت عروسی کرد و من بی خانمان و در بدر چون تشنگان به جستجوی چشمه از سر و معیت بودم تا لحظه بیا سایم و گرمی دست‌نوازش. مری را در وجودم احساس گنم پدرم برای ارضای هو شش برای جا مه پو شاندن به آرزو های سرکوب شده اش بسوی زن جدیدش شتافت و زندگی خوشی را آغاز کرد.

من ادعا نمی‌کنم که چرا پدر م‌زن گرفت و عروسی کرده، بلکه با صراحت می‌گویم چرا از محبت پدری در وجودش زده باقی نماند چرا نوازش های پدری در او خشکید و جایش را به بی‌مهری و سنگدلی خالی کرد. و علاوه بر آن وظیفه را که پدر در مقابل فرزند احساس میکند بکلی فراموش نمود و مرا بعد از عروسی به عنوان فرزند بی برادری که ظالم تر از خودش بود سپرد.

وقتی از یک جهنم به جهنم دیگر با گذاشتم زندگی ستیزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت و جنگ را بامن دارد. وقتی بمنزل گاکایم رفتم زن گاکایم به عنوان اینکه «تو نان خور» هستی همه کار منزل را بالایم اجرا میکرد، می‌روفتم، می‌شستم، اتو می‌گشیدم - جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خریدن در جمله و تقایف شافه من محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر از من بود بر من حکم میکردند که فلان کار را بکن آن لباس را بشوی و اتو بگش و... از شما

بقیه در صفحه ۳۷



«هسي» د پښتنو نو مو ټي تاريخي مشاعره ده
 «هسي» مشاعره څنگه پيل شوه؟
 د مشاعره ديو ولسمي پيرۍ په پای کی پيل او تر روانی پيرۍ پورې
 را روانه وه.

حبيب الله رفيع

پښتو مشاعري

څرنگه چې د(هسي) دنوموتی تاریخي مشاعري بنسټ همدا شعر دی نو ځکه ویلای شو چې د(هسي) مشاعره دیوولسمی هجري پېر ی په اواخرو کی پیل شوی ده. کله چې دخوشالخان خټک داینگلي شعر دده پوه افاضل زوی عبدالقادر خان خټک وتغوپه نودده شاعرانه غرور هم تحر ېک شو، که څه هم ظاهراً یی دپلارولۍ او مشرۍ په لحاظ له خپل پلار سره مستقیمه مقابله ونه کړه خو دخپل خواپه شعر په ویلو سره یی په غیر مستقیم ډول داوښوده چې نور کسان هم کولای شي چې قاسي خوج شعر ووايي ، خوله دی سره یی بیا هم دخپل شعر په پای کی دخپل پلار درناوی وکړ او نورو شاعرانو ته یی چلنج ورکړ چې هېڅوک داسی شعر نشي ویلی اودده همدی ادعا دده معاصر شاعران راوپارول اوتولو دسیالۍ په ډول د(هسي) مشاعره تعقیب کړه.

عبدالقادر خان خټک په ۱۰۶۳ ع کال زیږیدلی او تر ۱۱۱۸ هـ ق کال پورې یی ژوند یقینی پیل شوی دی اودا هم څرگندوی چې خوشحال خان خټک خپل پورتنی خوج شعر دخپل ژوند په وروستی برخه کسې او داسی وخت ویلی چې عبدالقادر خان خټک لوی شوی اود شعر اودادب په میدان کی پیاوړی شوی او هم د عبدالقادر خان خټک له شعر نه بریښي چې دده شعر دخوشالخان خټک په ژوندانه ویلی نودده شعر هم له ۱۱۰۰ هـ ق کال نه وړاندی کیږي.

عبدالقادر خان خټک چې کله دخپل پلار خوج شعر و لغوپه نوده دشعر ردیف په ځای وساته او یوازی قافیه یی ورواېوله اود : - (غمجن هسي، مین هسي) په ځای یی : (محزون هسي ، مفتون هسي ...) راوړ، ده دخپل دانش په دومره قوت ووايه چې په بلاغت ، فصاحت او ادبی متره کی یی دپلار له شعر نه کم نه دی او دادی:

لکه زه په یار مفتون یم ، بل به نه وی مفتون هسي
 لکه زه په پسی محزون یم ، بل به نه وی محزون هسي
 پرون غیر په غیر له یاره، نن تر منځ شوه هیوادونه
 دا انصاف دزمانی دی ،چی نن هسي، پرون هسي
 په کاته دسترگو زړه وړی ، په خبرو ځی صبر
 دجهان په منځ به نه وی ، سحر هسي ، المسون هسي
 په قیامت به هم په هوښ ، دمحببت لیونی نشی
 نه بی دو غ شم بی لیدنه ، زمانه دی جنون هسي
 خط په منځ ددلیبراغی ، شور دزړه په بازار گم شو
 چې دحسن پاچا لیر دی ، ددی خط دی مضمون هسي
 دژوندون فایده دانه ، چې لیدن کو ی دښکلیو
 چې یی دافایده نه وی ، مرگ بهتر تر ژوندون هسي
 آینه دخپل زنگون وماته جام جهان نما شوه
 ځکه سرلرم تل ایښی ، دفکرت په زنگون هسي
 ددنیا په دښمنی کی ، عیسی ولاړ شو تر آسمانه
 په دوستی کی یی لای ، تحت الثری ته فارون هسي

داغزل په پښتو ژبه، چې بیان عبدا لقادر کـــ

دروغجن یم که بی خانه، وایی بل یو پښتون هسي

موا همدی شاعرانه غرور معاصر شاعران راوپارول او دهر شاعر غورته چې دا نغزله ورسیده دده دشواب اومقابلی په لټه کی شو، ټولو هڅه وکړه چې پوخ ، خوږ اودده دشعر انډول شعر ووايي اودا هم وریاده کړی چې ددی زما شعر تر تانه ښه دی نو ستالا په بی ځایه وه، لومړۍ دامقابله دده له خپلی کورنۍ ته پیل شوه اوبیانو دسیمی ډیسرو شاعرانو برخه پکی واخسته چې موږ به یی بمونی په راتلونکو گڼو کی وړاندی کړو.

لکه زه په یارمین یم ، بل به نه وی مین هسي
 لکه زه پسی غمجن یم ، بل به نه وی غمجن هسي
 هم می ووژنی په خپله، هم په ماباندی ژړاکا
 څه ښه یار دی ، ښه یی مینه ، وژل هسي ، شیون هسي
 مخ یی درست سره گلزار دی ، رنگارنگ لری گلونه
 تفرج دپیار گوره ، پکی نشته گلشن هسی
 زړه داغدار غرقه په وینو ، لاله گل و ته وگوره
 هېڅ شپیدنه دی راوړی ، له ازله گلشن هسی
 تو روزللو ته یی گوره ، ښایسته دواړه رخساره
 دجهان په باغ کی نشته ، سنبل هسي ، سمن هسي
 لکه زه یی ننداره گرم ، ورځ اوشپه په خپله ځوله
 خوارمجنون لیدلی نه ؤ ، په درست عمر دین هسي
 که دگل پانی یی خط گری ، لابه هم باندی څرخیزی،
 دانا زک بدن چی ستادی ، دچا نه دی بدن هسی
 که یی رسم یایی دو ددی ، یاوا دهندوگیسی
 چې له یاره سره کښی ، څوگ به وگا سوختن هسي
 چی څوگ ټاپ در پسی وگا، سره ټک وهی لاسونه
 دا ژوندون دی مردن نه دی ، که دیوشی مردن هسي
 دارام ، آرام می بیاموند، ستا په غولی کی خوشاله
 خوښ له بخته له قسمته ، چې یی راگروطن هسي
 چې خوشال خټک یی وایی ، په پښتو ژبه خبری
 په پارسی ژبه به نه وی، که پوهیږی سخن هسي

پورتنی شعر دپښتو د ادب پلار خوشال خان خټک ویلی او خپل شعری قوت یی پکی ښودلی دی نوځکه یی په پښتو شعر کی څو ساری هېڅ نه وینی حتی په دری کی یی هم بی ساری بولی.

خوشال خان خټک په ۱۰۲۲ هـ ق د ۱۶۱۳ ع کال د خټکو په اکوپه کی زیږیدلی ؤ او په ۱۱۰۰ هـ ق د ۱۶۹۱ ع کال کی مړ اوپه (سرای) کی خښ شو، نوکه ده داپور تنی شعر دخپل ژوند په وروستیو وختو کی ویلی وی هم ټوله ۱۱۰۰ هـ ق کال نه خو هرومرو وړاندی دی له دی کبله ددی شعر دو یلسو وخت دیوولسمی پېرۍ وروستی برخه بللای شو.

از گل احمد زهاب نوری

سراجی، بازار تنگ و باریکی بود، با پیزارهای رنگارنگ

داود صحاف سالها است به همان
کوچه میرود و سالها است همه او را که
روزی کاکه آن کوچه بود می شناسد

* گذشته ها، قصه ها و خاطره ها از سراجی ...

زمان ، بین جوانان معمول بوده، گفت:
من نیدانم چند سال قبل بود، پنجاه
سال ... پنجاه و پنج سال یا بیشتر از آن...
که در آنکوچه بدینا آمدم ... کودکی ها یم را،
در سراجی گذراندم، گر به خوانده ام، در همان
دیوار های بلند و کج و پیچ گذشت ،
روز ها و شب های مستی و بی خبری را، در
میان همان مردم سپری کردم و روزی رسید،
که جوانی بیست و پنج ساله شدم.. باز هم
به همان کوچه می رفتم..
آفتاب رخ کوچه سراجی ، جایی بود، که
ساعت های بیکاری خود را، در آن میگذرانیدیم..
کبوتر های رنگارنگ از عصر ها تا تار یکی
شب ، تفریح و سرگرمی ما بود .. و هر یک

بازار کوچکی است، هر طرف تکه های چرم
به چشم میخورد ، اینجا و آنجا تکه تکه دکان
های بنجاره است... در تنگای کوچه، دکان های
(پیزار دوزی) قطار دیده می شوند... پیزار
های گلداز ، پیزار های بی بی، پیزار های چپه
افغانی ، پیزار های یک گله ...
مردان بسیاری ، درین بازار تنگ و باریک
دورفت و آمد اند ...
مردانی بالنگی های رنگارنگ ، شال ها ی
ابریشمی ، با حاشیه های زیبا.. و پیزارهایی که
غزغز صدا میکند ...
یکی بگوش دیگری میگوید :
- امروز عروسی است ! .. عروسی داود
صحاف ...

مردی، از پشت پرده زمان قصه میکند

اما ...
بله امروز، اوفتاده است ...
به چشمان این کهن مرد کابل نگاه
می کنم ، دنیای از رازها در آن نهفته است،
سرگذشت ... افسانه و درمیان دو چشم
عمیقش ، غمی گنگ ... غمی که از صدایش
احساس می شود ...
از اومی پرسم :
- در زندگی ات، چه غمی داشتی ؟ غمی که
تا این حد ترا افسرده ساخته..
- لبخندش ، یکباره محو می شود، چشمانش
اشک آلود می گردد... می گوید:
- تو خبرنگاری ؟
- با تعجب می گویم :
- نه !
- میگوید :
- آخر او مرد ... مرگ او .
سکوت میکند ، حالت دیگری دارد... چون
دیوانه هابه نظرمی خورد ، از آن مهربانسی
چند لحظه قبل، اثری در او نیست ... میدانم
او غصه ناک است .. من هم سکوت می کنم ...
ولی او یکبار به حرف می آید ...
میگوید :
- بسم ، بسم ، جوان مرگ شد، در ۱۴
سالگی مرد، مرگ او ، مرا شکست داد ، دیگر
در کوچه ماهمه میدانم ، که من مرد شکسته یی ام.
همه می دانند ، که آن مرد شاد و سر خوش
دیروز نیستم .
باغم او ، منم غمگین می شوم ... از زندگی
خانوادگی اش می پرسم ، میگوید :
- فعلا چهار فرزند دارم .. بزرگتر یسن
آن هادختر است ... شوهر کرده ..
با او گفتگو ام را ادامه میدهم ... دقایقی
بعد ، از این مرد ، می خواهم ، تا خاطره یی ،
از خاطراتش را برایم قصه کند ... ۱ و
میگوید :

میگویم :
- سعادت چطور است ؟
می خندد .. خنده شیرینی دارد ... گذشته
سالها ، شیرهای پست و بلند زیادی، بر
چهره اش، بجا گذاشته ... اما او هنوز مرد
شادی است... میگوید :
- در اوایل فقط ۱۶ - افغانی معاش داشتم
و امروز ، عایدم ماهوار در حدود شانزده صد
میرسد ... خوب است .. گذاره میکنم ...
کاکا داود صحاف ، بروی چوکی حر کتی
می کند، پاهای کوتاهش را، بالای همد یگر
می اندازد ، از چاک بالابوش پیراهنش دیده
میشود ... او هنوز همان مرد قدیم ۱ ست...
پیراهن .. تنبان کلان و رنگ های شوخ...
می پرسم :
- در جوانی ها ، چه سر گرمی یی داشتی؟
خیلی زود جواب میدهد، میگوید:
- در آن وقت ها ، توپ بازی بسیار رواج
داشت جوان های سراجی ، همه به میدانی
جمع شدیم و توپ بازی می کردیم... کبو تر
بازی ، بونده جنگی و کیک بازی از تفریح های
دیگر ما بود .. من (سایره) داشتم، فقط
(سایره) نگاه میداشتم ..
می پرسم :
- سایره چگونه مرغی است ؟
میگوید :
- مرغ زیبایی است .. من آنرا بسیار
خوش داشتم سایره من بسیار قدیمی بود...
سایره های کپته ، بسیار ارزش دارند..
کاکا داود صحاف ، مرد خوش مشرب است
همه او را دوست دارند ... وقتی از دوستانش
راجع به او چیزی می پرسم، همه از او تعریف
میکند... میگویند :
- مرد خوبی است ... بسیار خراج بود ...
پول زیادی پیدا کرد اما همه رابه کاکگی خرج
کرد... بهمانی داد، تفریح و ساعت تیری کرد..

بنامی یاد می شدیم ... کاکه فلانی ... محمود
کبوتر باز .. عبدل سرخه وو..
در برابر دکان های سراجی ، قفس های
«کیک» دیده می شد ، صدای (تک تک)
بوده، باغریو مردم در هم می آمیخت و غزغز
پیزار های جوانان ، آهنگ خوش آیند و
و غرور آمیزی داشت ..
درین سن بود، که من عروسی کردم ...
عروسی من بسیار مجلل بود در آن زمان
ده هزار افغانی تویانه می گرفتند ... عصر ف
عروسی بدوش داماد بود ... پدر عرو سرباید
مقداری زیورات به دخترش میداد.
- سزنده هارا ، از خرابات می آوردیم ..
شب خینه (مسخره های ساین) بدنبال تخت
خینه براه می افتادند و باتبله و دهل ، مردم را
شاد می ساختند ..
و روزی که من عروس را به خانه ام آوردم،
درست چهل هزار افغانی ، خرج کرده بودم..
چهل هزار افغانی ..
این جمله را با غرور تکرار می کند ،
می پرسم :
- چهل هزار افغانی پول بسیاری بود؟
میگوید :
- بله ! .. بسیار زیاد بود ... آخر ما یکسیر
برنج را ، یکدرویه می خریدیم ...
او را امروز کاکا داود می گویند ... کاکا
داود صحاف در کوچه سراجی بسیار
مشهور است ...
میگوید :
- خیر است ... من صحاف هستم ...
سالهاست این کار را دارم .. روزگاری در
مطبوعات این شغل را به عهده داشتم، آنوقت
ها، مطبوعات فقط ریاستی بود .. کشکی ..
سلجوقی، بزواک ، قدیرخان، یکی بی دیگری
آمدند و رفتند و من هنوز هم، صحاف مطبوعات
بودم ... امروز هم صحاف هستم ... در این
موسسه آن موسسه کاری کنم ..



شاهلی داود صحاف

بقیه در صفحه ۴۹

با آمد آمد بهار ، دشت و صحرا زیبا می شود ، سبزه و گل از خاک سیاه سر می کشد ، طبیعت زیبا و دل انگیز جلوه میکند . لاله هم در آستان بهار سبم میگیرد و این گل وحشی تداعی کننده خاطراتی می شود که یکی از آن داستا نیست که اینجا می خوانید .

لاله های

دشت

بر بستر لاله های وحشی دشت که خون تن داغ و تب کرده خورشید را میگیرد و سرخ و آتشین بودند دراز کشیدیم

لاله های وحشی جفت جفت در کنار هم از سینه بردرد زمین سر برآورده بودند و نسیم بهاری تن نرم و لطیف خود را مانند خیال زودگذر و نا پایداری برهنه آنها میساختند ... لاله های سرخ یواش یواش نهم نزدیک میشدند و انگار هم نجوا میکردند !

یکدانه گل چیدم و بسوی تود در دراز کردم برای شغتی و گفتی :

- تو عمر او را تپا کردی ... نگاه کن در کنار او لاله ای دیگری سرگردان و بازیچه باد است شاید جفت او باشد ... شاید آنها هم از عشق قصه ها دارند ...

گفتم !

- مرا ببخش

لاله سرخ و وحشی دشت را لای موهای موج توفرو بردم

و نگاهم را در نگاه تو گره زدم ... لبخندی زدی و ... دنیا بروی من لبخند زد ! ... جسور و بی پروا شده بودم ...

دست بسوی تود را ز کردم چک به موهای تنم و لبان سرخ ترا که هر رنگ لاله های خونین بود بوسیدم ... این اولین بوسه من و تو بود ... نمیدانم چقدر طول کشید زمان از حرکت باز باز ماند ... خورشید بر سینه آسمان میخکوب شد ... و یکدنبالذت در گهیم دوید ... قلبم دیوانه تراز همیشه به پیش در آمد ... فکر میکردم دنیا را با همه هستی و نیستی اش در چهره یکن زده زیبا ... بشکل تو در آورده و در میان بازوان من رها کردند بودند ...

اما ترا اولین بوسه عشق دچار ترس و وحشت کرد دیدم که اضطراب و قلب کوچک تو چنگ انداخت ...

گفتم :

- چرا میترسی !

جواب ندادی ... و آنوقت یک دانه لاله چیدی و بطرف من دراز کردی :

- بین چقدر قشنگ است :

- اما شاید جفت داشته باشد !

- جفت آن یکی است که تو تپا هستی کردی ... لای موهای من است ...

گلبرگ لطیف لاله که بلطافت گونه های تو ! و پوست تن خوش اندام و دل فریب تو بود میان موهای تو هنوز زنده و شاداب بود ... گلبرگهایش را باخون رنگ زده بودند ...

باخون خورشید و باخون زمین ... زمینیکه بروی آن آغاز و در سینه آن زندگی ختم میشود ...

من و تو در میان خوشترنگ بهسادی دراز کشیده بودیم آسمان صدف زیبا خالی از ابر بود ... و خورشید یکه تاز بر سینه پنهان و آسمان میدوید ...

همه چیز زیبا بود ... اما نه به زیبایی تو ... تو مانند فرشته ای بودی که از آن بالا ... از آسمان به زمین خاکی ما گام نهاده بودی ... نمیدانستم موهای ترا چشمان ترا ... کجای ترا تماشا کنم ... به چه چیز حسد میورزیدم ...

دست بدست هم دادیم و از راه باریکی که بر یکدیگر پوشیده از گل دشت خط کشیده بود روان شدیم ... توسعی میکردی لاله های دشت زیرا پاهای قشنگ و خوش تراشت نشوند ...

رفتیم تا کنار دوتپه بزرگ رسیدیم ... گفتم نگاه کن ... دشت پر گل مانند یکن خفته است ... و این تپه مانند پستانهای بر جسته است !

باز سرخ شدی ! ... خجلت زده و شرمگین شدی ... سر بریز افکندی و بعد بخود جرئت داده و گفتی :

هرگز یکن زیبایی دشت پراز گل را ندارد ... به صفحه ۴۹ مراجعه شود

زبان شعر

توانه

گویم ترا نه و دل خود میدهم ز کف
سو ز م به آتشی و نگویم که سو ختم
دیگر خدا را ز من احوال دل میرس
لب را ز بیم آتشی سو زنده دو ختم
آن دل که زنده بود رو عشق و آرزو
با یک نگاه تند و جوانش فر و ختم

«سپنتا»

دوبیتی های مردم

دلم از دست تنهایی بجان است
غم هجرت بجان من گران است

ندارم طاقت هجران آید
که خون چشم من دایم روان است

از غم هجر تو من دیده گریان دارم
دور از تو بغدا سینه بریان دارم

در غم عشق تو ای سیم بدن
با خیال لب تو لب بدندان دارم

غم هجرت مرادیوانه کرده
به کنج های دلم غم خانه کرده

سرابی و جودم را غم تو
مرفته از من و بیگانه تو

لاله داغدار

امشب که شب خوش بهار است
ایام نشاط و کامکاری
ایسا قی میوش گل اندام
جامی، زره و فاشکاری

ایام بهار و لاله و گل
بی جام شراب خوش نباشد
در پای گلاب و سایه بید
بی چنگ و رباب خوش نباشد

بخرام بتا به سوی گلشن
جوش و طرب بهار بنگر
خواهی که شوی تو واقفا دل
آن لاله داغدار بنگر

ای مطرب آسمان خدا را
در فصل بهار و شاد کامی
با جلوه ماه و کبکشا نها
بفرست به عاشقان پیامی

کاین فصل بهار صاف و دلکش
خوش سبزه و مر غزار دارد
همچون دل داغده بدنه من
بس لاله داغدار دارد
اثر محمد محسن حسن سمگانه

م. کریم شیون

قافله گل

مهل یک نفس قافله گل آمد
بهر تکفین من شفته بلبل آمد
جسد غرقه بغونم ز دریاغ بجوی
سوخ عاشق کش من باجه تافل آمد
فصل گل میرسد و باز غویشم ببرد
یار گل پیر هتم باقد غی مل آمد
مخمل سبز شده فرسوده قافله ها
آن سفر کرده مگر باز به کا بل آمد
قدحی لاله پراز شیر بهاران تگرید
جوش گل هم نفس سوسن و سنبل آمد
شنو یداین چه نوالیست که در بادیه است
شیون من جرس قافله گل آمد

(کابل ۶ حوت ۱۳۵۳)

برای اینکه جوانی خود را از دست بدهد....
جوانی بهار زندگی است. و انسان فقط یکبار
این بهار را می بیند.... اما داشت هر سال بهار
در آغوش میگیرد.... زیبا تر و جوان تر میشود.
گفتم:

نه اینطور نیست زن زیبای تو و این که بهار
زندگی را باخته باشد... بهار حراوت
و گرمی زن و نداشت... بهار احساس زن را
ندارد....

سر برگردانده خندیدی و این لبخند تو
بود که بمن نیرو می بخشید.... و این لبخند
توست که همیشه مرا در برابر حوادث زمان
شکست ناپذیر و پیروز خواهد گردانید....
زنده خواهم ماند، زنده بغض تو... برای
خوشی خاطر تو... و برای اینکه لبخند در
چهره تو نمرود.

آنروز و روز های دیگر در آغوش تو
کردم. رگساره اینروز ها روزهای طلایی دوران
عشق پر شکوه ما بود. و امروز های بهتر از این
خواهیم داشت.... من چند روز دیگر پیش تو
باز خواهم گشت.

از آنروز بهاری که برای اولین بار با هم به
گردش رفتیم... آنروز خورشید خدا، لاله های
وحشی دشت و بهار زیبا ناظر اولین بوسه ما
بود.... بوسه عشق آلوده ما....

از تو خواهش میکنم رگساره که دیگر در
آن باره که در نامه خود اشاره کردی حرفی نزن.
این حرف تو بیهوده است!

«دیوانه تو، فرهاد»

پوسته رسان در زد. خدمه پیرنما را
گرفت.... بسوی اتاق دختر رفت و وقتی وارد
اتاق شد «رگساره» کنار پنجره نشسته بود.

رگساره این نامه برای شماست.
دختر از جایش پرید نامه را گرفت.... ولی
ولی چشمانش هرگز قادر نبود چلاتی را که
بر کاغذ نقش بسته بود، بخواند. از چند ماه
قبل در اثر یک بیماری مرموز ناگهان چشمان او
بشدت ضعیف و نابودی گرایید و روشنایی آن
مرده بود. تلاش دکتر ها برای معالجه او بی
نتیجه مانده.... او دوسه بار قصه دردناک
چشمپایش را برای دلدادہ خود نوشته بود....
.. بایک دختر دیگر ازدواج کن. همه راز
یاد ببر. یگروز بتو گفتم که بهار انسانها زود
گذر و نا پیدار است.... و بهار من گذشته
است.... من دیگر نه شگوفه های سپید را خواهم
دید و نه لاله های خونی دشت را.... و بهار نه
چهره و را.... و نه نگاه پر مهر و محبت ترا....
من قدرت و نیروی بینائی خود را از دست
دادم.... مرا فراموش کن.... و بسوی دیگری
برو دیگری که ترا سعادتمند کند....

فراموش نخواهم کرد روز هایی را که در
دشت لاله میچیدیم.... و بر شگوفه های بادام
بوسه میزدیم.... من گریز را بودم.... از تو
میگریختم و تو بدنیال من دوان دوان میامدی....
نفس میزدیم و زمین میفتادیم.... آنوقت بازوان
مردانه تو دور تنم می پیچید.... چشمان تو
جادویی میکرد....

فرهاد باورش شد.... چطور امکان داشت

(رگساره) چشمان زیبای خود را از دست بدهد....

وقتی رگساره نامه او را بدست گرفت....

به گریه افتاد زیرا دیگر نمیتوانست آنرا
بخواند.... این نامه از دلدادہ او بود و او
نمی توانست آنرا بخواند فریاد زد:

«دیوانه می شوم... نامه به کی بدهم تا
برای من بخواند!»

مادر رگساره پشت در اتاق بود.... صدای
او را شنیده بود بدون آمدن گفت:

«من نامه را برای تو خواهم خواند دخترم»
تو خوب خواهی شد رگساره!

«نه مادر... نه!»

و او خود را در آغوش مادرش رها کرد....
رگساره میگریست.... تن او در گورده در زندگی
ذوب میشد.... آب میشد و از چشمانش
میریخت.... چشمانی که دیگر جانی را نمیدید و
در سیاهی و تاریکی فرو رفته بود....

مادر گفت:

«اجازه بده آنرا برای تو بخوانم»

«اما مادر تو...»

«چه عیبی دارد دخترم که تو عاشق شدی ای!»

«ولی مادر من دیگر مال او نیستم. با او

نوشتیم که دختر دیگری را بجای من انتخاب کند

همه چیز را برای او نوشتیم.... دو هفته قبل باز

حمت زیاد آخرین نامه را نوشتیم»

«اگر او واقعا ترا دوست میدارد...»

«نه مادر این حرفها را زن... او حق
دارد از من چشم ببوشد و باید هم اینکار را
بکند.... یک دختر گور...»

«ساکت باش رگساره... تو بینائی خود
را باز خواهی یافت!»

«اینها همه حرف است... خودم شنیدم
که دکتر می گفت: دیگر کار از کار گذشته...»

حتی در خارج هم نمیتوان او را معالجه کرد....
با اینحال او را امیدوار کنید.... این حرفهای را
شنیدم مادر! و مادر هم گریست:

«دخترم... دختر زیبای من...»

«مادر نامه را بخوان...»

مادر نامه را خواند:

«بر بستر لاله های وحشی دشت که خون زمین، خون
تن داغ و تب گرده خورشید را مگسیده و سرخ
و آتشین شده بودند دراز کشیدیم...»

وقتی نامه پیاپی رسید مادر گفت:

فرزنام قسم میخوام که او ترا هرگز فراموش

نخواهد کرد: «اما مادر او نباید بسوی من

باز گردد.... من دیگر نمیتوانم او را خوشبخت

و سعادتمند سازم!

یکی دو هفته گذشته بود. رگساره در

آغوش سیاهی و تاریکی فرو رفته.... روشنی

در چشمان او بکلی مرده بود.... چشمان او ظاهراً

سالم بود.... مثل همیشه زیبا بود.... اما چیزی

نمیدید.... چرا اینطور شده بود!

کسی چه میدانست شاید الهه عشق قصه

دیگری از عشق می ساخت. قصه پردرد و پسا

شکوهی از عشق.... یگروز فرهاد از شهر و

دیاری که در آنجا ما موریت داشت بازگشت

راستی دوسال از آنروز گذشته است....

بود:

«یکراست بخانه اش میروم و از او

خواستگاری میکنم.... دیگر صبر و قرار ندارم!

و همین کار را کرد.... وارد خانه آنها که شد مادر

رگساره از او استقبال کرد:

ماجرای دردناک دخترش برایش شرح داد

و افزود:

«دیگر رگساره جانی را نمیبیند.... اما

خاطره عشق شما با او آمیخته میبخشد.... قبل

از اینکه او را ببیند از اینجا بروید.... بگذارید

این خاطره بزرگ زندگی خود را همیشه همراه

داشته باشد....»

«اما من او را دوست میدارم»

مادر با دستپاچش چهره خود را پوشاند....

بقیه در صفحه ۱۵



استاد ورزیده و شاگرد مستعد - سوزن دوزی از صنایع دستی نفیسی است که در روستا ها و با ریه ها

در هر خانه و منزلی مورد علاقه مردم ماست

عکس جالب سپورتی



تلاش در راه کسب هدف مطلوبه نتیجه نیک یگانه آرزو است که این عکس از آن سخن می زند.

این ورزشکار بدرستی به حر فهاش ایمان دارد و آنچه که بدست آورده از دل و جان به آن علاقمند است و این روحیه باعث پیشرفت و ارتقای آنچه که آرزو دارد بیشتر میگردد.



نقش فدراسیون

ورزشی در تقویه سپورت

ورزش نه تنها برای انسان سلامتی و نیروی تکامل جسمی را به ارمغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارزتری دارد.

ملتی که از افراد سالم و نیرومند برخوردار می باشد در تمام امور زندگی موفق بوده و عظالت و بیکاری و نیروی تکامل جسمی را به ارمغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارزتری دارد.

سپورت به ساختمان فیزیکی انسان کمک نموده و هم در رشد جسمی و تقویه روحی و ورزشکار عنصر مهم و اساسی محسوب میشود همچنان برای ادامه حیات و طول عمر نیز خیلی مؤثر بوده و هم یک تفریح سالم مخصوصاً

برای جوانان بشمار میرود روی همین مفکوره بود که دولت جمهوری جوان ماتوجه جدی درین قسمت مبدول داشته و برای گسترش هر چه بیشتر آن در ریفار می بنیادی نیز برای آن خالی نمود.

روی همین مفکوره بنا علی محمد شریف انجینیر در وزارت زراعت و آبپاشی که خود از پلیس های خیلی با استعداد و موفق تیم بامیکا است نظرش را پیرامون بازی فوتبال در افغانستان چنین ارائه می نماید.

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند و بارها نیز نوشته و شنیده شده که در چند سال گذشته به جز نام چیزی دیگری از ورزش موجود نبود و ورزشکاران ما از امور فنی و تخنیک و ورزش اطلاعی نداشتند همچنان بدبینی ها و غیره عواملی که زاده عقب مانده اجتماعی بود در مقابل سپورت و سپورت تمین خیلی زیاد دیده میشد. گرچه یک عده از ورزشکاران دست به ابتکار زده و با وجود نبودن شرایط خوب محیط ورزش، کمبودی ها از نظر مواد ضروری و همچنین ضعف اقتصادی، نداشتن مراکز و وسایل لازم که اینها همه و همه سبب دلسردی سپورت تمین میگردد و لحظه از تپش و تلاش ابانور زیدند خودش را اینطور معرفی می نماید.

از چند سال بدین طرف نظر به علاقه ای که داشتیم با بازی فوتبال را شروع نمودم و بعد از مدتی افتخار عضویت تیم فوتبال منتخب



بناغلی فضلی حین گرفتن کپ قهرمانی



اعضای تیم فوتبال ولایت کندهار



اعضای تیم فوتبال کلب بامیکا

و جای قصاص را دیوانه وار می بوسید موج اشک ، کسی را امان نمی داد ، مردم در برابر پیغمبر سر فراز شدند

از این صحنه ها که شیوه عدل خواهی پیغامبر خدا را مثال میشود زندگی محمد را سراسر پر کرده است پیامبری که میگفت من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده ام

میگویند زیبایی را کسی بهتر می شناسد که طالب آن باشد ، اسلام را کسی بهتر می شناسد که مسلم واقعی باشد ، دینی که همه زیباییها را فاش ساخته است دبستان نیست که قرآن مضمون آن و محمد مر بسی آنست ، محمد باچنان روح بزرگ و صفات برگزیده انسانی و عبودیت بخدا !!

در پناه اسلام توفیق و رستگاری مومنان خاصه هموطنان را نصیب باد .

پیش تو دارم ! محمد پرده خست دینش را ادا کرد .

دیگری بر خاست و در حالیکه از هیجان به شدت میلرزید گفت : ای رسول خدا ، یکبار در فلان جنگ بر شکم من تازیانه زدی !

دلها نزدیک بود از غم پاره شود ، وحشت همه را فرا گرفته و کسی جرأت نمیکرد که سر بردارد ، پیغمبر با چهره آرام ، پیراهنش را که از عرق تر شده بود بالا زد ، چشم هارا خجالت و شر مندی بر زمین میخ شده و نفس ها در سینه ضبط گردیده بود ناگهان ضجه های درد آلود و بیما ر گونه فضای حیرت زده مسجد را به لرزه آورده مردم سر برداشتند ، غریبی برخاست ... مرد عربی خود را بر سینه و شکم برهنه رسول خدا افکنده بود

مرد براه افتاد و تازیانه بدست در برابر پیغمبر زانو زد ، چشم هارا خجالت و شر مندی بر زمین میخ شده و نفس ها در سینه ضبط گردیده بود ناگهان ضجه های درد آلود و بیما ر گونه فضای حیرت زده مسجد را به لرزه آورده مردم سر برداشتند ، غریبی برخاست ... مرد عربی خود را بر سینه و شکم برهنه رسول خدا افکنده بود

اداره و بر سی نماید .
تاسیس فدر اسیون های ورزشی برای تمام رشته های ورزش ، اشتراك در تورنمنت های بین المللی و حوزه های موقع دادن به متخصصین ورزش ، همچنان رویکار آوردن آنها در امور متذکره .

تشویق و ترغیب نمودن کلب های ورزشی و مساعدت های مادی و معنوی که همه اینها برای سپورتمین روحیه سپورتنی می بخشد . لهذا ما يك ایمان قوی و عقیده سپورتنی گفته می توانیم که درین راه ریفور می بنیادی که تازه در مرحله اجراء قرار گرفته سپورت نیز در پهلوی سایر موضوعات اجتماعی در آینده بسیار نزدیک مدارج عالی خود را خواهد پیمود و امید داریم ورزشکاران ما در همه مسابقات و بازی های ملی و بین المللی موفقیت و پیروزی های بکف آورند که یگانه آرزوی ورزشکاران و ورزش دوستان ماست .

مطلق فرو رفته و محمد بر منبر بود بخاطر نداشت کسی را آزرده و یا از کسی مدیون باشد ، تب شدید و درد سنگینی بر او طاری بود به سختی حرف میزد و خطاب میکرد : «ای مردم ، من خدایی را که جز او خدائی نیست در برابر شما می ستایم ، هر که در میان شما حقش بر من دارد اینک ، اگر بر پشت کسی تازیانه ای زده ام ، این پشت من ، بیاید و بجای آن تازیانه بزنند ، اگر کسی را دشنام داده ام ، بیاید دشنام دهد ، زینهار که شحنتی در سر شست شحنتی در سر شست من نیست در شانی من نیست زینهار که محبو ترین شما در دل من کسی است که حقش را اگر دارد یا از من باز ستاند و یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار میکنم روحم از همه خوشتر باشد .» از منبر فرود آمد و نماز کرد ، تب شدید ، خستگی در دسر و اعضا و گرمی ظهر او را عذاب میکرد باز هم تمنایش را تکرار کرد و منتظر ماند ... مردم احساس کردند ناچار باید او را پاسخ دهند اما چه گویند اوست که زند گیش را سراسر وقف مردم کرد و این بدویان گمنام را مدنیّت آوازه و افتخار بخشید ، رفتار و احکام وی طوری نبود که حق را پایمال کند و ستمی را روا دارد .

محمد منتظر است و مردم شرمند و هیچ چشمی را تاب آن نیست که چنین انتظار شگفتی را در این سیما ببیند ، سرها فرو افتاده و شانه ها میلرز ، چشم ها از اشک پرست است

عربی بر خاست و گفت سه در هم

نیز توجه جدی را مبدول نموده اند که البته جای خیلی خوشی و امیدوار کننده است زیرا گفته می توانیم که گرچه از عمر این جمهوری جوان ما مدتی کوتاهی سپری میشود مگر در همه امور شگوفائی و امیدواری های دیده میشود که آینده درخشانی را

نوید میدهد البته در پهلوی سایر انکشافات و رزش نیز از ثمره این این تحول بنیادی کنار نهانده که در آینده رو نما خواهد شد که سبب خوشنودی دو ستدا را ن سپورت خواهد گردید اما نکاتی که سبب گسترش این بازی میشود عبارت از توسعه بخشیدن ورزش در مکاتب و هنتون و موسسات دولتی تهیه و ترتیب وسایل ورزش و ایجاد میدان های وسیع و رزش ، عمومیت بخشیدن ورزش در تمام ولایات کشور و تاسیس شعبات که امور مربوط به ورزش را در ولایات

بقیه صفحه ۴

نور واپسین

پایه دار ، ملیون ها انسان نجات یافت و احکام ، در کردار و پندار خاتم انبیا نقش بود ، اسلام دینی شد پایدار ملیون ها انسان نجات یافت انبیاء نقش بود ، اسلام دینی شد ها و با این ممیزات عالی که در رفتار و بسوی حقانیت و انسانیت راه خود را باز یافتند ، راهی که عدالت و تقوی در آغاز آن میدرخشید و ضامن و کمال ایمان و کرامت آدمی است ، آدمی ای که به حق تسلیم و طالب کمال انسانی باشد ، آدمی ای که انصاف بجوید ، حق بخواهد ، شجیع و فرمانبر باشد ظالم و مظلوم هر دو را محکوم کند ، آدمی ای که عدالت شعار و مروت پیشه باشد ، آدمی ای که در هر حال و در هر مکانی خداوند توانا را ناظر اعمال و حاکم بر قلب و مشاعر خود بداند ، در ادبگاه اسلام مراد خود را مییابد ...

محمد ص عادل بود و مظهر عدالت هرگز دل و خاطری را نیاز زده بود ، «تنها یکبار بر سپاهی ای که شانه به شانه او میراند و باندازه خشن و بی رحمانه میراند که مرکبش به مرکب محمد تماس میکرد و پای او را به سختی عذاب میکرد ، محمد شلاق بر او زد و گفت فاصله بگیر !

چون بمدینه رسیدند او را خواست و عذر خواهی کرد و خود را به پرداخت هشتاد بزماده به عنوان فدیة يك تازیانه محکوم کرد ...

آروز که واپسین روز حیات پیامبر بزرگ بود ، مسجد در سکوت

ناینا یکه به عالیترین

درجه افتخار رسید

—هلن کلر—

(هلن کلر) یکی از مشهورترین زنان آمریکا محسوب میشود. وی نظریه‌رشد و موفقیتش با وجود اینکه از چشم عاجز بود و گوشش هم تا آخر عمر صدایی نشنید در قربانی وفاداری به منظور بهبود وضع و حالت طبقات محروم اجتماع مخصوصا ناینا یان در سراسر دنیا تحسین شد.

روز اول جون سال ۱۹۶۸ زمانیکه هلن چشم از جهان پوشید روز نامه (واشنگتن پست) چنین نوشت (زندگی هلن براستی یکی از مهمترین عرصه های قابل یادآوری زمان ماست و هرگز وی فقط به عمر ۸۸ سالگی این جهان را فراق باقی ماند).

هلن در ۲۷ جون (۱۸۸۰) در الاباما پایه عرصه وجود گذاشته وی تا نوزده ماه اول زندگی خود طفل زیبا، خوش و صحتمندی بود و در ضمن خیلی عادی و نورمال به نظر میرسید. بعدها یک مریضی آتی سبب شد که هلن قوه شنوایی و بینایی خود را از دست بدهد. از بین رفتن قوه شنوایی دلیل این شد که هلن



دیگر نتواند چیزی بشنود و بیا مؤذد در نتیجه زبانش هم را گمماند.

هلن در یکی از کتابهای خود چنین نوشته است (هنوز مهربانیهای مادرم را که جهت تسکین دردم را از چیزهای موهومی می‌ترساند بیاد دارم. من به مرور زمان به این دنیای خموشی و تاریک خود عادت کرده‌ام و حتی این راهم فراموش کرده‌ام که گاهی جهان را به رنگ دیگری دیده باشم).

تا زمان هفت سالگی او به قسمی میزیست که بعدها خودش آن وقت را (عدم هستی یا وجود) نامیده است، یعنی دنیا برایش - موهومی نداشت. او می‌گفت روز تو تولد حقیقی من ۲۷ جون سال ۱۸۸۰ نیست، بلکه سوم مارچ (۱۸۸۷) یعنی روزی است که (آن سو لیوان) معلمش وارد زندگیم می‌شد و او را ازین بدبختی نجات داد. سو لیوان که در موهوم ناینا یان شهر بوستون ایالت مسچو ست به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد، نظریه‌خواهش والدین هلن و وظیفه تعلیم و تربیه وی را به عهده گرفت.

بقیه صفحه ۵۷

شب‌نیم و نسیم

از آن به بعد شب‌نیم که شب‌ها در اتاق باشکوه روستایی خود چون مهر آسمان تنها می‌زیست پنجره را می‌گشود و به آواز دلنشین و سوزان نسیم شب زنده دار گوش میداد...

وقتی از او می‌شنید...

بهار آمد به صحرا و دروشت جوانی نو بهاری بود و بگدشت سر قبر جوانان لاله روید و میکه مهو شان آیند به گلگشت بی تابی و نا قرار ریش بیشتر میشد و برای دل بیمار نسیم آنچه آواز در مد رسه آموخته بود می‌نوشت: بیا تا گل بر افشانیم و می‌در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم شب را در ازو نیاز با اختران بخیال نسیم سحر میکرد، ستاره روشنی را در آسمان نشانی کرده و آنرا نسیم نامیده بود... تا نسیم در آسمان می‌درخشید، بر چشم او خواب نمی‌آمد و قتی سپیده از خاور می‌آمد و نسیم در آن محو می‌شد شب‌نیم بر بالین و بستر میرفت... هنوز خواب میبود که «شب‌نیم» خواهر خوانده اش می‌آمد و نامه اش را به نسیم می‌رساند...

رو، سه سال دیگر گذشت، نسیم جوان، رشید تر و نیرومند تر شد.

سولیوان یک معلم معمولی نبود وی خارق‌العاده ترین استاد جوانی بود که خودش وقتی کودک ناینا بی بوده است تا اینکه خط مخصوص ناینا یان را آموخت و بعد از یک سلسله عملیات مرتبه‌به‌مرتبه دید چشمش تقریبا خوب شد بهر صورت بزرگترین قدرت این معلم جوان در حوصله اش و فهماندن این طفل بود، طفلی که نه گوشش می‌شنید و نه چشمش می‌دید.

هلن به طریق نو شدن دراما تیک میل خاصی داشت. هلن نوشته است (یک روز صبح در یک باغ با معلم خود به سمتی که یک نل آب هم در همان جا بود قدم می‌زدیم - که استاد مرا بسوی آن نل آب برد و دستم را بریز جریان آب قرار داد و به دست دیگرم اول به آهستگی و ثانیاً به سرعت کلمه (واتر) یعنی آب را نوشتم. بعد از آن در یک که حرف و است و در یعنی آب معنی یک چیز عجیب و غریب و سردی که بالای دستم جریان

شب‌نیم هم شانزده همین بهار عمر را پشت سر گذاشت، دل‌ریا بود و دل‌ریا تر شد.

دختران روستا در دامان طبیعت زود تر بجوانی می‌رسند و خاصه آنکه در ناز و نعمت پرورده شوند، شب‌نیم که شا داپ تر و رسا تر از سایر دو شیزگان قریه وزود تر بجوانی رسیده بود، تو چه پدرش را جلب کرده بود تا زود تر به خانه شوهر برود.

کد خدا عمر، گاه و بیگاه درین باره فکر میکرد و با ما در شب‌نیم در انتخاب یکی از خواستگاران که ثروتمندتر و با رسوخ تر از سایرین باشد گفتگو داشت، دریغ که شب‌نیم جز نسیم موجودی رای نمی‌شناخت.

یکی از شب‌های مهتابی تابستان بود، شب‌نیم بعادت هر روز تخت بام مقابل مهتابی را آب پا شوی، رفته و فرش کرده بود، کد خدا که بعد از ادای نماز خفتن بروی بستر شلیمیده بود با ما در شب‌نیم موهوم خواستگاری از باب نیاز بیگ را مطرح ساخت...

کد خدا - تو چه فکر میکنی، من گمان میکنم از از باب بهتر شوهری برای شب‌نیم سراغ نشود... پولداره، زمین و باغهای فراوان، اعتبار و حرمتش هم زیاد اس...

و بعد با خنده علاوه کرد درست نیست؟ مادر شب‌نیم: ولی از باب نیاز بیگ، سه زن و دهها فرزند دارد، اینها که تو میگوئی برای شب‌نیم آرامشی

بقیه در صفحه ۵۳



هلن به يك ظاهر خوش در باغچه منزلش در حال قدم زدن دیده میشود.

این عکس از زمانی نمایندگی میکند که چشمانش کم کم دید پیدا کرده اما يك حرف نه شنیده می توانسته دیده.

چشم خود را از دست داده بودند دلجویی می نمود ایشان را به آینده امیدوار میساخت وی این کمک خود را از عساکر، اطفال و زنان کشور های دیگر نیز دریغ نکرد. وی به هر جایی که میرفت مردم را به کمک و تعلیم و تربیه نابینایان تشویق و ترغیب می نمود.

رهنمای دو می وی (پالی تامسن) هم در سال ۱۹۶۰ وفات یافت و هلن را تنها گذاشت در سال ۱۹۶۴ هلن عالیترین افتخاری را که از طرف دولت امریکا هر سال به یکی از زنان داده میشود کسب کرد. ویالا غره در سال (۱۹۶۸) جهان را پرود گفت:

نسیم شبنم

بیشتر می دید از او دلجویی می نمود و از تلاش برای پر آوردن آرزو، تهیه پول و تدارک سفر به شهر های دور با او حکایت میکرد...

مگر شبنم این خیال ها و خوا بهارا ترسناک و سنگین تعبیر می نمود... صبح یکی از روز های اواخر تابستان بود، خرمن ها بر داشته شده و حاصل با غها جمع شده بود، مردم قریه و زمینداران قسمت ملا احمد، اخوند مسجد را یکا يك بخانه اش میرساندند... در آن لحظات نسیم آخرین در سش را برای شاگرد يکه جای شبنم را در مدرسه گرفته نوشت بر احوار سپیدش رکاب زد، از پدر و مادر از خانه های گلی، از قلعه های مستحکم، از مزارع پهناور، از سنگ سنگ کوی و برون از ترانه های الهام بخش جویباران و از مردم قریه يکايك و داع کرد و برای کار و اندوختن پول جانب بلخ روان شد... در لحظاتی که از کشتزار ها و از جوار قلعه بلند بالای کدخدا می گذشت آخرین نگاه

حسرتبار خود را از چشمان شبنم هم برداشت با اشك روان راه وادی های خا موش و دره های پراست و جلال را که از سینه کو هستا نات مرکزی کشور بسوی بلخ گزین باز بود پیش گرفت، به دنبال او رشتۀ نمناک نگاه و پرده لطیف خیالات عاشقانه شبنم کشیده می شد این رشته ماهیا و سالها در عوالم نامرئی بلخ و غور را بهم بخیه می زد...

آنروز دو سه شاگرد بکمال رسیده نسیم در مدرسه این بیت آفتاب شیراز را بحیث آخرین درس از او، مکرر می خواندند...

بقیه در صفحه ۳۴

صفحه ۵۳



الکساندر گرا هام بل مخترع تلفون باهلن در حال افاده مطلب تو سط انگلستان دیدمی شوند به اساس پیشنهاد گرا هام بل والدین هلن سو لیوان را از مکتب نابینایان سراغ

وزندگی نمی آورد، گذشته از آن شبنم شانزده ساله چگونگی زن پیر مرد هفتاد ساله بشود، از باب بجای پدر شبنم اس و دختر کو چکش دو سال بزرگتر از او...

کدخدا: اینها همه حرفه، حرف... داشتن زن و فرزند و مسن بودن مرد برای زن چه تا را حتی بار خواهد آورد، در حالیکه از باب زندگسی خود را به شبنم می بخشد، هستی و دارایی خود را در مهر او می گذارد، شبنم دیگر چه میخواهد... بعد غم گنان با خود... عجب حرفهایی بی معنی راست است که بازن نباید مشوره کرد...

ما در شبنم: مگر با همه اینها شبنم را ضعیف نیست هر وقتی صحبت از این خواستگاری بمیان آمده اوزار، زار گریسته و بارها گفته است اگر چنین کاری بشود، خودش را نیست و نابود خواهد کرد...

کدخدا: نه بابا، دختر های جوان سخن ها بسیار میگویند، گریستن او را هم نمیشود غیر از ناز و خود فروشی تعبیری کرد...

شبنم و نسیم که هر شب ساعتی بهم می بودند این ماجرا را شنیدند، هر دو چون بید می لرزیدند، نسیم بسمان عشق بست و دست بر مصحف گذاشت تا به شبنم نرسیده آرام نگیرد، شبنم نیز قسم خورد «یا جان رسد بجایان یا جان زتن بر آید» آنشب نسیم زود از آغوش شبنم جدا شد و لایه و زرای پیش پدر برد... ماجرای تازه را حکایت کرد و تمنا نمود به کمک اهل قریه کاری بکنند که دل سنگ کدخدا عمر نرم شود و مظاهری فریبنده پول پرستی حیات

و همیشه در وقت استیلا ترا می نوسم افاده میکند.

چون هلن انتقال و افاده مطلب را آموخت يك ذکاوت خارق العاده در خود میدید او تصمیم گرفت فاکولته بخواند. این زن جوان که عزم متین و اراده استوار داشت در یکی از لیسه های کمبریج به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۰۰ در يك فاکولته کمبریج ایالت مسجوست به تحصیل خود ادامه داد که چهار سال بعد از آنجا هم فارغ التحصیل گردید. هلن این همه موفقیت های خود را نتیجه زحمات بی گرو حوصله پایان ناپذیر استاد خود - سولیوان میداند. این معلم باحوصله بسیار شستن در کنار هلن با استعداد در هر صنف چه در مکتب و چه در فاکولته این ناممکن را ممکن ساخت.

هلن اولین کتاب خود را بنام (داستان زندگی من) نوشت این کتاب به پنجاه لسان مختلف ترجمه شده در سراسر جهان ملیونها خواننده دارد. وی که این کتاب خود را به خط مخصوص نابینایان نوشته بود - مورد توجه و دلچسپی خاص نابینایان واقع گردید.



درین عکس سمت راست سو لیوان و چپ هلن که حرکت لبهای استاد خود را می خواند. وی درین کار آنقدر مهارت حاصل کرده بود که در حرکت لبها مطلب گوینده را درک میکرد.

وی مدت زیادی سر مقاله نویسی یکی از مجلات (بوستون) بود و بعد از این (۱۵) کتاب دیگر هم نوشت.

اوبه آبیازی، کشتی رانی و اسب سواری مهارت پیدا کرد. به کسرت ها علاقه داشت و امواج صوتی را می توانست نظر به ارتعاش آن در اجسام جامد، درک کند.

بعد از مرگ سو لیوان خانم دیگری جای آن معلم مهربان را گرفت. این خانم (پالی تامسن) نام داشت رهنمای جدید برای هلن گردید و هلن را قادر به سفر به سراسر ایالات متحده و بعضی ممالک دیگر جهان ساخت.

هلن بعد از جنگ دوم جهانی از سفارخانه های زیادی دیدن نمود و از کسانی که در جنگ شماره اول

ازدوستان



از: محمد آصف «غروب»

بهار

رنجه فرمود قدم باردگر باز بهار
مسود و افسرد همه چند گهی از سرما
دخت و دامان سپید همه دیروز ببینا
گر شماری می و مستی تو ز ساقی خواهی
سرتگون گشته دگر کاسه دردقم ورنج
اشک شادی همه جا ایربهار تو بیارا
کز ورود قدمش شاد شود بلبل زار
با بهار باز کتون رنگ دمد یورخسار
سرخ بالاله شده کس نتوان کرد شمار
به مشامت چو رسد بوی گلی گردی خسار
همه پایار روند سوی چمن لیک «غروب»
با کدامی رود آنجا که ندارد یکی یار؟

شراب ناب

ساقیا آن شراب ناب بسیار
نوبهار است تو بی حساب بسیار
قدح باده را پر از می کن ؟
کاسه گانه بمن شراب بسیار
زان شرابی که آتشین باشد
مستی آرد چو جوی آب بسیار
جرعه جرعه بریزد دد ساعسر
عاشقان را به پیچ و تاب بسیار
ای هنرمند به بزم عاشقان
نجیجک و طلبه دسباب بسیار
نغمه بنواز طور جوش غروش
تا بیارد همه به تاب بسیار
کز جگر دود دل گشت بسلا
قبله قبله ز دل گسب بسیار
از دل من گسب غون آلود
لزد آن شوخ بی حجاب بسیار
(خسته دل) عاشقت می خواهد
نشر شعرش تو در کتاب بسیار

فرستنده غلام محمد

از: عارف شاه پیمانی

صبح زیبای بهار

دیشب از غم
قلب پرور شده ام
قلب حسرت زده ام
ناله بنمود و سکوتش بشکست
آن سکوتی که چه شب های دراز
بوسه میزد به درود یوازی
گفتش کای دل بیچاره من
چه شده؟ راست بگو ؟
کالچنین زار و پرزار شدی ؟
قلب من اشک پریش
اشک هستی و غرور
اشک هستی و سرور
اشک پاکیزه چو نور
مژده را به رخ من بنمود
مژده عیش و نشاط
مژده بزم و بساط
و به چه زیبا و دل انگیز و خوشی آور بود
صبح زیبای بهار بود و منی و ساعسر بود

الیزابت کینی

۱۸۸۶ تا ۲۰

۱۹۰۳ تا ۳۰



این همه آنچه همیشه بود باقی ماند. یک زن مصمم و دستگیر بینوایان. الیزابت کینی در سال ۱۹۰۲ از جهان در گذشت اما آثارش این امر را تضمین کردند که او نباید از حافظه تاریخ محو گردد.

خویش آشنا گرداند و آنان را درین ساحه رهبری کند. او در اخیر چند سال در کلینک های اضلاع متحده امریکا کار کرد و متود معالجوی خود را عمو میت بخشید نتایج این کار او آنقدر عالی و مثمر بود که الیزابت در انستیتوت شخصی خویش واقع مینا پولیس به معالجه اطفال مفلوج مشغول شد و ضمنا اداره این انستیتوت را نیز به عهده داشت بسی بزرگداشت و افتخار و در بهلولی آن یک سلسله دکتورا ها ی افتخاری نصیب او شد اما او با

۱ و در سال ۱۸۸۶ در ارو پا دریک ناحیه کوچک استرالیایی متولد شد و حیات خود را از آوان شیباب به یک وظیفه بزرگ وقف کرد. و آن کمک به انسانهای بیمار و علیل بود. کینی تصمیم گرفت تا پرستار و خواهر مریضان تربیت شود. و آنکهی بکار پر داخت مخصوصا بحیث تیمار دار اطفال در هر ناحیه استرالیا بصورت منفرد خدمت کرد او در محالی بکار پرداخت که اکثر طبقات مردم هیچگاه از کمک های اطباء استفاده نموده بودند. سال ۱۹۱۰ برای پرستاری مریضان تحول شدیدی ایجاد کرد. درین سال یک شیوع مرض فلج اطفال بظهور پیوست مخصوصا آن عده از اطفال بدین مرض مصاب گردیدند که از واکسینا سیون بدور مانده بودند اطباء چون بقدر کفایت نبودند رسیدگی نمیتوانستند. بنا بران الیزابت کینی می بایست یک آزمون قدرت بعمل آورد و در پی مبارزه با این اپیدمی وحشتناک به التزام رکاب بیماراران راهبرد. این زن فدا کار برای کمک موثر به اطفال علیل طرز العمل کاملا غیر عادی را برگزید در قنناق های گرم با سعی و مجاهدت نهایی به مساز اعضای مفلوج آنها توانست نتیجه بگیرد و آن اعضا را بار دیگر به فعالیت در آورد البته این طرز العمل وقت زیاد را دربر گرفت و علاوتا زحمت ده و رنج آور بود و اما چه میشود کرد. دیگر راهی برای کمک در نظر او وجود نداشت. در طول سال از هزاران انسان ناقص الاعضا حمایت و نگهداری کرد. اندکی قبل از جنگ دوم جهانی این طرز العمل الیزابت کینی در سرتاسر استرالیا مورد قبول و عمل واقع شد موسس این طرز معالجه در سال ۱۹۴۰ عازم اضلاع متحده امریکا گردید تا دران سا مان اطبا را به طرز معالجوی

سباستیان برانت

۱۸۴۵ - ۱۹۲۱ تا ۲۰



بابستن بسته شدن فصل قرون و سطی و از هم پاشیدن شیرازه متصل و مستحکم مذهبی جوامع غربی و تنظیم موسسات قرون گذشته شعر و شاعری کشور آلمان هم قابلیت خود را از آنچه قدرت خلاقه آن ایجاد کرده بود از دست داد هنگامی که قواعد خشک و بیجان تدریسی در زمینه شناخت و بیان شعر و یا عبارت دیگر بر جهان احساسات و عواطف وضع گردید و به اصطلاح برای شعر چو کاتی بنام صنایع لفظیه و معنوی و اصول تقطیع ترا شیدند و پرو فیسران آلات پیمایش درازی و کوتاهی شعر را بدست گرفتند دیگر مجالی برای درک واقعیت ها و ارزشهای شعری باقی نماند.

یکی از چهره های تپیک این عصر سبا ستیان برانت حقوقدان شترا سبورگی است در بازیل، آنجائیکه نباتات زیاد دارد و مانند مراتع آن مراکز انسان دوستی هم بکثرت موجود است تا در جه حصول دو گتورای حقوق تحصیل کرد و اندرین زمینه راه آموزش مزید را پیمودن گرفت.

هنگامیکه بازیل بزنجیر انقیاد و هم پیمانی سویس کشانیده شد برانت هم از طرف مقامات اداری وطن مالوف خود بحیث سیند یکوس (با اصطلاح ریش سفید مردم) و منشی شهر موظف گردید.

در جریان این سال از خامه توانای او یک سلسله نوشته های حقوقی و حقوق توپرس عرضه شد.

او برای شهر اشترا سبورگ مصدر خدمات ثمر بخش و نهایت مفیدی شد و بدین منوال یک سلسله «سالنامه ها» را هم برای کتابخانه دو لتسی فراهم آورد و لی متاسفانه این کتابخانه معظم در سال ۱۸۷۰ طعمه حریق گردید.

نوشته یی که او را در سرتاسر اروپا مشهور و انگشت نما ساخت «کشتی دیوانگان» نام دارد که به شکل هجو آمیز سروده شده و بدان وسیله بر عادات سخیفه عیوب جنون و حماقت عصر انگشت انتقاد نهاده است. این کتاب او را که مانند آئینه اعمال دیوانگان میباشد همه اصناف شهری حتی در لحظات کار و مشغولیت هم بمقابل خویش میکشایند و

بقیه در صفحه ۱۶

در گوشه این وادی و در زاویه
تا بلو ییکه رسم کردیم، کنار درختان
بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر
باریش پهن و سمیل های وارونه اش
به چنارتنو مندی تکیه زده بامحاسنش
بازی میکرد

خاطر و عشقی که در دامن جبال غور پر کشید و همانجا
پرا انداخت

در گوشه این وادی و در زاویه
تا بلو ییکه رسم کردیم، کنار درختان
بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر
باریش پهن و سمیل های وارونه اش
به چنارتنو مندی تکیه زده بامحاسنش
بازی میکرد

بی پروا عاشق می با لید نیز بی میل
نبود و سوز و ساز نسیم را تا مراد
بگذار... از این لحاظ در بند عشقی
که الفبای آن با الفبای پاره بغدادی
آغاز شده بود خود را روز بروز
محصور تر می یافت تا آنکه زمینه
برای دید و باز دید های ساده و محرمانه
آماده شد و ازین مرحله به سرعت
گذشت و جای آنرا يك هیجان و نا
شکيبائی مستمر و متوالی فرا
گرفت.
بقیه در صفحه (۵۲)

و بی غبار بهار بود، لاله ها در کشتزار
ها و دامنه ها می سوختند، شگوفه
بر شاخ و پنجه های درختان میخندیدند
برندگان برای بهار می سروند...
در مد رسه نیز اطفال مقدم بهار
زندگی را با زمزمه درس های نوی
رنگ و مایه می بخشیدند. شبیم که از
نصاب در سبای ابتدایی گذشته بود،
اکنون حافظ میخواند، نسیم در
کنارش بود و به لب و دهن او خیره
مانده بود...
شبیم با تکیه روی هجا ها یکه یکه
و بریده بریده میخواند و گاهی که
سو زش به چشم ها یش می افتید
با گوشت چا در چشم های خود را
میمالید و دو باره به صفحه کتاب
متوجه می شد و با لکنت میخواند...
بیای... ك، ك، كز...

نسیم که ازین وضع رنج میبرد
با خشونت آ میخته به محبت او را
خطاب میکرد...
شبیم! تو که دو سال می شود
بغدادی را تمام کرده ای حالا باید
حافظ را روان بخوانی، حواست را
خوب جمع کن و اینطور بخوان...
بیای کز چشم بیمار هزاران درد
بر چینم.

و حالا بیت را مکمل بخوان...
شبیم غرق در تبسم و حیا
میخواند...
بمژگان سیه کردی
هزاران رخنه در دینم
بیای کز چشم بیمار هزاران
درد بر چینم

شبیم آنروز بیشتر با «نسیم»
همراهی میکرد و همبازی می شد و در
مدرسه بادیه که معمولا کودکان
پسر و دختر باهم یکجا در محضر
آخوند می نشیند نیز هم کنار
«نسیم» بود. نسیم پسرا خواند و
سه سالی از او بزرگتر بود و وقتی
شبیم شاگرد آخوند شد و کد خدا
بانتقل و شیرینی و دستار او را تسلیم
ادبگاه کرد، نسیم بوستان سعدی را
آغاز کرده بود... ازین رو وقتی
آخوند استراحت میکرد و یا برای کار
و بارش از مسجد بیرون می شد
نسیم بیک قطار دختر و پسر دیگر که
پاره بغدادی را تو آغاز کرده بودند
در غیاب پدر، درس میداد و بیشتر هم
با شبیم که نسبت به همقطاران
بیدار تر، هو شیازتر و ذکی تر بود
و یا ازین لحاظ که زیبا تر جلوه میکرد
درس میخواند و کمک میکرد. پدرش
هم بخاطر خشنودی کد خدا توصیه
کرده بود نسیم بیشتر در خدمت
شبیم باشد و او را زیاده تر بیا موزد.

یکی دو بهار دیگر آمد و رفت...
شبیم در در سبای خود پیش رفت
چیز های بیشتری آموخت و همان
طور هم با نسیم الفتش بیشتر گردید.
باز هم روزی از روز های روشن
شماره اول

شعشع

از: داور سر

باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

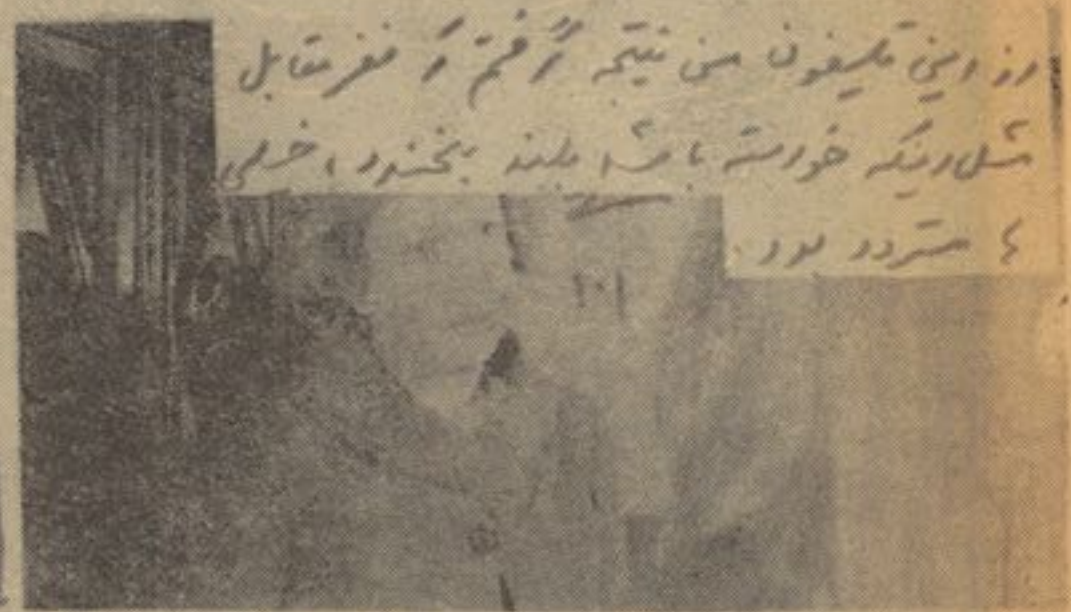
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او
باز آتش زبانی من
برق بر پل چشم او

هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

(زان) به خانه دوستش (بیتی) می‌آید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی می‌سازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نا در) دو ست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود. اما «زان» این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه می‌باشد (بیتی) نزد وی می‌آید و از او می‌پرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :





برایم برای شما تلفون کرده بود؟ نه؟
عجیب... من چی... از یه پیش شدم و
می‌دانم که از آزار دادن خوشش می‌آید.



تلفون زنت می‌زنه و می‌دانه... گوشه
را می بردارد.

بله؟ آره خودم هستم
سلام... سید.

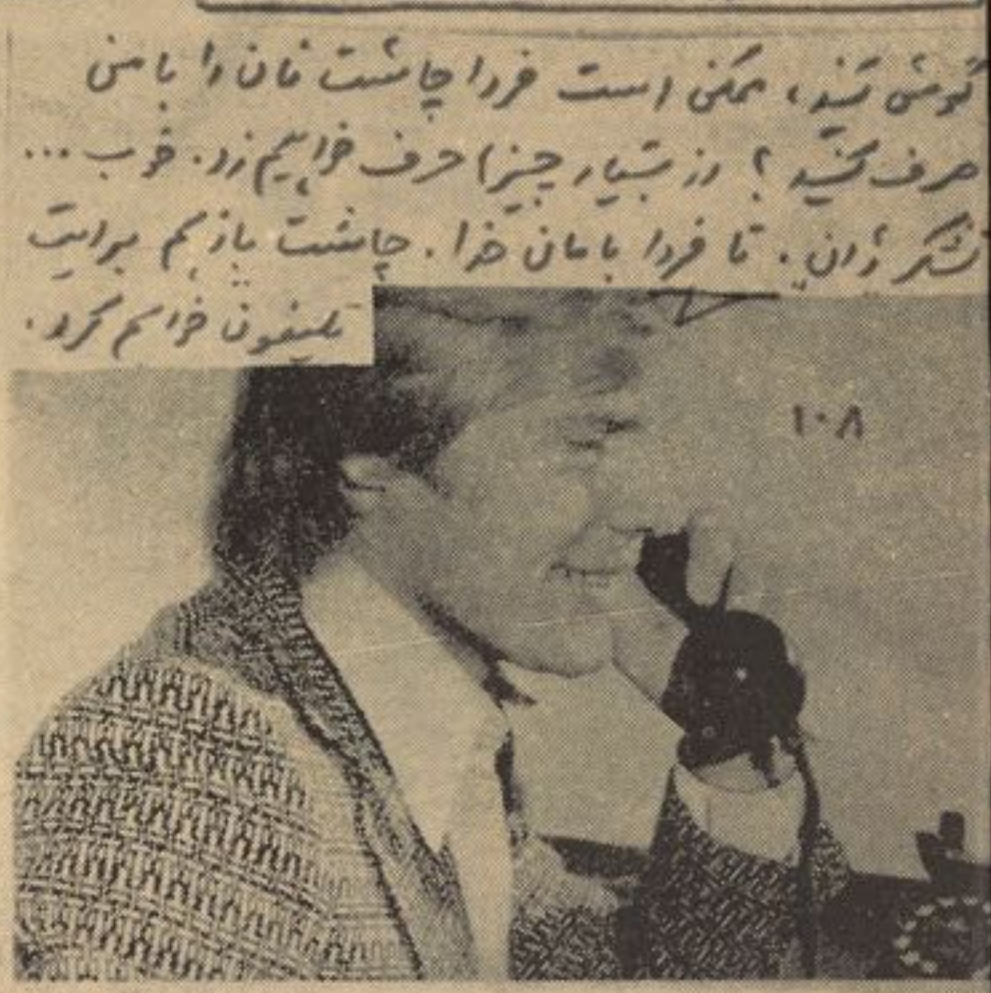


گوشی منی یه دانه... تو نباید بخاطر یکدیگر این
ببین از یکبار و در این می‌زنه ای... اینطور خود را
ناراحت بتازی.



او گوشه را می‌گذارد و به اتاقی نان می‌آید.

خوش معلوم می‌وی. حق... کدام
تلفون عاشقانه بوده؟



گوشی کند، ممکن است فردا چاشت نان و با من
صرف کنید؟ در بسیار چیز حرف خواهیم زد. خوب...
شکر دانه. تا فردا با من خدا. چاشت باز هم برایت
تلفون خواهم کرد.



چرا تو با چارج... و دوست من
بیرون می‌روی؟



خواب می‌گیرم... مرا مثل یک لطف می‌کنید!

آخر وقت آن رسیده که برایت
یکت حاضر پیدا کنی.

اینجا کلمه‌ها می‌شکفتند

نوشته ژوف بین

روزنه بسوی امیدها

شاید کدام وقتی در بین دوستان و یا آشنایان با کسانی برخورد کرده باشید که چند روزی رابه اصطلاح به (خارج) گذشتانده باشند و چند کلمه ای هم از زبان بیگانگان را آموخته باشند. وشما که از آن زبان بیگانه، بیگانه اید و میشنوید که اصطلاحات و کلمات مروج آن زبان در گفتار این دوست تان نا اندازه ای نفوذ کرده که اصلا نمیدانید اوبه کدام زبان حرف میزند وشاید هم ضمن صحبت تری تری اینطرف وانطرف نظر بیندازید وبه خنده های آنها شمام بی اراده لب تان پس برود و دندانهای تان هویدا شود. وضع شمارا در همچو حالات بخوبی میتوان احساس کنم. من چه که همه کس، بجز آناییکه پیرو این روش اند، میتواند بیج و تاب درونی شمارا درک کند.

واما... من قصه ای دارم از آن طرف سرحد کشور خودم ...

از قضا لازم دیده شد که در یکی از کشور های همجوار جهت تحصیلات بلندتر رهسپار شوم . من خودم تنها نبودم. تعداد کثیری از رفقا با من بودند و تنهایی را احساس نمیکردم. می میدان وطنی میدان رسیدیم به سرزمینی که نه عرف وعادت شانرا بلدیم ونه زبان آنها را میدانیم . در ابتدا قرار بود دروس لسان را تعقیب نمایم وبعد از درشته مورد نظر تحصیل کنیم. واضح است که لسان رابه یکی دوروز نمی توان آموخت. اما کتب خود آموز و دیکشنری ها را از اینجا با خود برده بودیم وبعضی از جملات را بی آنکه ترکیب گرامری وسایر خصوصیات دستوری آنها بدانیم از یاد کرده بودیم وبهتر بگویم پخته نگه نموده بودیم .

چند روز اول را بادوستان و وطنداران خود که قبل از ما در آنجا درس میخواندند به سپرو خواخوری و بلذیت باشپز از لیلیه خارج شدیم وهنوز یکماه نگذشته بود که هوای گشت و گذار مستقل به سرمازدی یکی از دوستان به سرانجام آمد وگفت :

— بیا که به شهر برویم . سری به کدام سینما بزنیم . تاجه وقت کنج اتفاق نشسته ای وسرت را بین کتابهای پنهان می نمایی . لسان را اینطور نمیشود فرا گرفت . بهتر است با مردم در تماس شویم وباتها مکالمه کنیم .

من که از مطالعه بکلی خسته شده بودم گذار اورا پذیرفتم . لباسها یم راپو شیدیم وهردو روانه شهر گردیدیم ولی آدرس لیلیه خود را در کاغذی نوشتیم ودر جیب گذاشتیم که اگر فرضا راه را گم کنیم آنها به تکسی ران بنمایانم و دوباره به محل بود و باش خود برگردیم گرفتن کلمات اولی را که فرا گرفتیم خریدن تکت سرویس و اجازه پالین شدن از راگبین بود. زیر امتوجه بودیم که دیگران چه میگویند. در راه میخواستیم بپرسیم که (نزدیکترین سینما در کجا واقع است) از پیرو به مردی نزدیک شدم تا سوالی را که از روی خود آموز چندین بار در ذهنم تکرار کرده بودم از او بپرسم. ولی دوستم بازویم را گرفت واز پیروی آن مرد بدون اینکه چیزی پرسیده باشیم رد شدیم .

غلت راپرسیدیم : جواب داد :

— مردها اصلا مردمان خشنی اند بهتر است هر سوالی داری از زنان و یا خود دختران بکنی. نمی بینی که آنان چه با ملاطفت سخن میگویند. طرز تلفظ آنها چقدر معقول است .

هنوز سخنانش پایان نرسیده بود از زمین چیزی را برداشت پرسیدم :

— چیست ؟

در حالیکه غوزه ای را که از درخت افتیده بود بمن نشان میداد جواب داد :

— دیکشنری .

هیچ نفهمیدم. و با او روان شدم . از مقابل مادو دختر تقریبا خوش اندام وزیبا رد میشد که دوستم جلو آنها رفته با کلمات خیلی شکسته و درهم برهم پرسید .

— (بیخشید ! میتوانم سوالی از شما بکنم.) دخترها هردو ایستادند وگفتند :

— بلی بفرمائید .

دوستم در حالیکه غوزه رابه آنها نشان میداد وگفت :

— (اینرا به زبان شما چه میگویند ؟)

لبخندی زدند و جواب دادند :

— کشتان (غوزه) .

دوستم در حالیکه تشکر میکرد گفت :

— معلم به مادرست درس نداده او گفته که این شی را (سبب) می نامند .

میخواستم اعتراض کنم دیدم که دخترها رابه شدت خنده گرفت و میخواستند رد شوند که دوستم سوال دومش را مطرح ساخت .

— (بیخشید ! نزدیک ترین سینما در کجا واقع است) .

جواب خیلی طولانی بود ولی نه من ونه دوستم چیزی از آن فهمیدیم .

سوال دیگری طرح شد :

— (اگر وقت داشته باشید. شمارا به دیدن یک فلم دعوت میکنیم) .

از گفتار دخترها همینقدر دانستم که میگویند. نخیر، متشکریم ولی دوستم آنقدر شله شد .

ومهمل گفت که دیدم دخترها موافقه کردند و تا شروع فلم چیزی میخوریم). با قیادارد

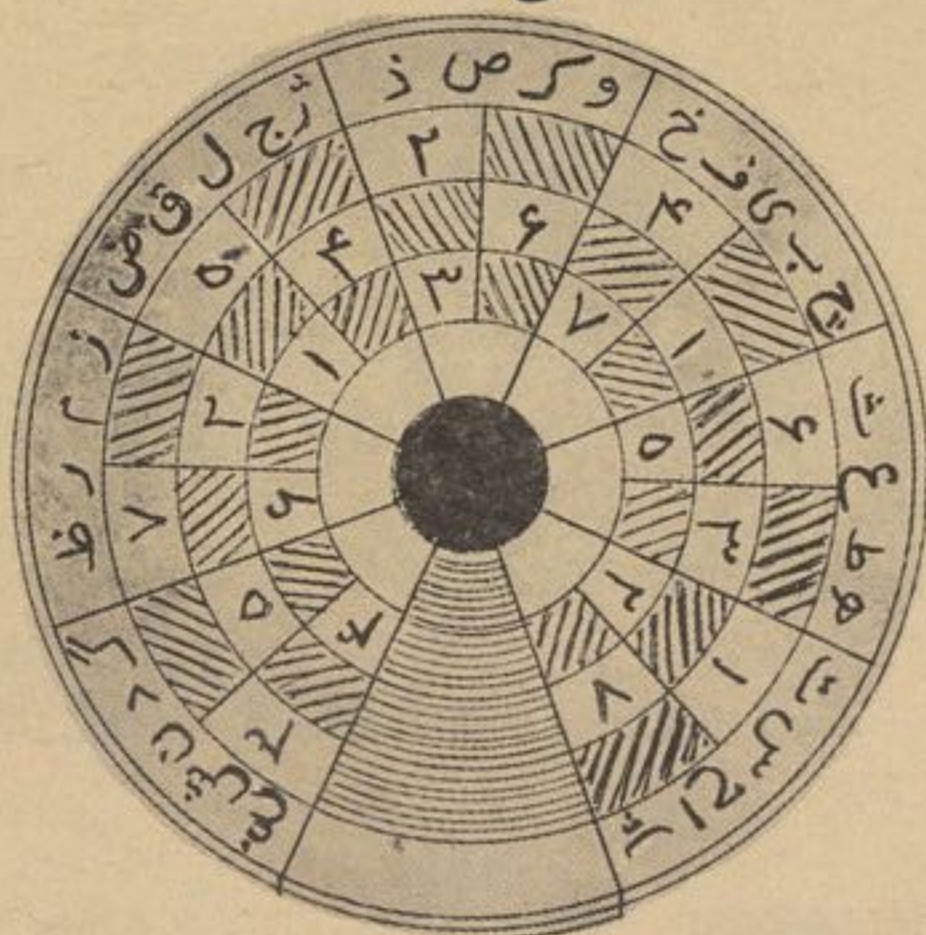
وهرچا زلفر مابه سوپ نامعلومی حرکت کردیم. لحظه ای بعد کنار یک سینما تیار رسیدیم . دوستم بهتر آن دانست بادختران بگوشه ای ایستاده شود و مراد تبال تکت بفرستد . تکت را گرفتیم وبرگشتیم . دوستم بسیار به جدیت واداد آوردن هاسخن میگفت ولی دختران فقط می خندیدند وولی هم میگفتند .

— (نفهمیدیم) ... (نفهمیدیم) ...

به شروع فلم نیم ساعت مانده بود و باید این مدت را هر قسمی بود به شکلی بگذرانیم . دوستم تقاضا کرد :

— (اگر زحمت نشود، به رستوران میرویم ومهمل گفت که دیدم دخترها موافقه کردند و تا شروع فلم چیزی میخوریم). با قیادارد

فال حافظ



خوانند گان گرامی ! ترتیب از: ص، بهنام

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید وجواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوط به این حرف دیده میشود «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.



شنبه

۱- حافظ از درگوشه محراب می نالد رواست
ای نصیحت مگر خدا را آن خم ابرو بین
۲- چون کاینات جمله بیوی تو زنده اند
ای ابر لطف بر من خساکی بهار هم

۳- ای گل تودوش داغ صبوحی کشیده
ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم
۴- گلعداری زگلستان جهان ما را پس
زین چمن سایه آن سرو روان ما را پس
۵- میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
۶- درین مقام مجازی بجز پیاله مگر
درین سرا چه بازیچه غیر عشق مبار
۷- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز
شفاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز

یکشنبه

۱- بیاوکشتی ما در شط سراب انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
۲- آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون دودگو بر آتش سودا بسوزد ساز

۳- ببار زان می گلرنگ مشکبو جامی
شیراز رشکو حسد در دل گلاب انداز
۴- یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آغیش در آینه ادراک انداز
۵- خیال خال تو با خود بخاک خواهم برد

که تا زخا تو حاکم شود عبیر آ میز
۶- من یگوش خود از دهانش دوش
سخنای سی شنیده ام که میسر -
۷- باز ای ودل تنگ مرا مونس جان باش
وین سو خسته را محرم اسرار نهان باش

دوشنبه

۱- یارب بوقت گل گسسته بنده عفو کن
وین ما چرا بسر و لب جویدار بخش
۲- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایندش
برجای خار هجران صبر بلبل با یدش

۳- بوقت گل شدم از توبه شراب خجل
که گس مباد زگر دار نسا صواب خجل
۴- خوش بسوزان غمش ای شمع که اینک من نیز
هم بدین کار کمر بسته و بر خاسته ام
۵- می مخور باهمه کس تا نخورم خون جگر

سر مکش تا نکشد سر بفلک فر یادم
۶- گلبن عشق میدمد ساقی گلزار گو
باد بهار می وزد باده خو شگوار گو
۷- در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که زگار همه غافل باشی

سه شنبه

۱- نوبهار است در آن گوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد بس ز و تسو در گل باشی
۲- ندانم اوجدهری بطرف جویداران چیست
مگر اونیز همچون من غمی دارد شبانروزی

۳- زین خوش رقم که بزرگ رخسار میکشی
خط به صلیقه گل و گلزار می کشی
۴- سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بروی آن
که پیش از پنج روزی نیست حکم برنوروزی
۵- هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست

از خلو تم بختا نه خممار میکشی
۶- در طریق عشق بازی امن و آسایش بالاست
رشاد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
۷- گوش بگشای که بلبل به دفان میگوید
خوا چه تقصیر مرا گل توفیق بسوی

چهارشنبه

۱- دست از من وجود جو مردان ره بشوی
تساکی میای عشق بسا بی و زد شوی
۲- دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
در یاب ضعیفان را در وقت نوا نانی

۳- ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شومشاد خسرا میان کن تا باغ برایی
۴- می خواهم گل افشان کن از دهر چه میخواهی
این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوئی
۵- شومشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن

تاسرو بسا موزد از قد تو د لچوئی
۶- ای که با سلسله زلف دراز آمدنی
فرصت باد که دیوانه نواز آمدنی
۷- ناگهان پرده بر انداخته یعنی چه؟
مست از خانه برون تاخته یعنی چه؟

پنجشنبه

۱- ای دیک راستان خیر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو
۲- تاب بنفشه میدهد طره مشک سای تو
برده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

۳- خوش چمنیت با رفعت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو
۴- مرا چشمیت خون افشان زد دست آن که آن ابرو
جهان بسفته خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
۵- ای نور چشم من سخنی است گوش کن

چون ساغر پر است بشومان ونوش کن
۶- گوشه کن و بازار ساحری بشکن
به غزه رونق و ناموس سامری بشکن
۷- به زلف گوی که آئین دلبری بگذار
به غزه گوی که قلب ستمگری بشکن

جمعه

۱- گفتم بدلق زر ق بیوشم نشان عشق
غماز بود اشک و عیان کرد راز من
۲- یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم بدام آمدو معشوقه بگام

۳- شرمم از خرقه آلوده خود می آید
که بدو وصله بعد شعبده پیراسته ام
۴- گفت آسان گیر بر خود کارها گزروی طبع
سخت میگردد جهان بر مردمان سخت گیر
۵- در حرم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
۶- چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش
۷- گر بهار عمر باشد باز بر تفت چمن
چتر گل در سرگشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

واقعات مهمی تاریخ

۱۰۰۰ ق م :

۶۱۲ ق م :

بعد از فوت پادشاه سویل حضرت داود بر تخت نشست اما در هفت و نیم سال اول صرف بر قسمت جنوب پادشاهی جده حکومت داشت و لی بعد از بر همه قلمرو اسرا نیل غم حاکم گردید و بیت المقدس را پایتخت ساخت .

۵۶۳ ق م :

جانبلی هانیو را و ایران کردند : نیشو را پایتخت آسور از طرف بابل و ها و ایران گردید بعد از سال ۶۰۵ قبل از مسیح آنها با مصر به جنگ آغاز کردند .

کوتاما معروف به بودا در محلی نزدیک به همالیا به دنیا آمد بعد از سال ۴۸۳- قبل از مسیح پدرود حیات گفت بودا ۸۰ سال عمر کرد و درین مدت سعی نمود بر درها و آلام روحی بشر فایده آید در این راه شده بعد از مولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .

۷۵۳ ق م :

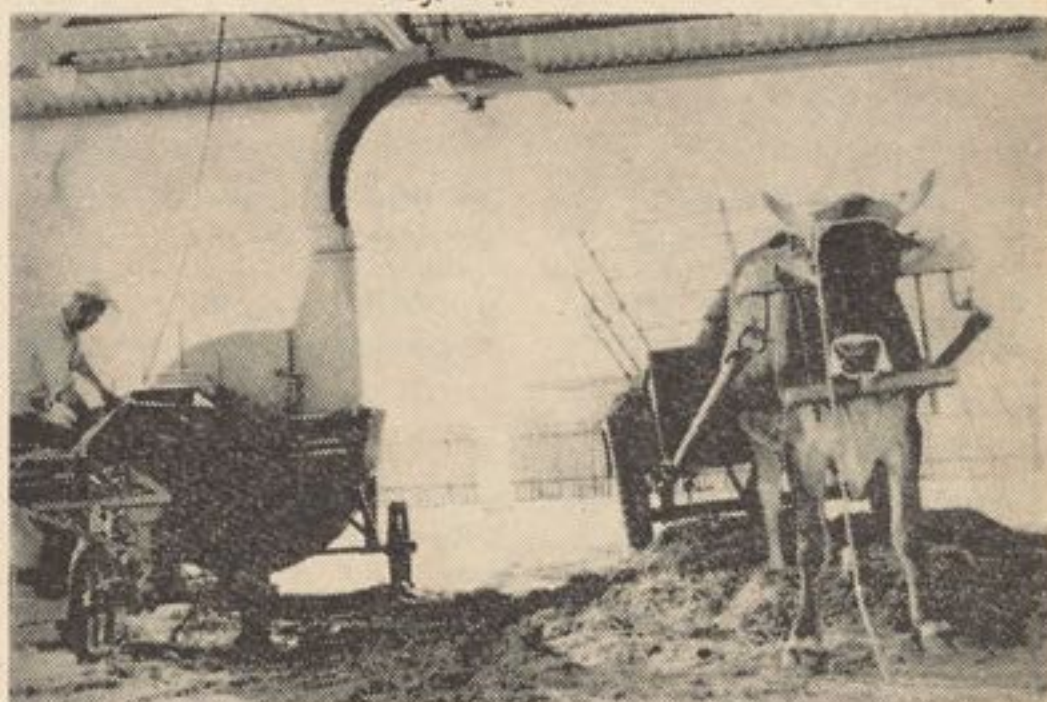
رومولوس روم را بنا نهاد : بر طبق روایت انسانوی تپه های روم قرن هفتم از طرف ربه داران هندی و اروپائی اشغال شده بعد از رومولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .



ماجران وایوتان دریکی ازسواحل الجزیره

کونفسوس فیلسوف اچنه ای چین تو لد گردید بعد از این مرد بزرگ که آثار بس ارزنده از خود بیادگار گذاشت و شعاع معروف او (آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران هستند) تا امروز ورد زبانهاست در سال ۴۷۸ قبل از مسیح از جهان در گذشت .

باقی دارد



در پروژه انکشاف وادی ننگرهار علوفه حیوانی مطابق اساسهای فنی ذخیره می شود.



با استفاده از روز های مساعد بهار زمینیه برای رونق بازار و کار «دوبی» ها نیز مساعد گردیده است درعکس نمونه «واترکلین» آزاد در یکی از گوشه های چمن منطقه جشن ملاحظه می شود.



اعلیحضرت ملک خالد بن عبدالعزیز



اعلیحضرت ملک فیصل فقید

ملک فیصل توسط برادرزاده اش به قتل رسید

ملک فیصل که ۶۹ سال داشت طی مراسم پذیرفتن مهمانان در مجلسی که بمناسبت بزرگداشت میلاد حضرت رسول اکرم «ص» برپا شده بود توسط برادرزاده اش بقتل رسید، رادیو ریاض ضمن پخش این اطلاع گفت شورای خانوادگی سلطنت عربستان سعودی خالد بن عبدالعزیز برادر کوچکتر فیصل را که ۶۲ سال دارد و ولیعهد رسمی آن کشور محسوب می شد، بیاد شاهی انتخاب نموده است.

قاتل فیصل ابن سعود نام دارد فیصل در ۱۹۶۴ بعد از خلع برادر به سلطنت نشست وی آرزو داشت تا قبل از مرگ در مسجد اقصای بیت المقدس نماز بگذارد.

امریکای لاتین علیه استعمار، سیاست تبعیض نژادی ابراز داشتند. ایشان از بین رفتن مستعمرات سابقه پر تگال در افریقا و استقلال انگولا را حسن استقبال کردند. ایشان سیاست های نژاد پرستی افریقای جنوبی را که تو هینی بوجدان بشریت است محکوم کردند.

ایشان اشغال غیر قانونی نامیبیا را از طرف افریقای جنوبی و بر خلاف فیصله نامه های ملل متحد شدیداً محکوم کردند. جانبین باین امر اظهار اعتقاد کردند که بهترین وسیله حل اختلافات بین کشور های منطقه مذاکرات و تفاهم مطابق به اصول عدالت است. جانبین از فعالیت روزافزون نظامی در اقیانوس هند اظهار نگرانی نمودند. نظر جانبین در مورد اعلام اقیانوس هند بحیثیک منطقه صلح و عاری از پایگاههای نظامی کشیدگی به منظور تامین امنیت و صلح کشور های آسیا توافق شد.

عکس پستی از مقیم کابل تایمز تابلوی متن: آسمان بهار کابل از مصطفی نعیم

کردند که راه حل عادلانه در این منطقه تا هنگام رهائی کامل همه سرزمین های اشغال شده عربی و اعاده حقوق ملی مردم فلسطین در سرزمین آبائی شان یعنی فلسطین بدست آمده نمیتواند.

جانبین پشتیبانی خود را از سیاست عدم انسلاک که به جامعه بین المللی خدمات با ارزشی انجام داده یکبار دیگر تأیید نمودند. ایشان بر اهمیت حفاظت اتحاد و تساند نهضت عدم انسلاک موافقه نموده و تصمیم گرفتند در راه تامین کامیابی کامل کنفرانس کشورهای غیر منسلک که در سال ۱۹۷۶ در کو لمبو دایر میگرد همکاری نمایند.

بناغلی رئیس دولت افغانستان و بناغلی رئیس جمهور عراق انکشافاتی را در ساحه اقتصادی که مستقیماً بر کشور های در حال رشد تأثیر نموده مورد غور قرار دادند. ایشان از کشور های انکشاف یافته تقاضا کردند روابط اقتصادی خویش را با کشور های در راه انکشاف بر اساس مساوات و عدالت برقرار سازند.

ایشان اعتقاد خود را باین امر ابراز داشتند که کشور های در راه انکشاف به منظور تحقق پیشرفت جامع و سریع و بر اساس اتکاء بخود همکاری های اقتصادی و تخنیکی بین خویش تقویت نمایند.

ایشان تهدیدی را که در مورد اشغال منابع طبیعی بعضی دول صورت گرفته تقبیح نموده و اظهار داشتند که این امر صلح و امنیت بین المللی را تهدید کرده و تخطی از اصول منشور ملل متحد محسوب میگردد در مورد وضع بحرانی اقتصاد بین المللی جانبین موافقه کردند که دول در راه انکشاف و مخصوصاً آنها نیکه دارای مواد خام میباشند هیچ گونه مسئولیتی در بوجود آمدن این وضع بحرانی ندارند بلکه مشکلات تورم پولی و رکود اقتصادی موجود ناشی از سیاست های اقتصادی بعضی کشور های پیشرفته میباشد. جانبین پشتیبانی خود را از مبارزات مردم آسیا، افریقا و

به صورت مثبت در همه ساحات گردد بعمل آمد.

هر دو جانب بر او ضاع در منطقه خود و خطرات ناشی از آن که صلح و امنیت را تهدید میکند غور نمودند.

هر دو جانب عقیده خود را مبنی بر اینکه این او ضاع بحرانی محصول طرح ها و سیاست استعمار میباشد و امنیت و صلح را در منطقه به مخاطره انداخته و مانع انکشاف اجتماعی و پیشرفت مردم آن میگردد اظهار کردند.

جانبین اعتقاد خود را به اصول همزیستی مسالمت آمیز خود داری از استعمال قوه در بین دول، احترام متقابله متکی بر اساسات تساوی حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی سایر دول و حل مسایل بین المللی با وسایل صلح آمیز و مطابق به اصول حقوق بین الدول و منشور ملل متحد تأکید کردند.

جانبین وضع بحرانی را در منطقه عربی مورد بحث قرار دادند.

ایشان تجاوز صهیونی را علیه مردم عرب تقبیح نموده و این اعتقاد خویش را تأکید کردند.

انستیس

توندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا

معاون: پیغله راحله راسخ
مهمتم: علی محمد عثمان زاده
تلیفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلیفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلیفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبور ۲۶۸۵۱
تلیفون ارتباطی معاون ۱۰
تلیفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراک:
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر.

دولتی مطبعه

ژوندون

شماره اول سال ۲۷

فن آرایش در کشور ما نیز روز بروز
اقتصادی تر ساده تر و هنرمندانه
انکشاف می نماید
برای عروسان مودل آرایش سال ۵۴
را چنین برگزیده اند

عکاسی : مسعود شمس



تقدیم سال نو

هدیه

ژوندون ضمیمه

این شماره

رایگان تقدیم میشود

لطفاً

از موزع مربوط مطالبه کنید



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library